

۱۴۰
۲۹

کتابخانه خصوصی
غلامحسین - سرود

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب حجة التجارة في حجة التجارة

مؤلف حسن اعتمادی

موضوع

شماره اختصاصی (از کتب اهدائی : غلامحسین سرود



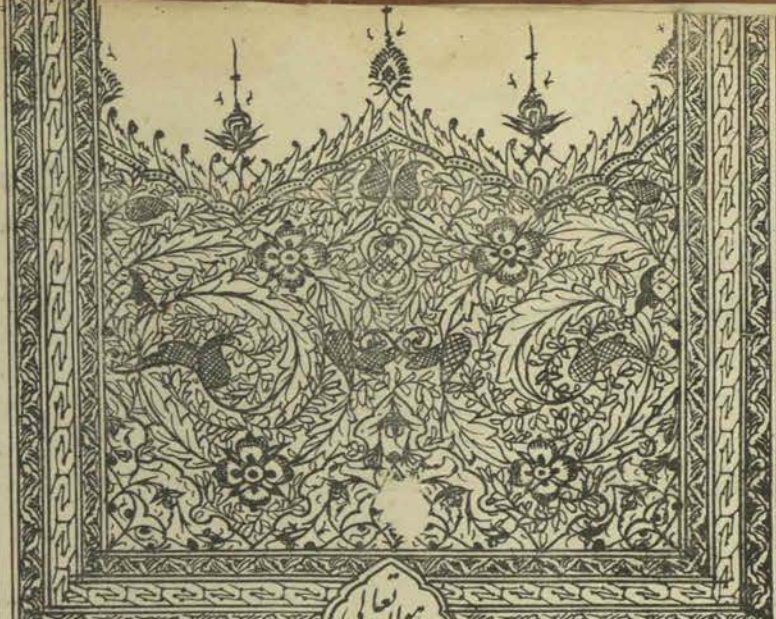
جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

۱۳۹۲۹۱

چاپی اهدائی

۱۹۴۷ سرود



بسم الله

کتاب تجرید احوال فی حجه اشهادیه

بسم الله الرحمن الرحیم

الله کبر ما ذا الحادش بکل فقد تذکک سهل الارض و بکل
 سال شهادت حضرت امام ابو عبد الله احسن صلوات الله وسلامه
 که علی المشهور سنه احدی و ستین است این حجج بجزیه در کلیه ممالک عالم و قسما
 کرده ارض بلوای تشویش و اضطراب و غوغای شوریدگی و انقلاب شیوع
 داشته و شمول عام و قتیقه بچشم تنق و استقرار در تونخ عمومی بنی نوع بشر احوال
 این سال بر صفحه از مملکتهای اروپا و آسیا که عمده و زبده آبادانی دنیا بوده است
 می نگریم می بینیم که یاروی آنصفی بغازه خویزی کلکونست و یالاحاله جمله جوار
 بی قرار و سکون دولتها و حکومتها در هم آویخته و رشته سلم و صلاح یکجاست
 و در میان غالب قبائل رجاله و طوائف جواله غبار فتنه و فساد برانخته

و اندام

و اندام اتیام و ایلاف فرو ریخت
 ظمیر الفساد فی البر و البحر با کبت ایمنی الناس ایند یقیم بعض الذی علموا

یرجون

اسال چون هلال محترم کمینار و سیصد و چهار از خلال غصون اقی ارغوانگون
 چون ناخی که غمره آلایدش بخون آشکار کردید و شاه جهان پناه ظل الله بود
 علی روس السین مروج شریعه سید الانبیاء والمرسلین بندگان علیحضرت قیو
 قدر قدرت اقدس بیا یون شهر یاری خسرو صاحب قرانی ابو مظفر ناصر الدین
 قاجار ادام الله سلطانه الی یوم یقوم القائم من الائمة الطهار صلوات الله علیه
 بشرایط عرا داری و آداب سوکوری اشتغال و زید کرد محضر مبارک کفکونی رفته
 و این سخن در میان آمده بود که آیا سالی که این سانحه عظمی و زریته کبری در بلاد اسلام
 اتفاق افتاد در سایر ممالک روی زمین چه خبر بوده است و اوضاع کلیه عالم
 و ماجریات جمهوری آدم بر چه سیاق میگذشته و در صقاع چین شلا کدام فقو فرما
 میگذرانده است و بر هر یک از ارباع فزنگ کدام مپراطور حکم میرانده و در هند
 و سند و کرج و روم و دیگر اشباه و نظایر اینچند مرز و بوم از ملوک عظام
 بنام کدام سکه میزدند و خطبه میخوانده اند

و قتی که این کمترین چاکر درگاه هستی پناه اعتماد السلطنه حسن التهرجم بن اعتماد السلطنه
 علی امر اغی رحمه الله شرف اندوز حضور جهان فسر و زکر دید خطاب مستطاب



کتابخانه مجلس شورای ملی
۱۲۹۹

در رسیدن این موضوع کتابی صحیح بسازد و تألیفی متین بپردازد پس تمثال شیت
شامانه را در ظرف چند ماه متوالی فاضل اوقات ملازمت باب متعالی خرج
تبع و استقراء کرد و صرف تفحص و استقصاء نمود و آنکه از روی تواریخ عتیقه و
که بالسنه مختلفه و لغات شتی نوشته شده در آن نسخ عزیز الوجود آنجا که کتبخانه‌های دول
متحدیه بر خجاست شدید و اتهامات خطیر به دست آمده است بشرح کشف شد
و در اینجا به برنگاشت که در سال پرطال نصب و یک مجری که حضرت پید تشدد
ارواح اهل القدا علی المشور روز جمعه دیا شنبه و هم محترم آن در زمین موسوم بکربلا
از خطه عراق بعبادت شهادت فایز گردیده است سایر وقایع همه عالم
و سوانح عظیمه دنیا که کفیم روی زمین را بکلیه از حالت وقفه و سکون بیرون برد
همی مضطرب و متقلب داشته است در هر جا چه بوده و بر که چه میکند تهتیب و تعصبات
قیمت آسیا

جزیره العرب ری و دشتی خراسان سیستان طبرستان
کرمان ارمنستان ترکستان شرقی ماوراءالنهر خوارزم
افغانستان هندوستان سند ثاپن چین

قیمت افریقا
خطه افریقیه قطر مصری

قیمت اروپا

انگلیس فرانسه المان روس جزایر اسکندینا و مجارستان
غزوستان رومانیای افلاق و بغداد پرتغال اسپینا
رومیة الکبری ایتالیا رومیة الصغری
و اما مملکت آمریکا و قسمت خامه که که آسیای است پس در آن تاریخ هر دو
از پاشیده و هنوز کشف نگردیده بوده است
و از آنجا که اغلب وقایع یا از سنین ماقبل شروع شده و یا دنباله آن بسالهای
و پس کشیده اگر آغاز و انجام کلام معلوم نکرد و در قوم نفیست البته مطالب مبر
و بن خواهد بود و از خیر افادت بیرون خواهد رفت لاجرم صدور و ذیل مطالب
در چنین مواردی باقی بگذارد ساخت و مسطور داشت اگر چند من حیث الزمان از
موضوع ما خارج است

و هم چون بسبب این اخبار و آثار در حقیقت نسبت بهل و قه طغف بر سبیل
نگاشته میشود و خود آن واقعه متعلق و ساخته محرق مقام مناسبت دارد و اینهاست
تفضل نخت یکدوره مختصر از من آن قصه دراز و حادثه جانکد از روی تواریخ
عتیق و اساسات صحیح القاطن نمود و آنرا فائحه کلام و مقدمه کتاب قرار داد
و این اثر جمیل و نفیس شریف را حجه السعاده فی حجه الشهاده نام گذارد
و بعد ذلک کلیه بجز آنکه از آن بقالب طبع در آورد و قرینه الی الله و طلب المصداق
بحضرات علماء عظام و فقهاء فحام و جماعت را شن و محمد شن و ذاکرین بزرگوار

مجاناً و بلا عوض اشفاق نمود فقط استدعائی که دارد تلاوت سوره فاتحه و
 هفت صلوات بر محمد و آل محمد است و اهداء ثواب آن بروح والد ماجد مؤلف
 عفی الله عن جسد انهما ربنا تقبل منا انک انت اسمع العليم
 و امید است که این توفیق فائق و ترکیب رائق در خاطر عاظم نیکان و پاکان
 موقعی عظیم و مقامی کریم بهرسانند در نظر ارباب غرض الدین فی قلوبهم مرض
 اذ رضیت عنی کرام قبیلته
 فلا زال غصائباً علی لانا

وقفه کر بلا

معاویه بن ابی سفیان در غره رجب یانیمه رجب یا پست و دویم رجب از سال
 شصت هجری در شهر دمشق هلاک شد و او اول کسی است که در اسلام وضع بریدند
 و جالساً خطبه خواند و دیوان خاتم ایجاد کرد و در مساجد مقصوره ساخت و برای پسر
 خود پست گرفت و پیش از عهد او اسکارهای سبک بظهور رسید و بود یزید
 بنابر قول صحیح هنگام فوت معاویه در دمشق حضور داشت و در حوالین بود
 و خواص اصحاب معاویه نامه نوشته و او را خواسته بودند و در همان روز که بر معاویه
 نماز گذارده و جسد او را بخاک سپرده بودند یزید در رسیدن ضحاک بن قیس فهری و مسلم
 ابن عقبه مری که هر دو از سردارانهای مشهور دولت آل ابی سفیان میباشند حقیقت
 معاویه را که گفته بود است اخاف علیک الا من ثلث الحسین بن علی
 و عبد الله بن الزبیر و عبد الله بن عمر ابلاغ کردند و این سه کس در سال
 پنجاه و ششم که معاویه از کافه اهل شام و عراق و شرب و حجاز پست و ولایت عهد
 برای یزید گرفت پست نکرده بودند و لاجرم یزید در این اولی پست تکلیف

آن اهتمام داشت که با خدیجهت ایشان و ایشان هر سه در دار الهجرة مدینه
 میبودند پس بولید بن عتب بن ابی سفیان که والی مدینه بود نوشت که تا بعد
 فخر حسینا و عبد الله بن عمرو بن الزبیر بالبقعه اخذ الیس فیہ رخصه و یل
 پس عمر زید است قبل از او مروان بن الحکم حکومت مدینه داشت زید او را
 معزول کرده و آن خطه شریفه را بولید داده بود و از اینجهت ما پس ولید و مروان بی کار
 بخصوصت میرفت ولی ولید چون مکتوب زید خواند و دید حکم خدیجهت از این
 جماعت در حسین موقی که معاویه مرده باشد و زید کاری از پیش نبرده امر است عظیم
 و تکلیفی خطیر پس ناچار مروان را احضار کرد تا معاونهت وی استظهار نماید و با حضور
 او عبد الله بن عمرو بن عثمان بن عفان را که پسری نو نهال بود از دنبال حضرت
 ابو عبد الله و عبد الله بن زبیر فرستاد و همین عبد الله است که فاطمه بنت حسین را
 زنی گرفت و محمد بن عبد الله دیاج عثمانی از آنها در وجود آمد و منصور ابو الله و انق
 عباسی دیاج را نیز با برادر بطنی او عبد الله محض در واقعه خسر و محض نفس زکیه و ابراهیم
 قاتل باغری اسیر گرفت و در زنجیر کشید باری عبد الله بن عمرو بن عثمان حضرت
 ابو عبد الله و ابن زبیر را در مسجد رسول صلی الله علیه و آله یافت و گفت ایها
 الایمر کفشد انصرف الان ناتیة آنگاه ابن زبیر بحضرت ابو عبد الله گفت
 در چنین ساعتی بی مسکنم آیا در جبهه احضار ما تو را چه بنظر میرسد حضرت فرمود
 همانا طایفه اینقوم در گذشته است و ما را طلبیده اند که قبل از شما خبر بچینند

تا بعد اما خود واقعه را بشنیدم و از حضور مجلس ایشان استنکاف نایتم و سپس
 بر ما نظر یافت عبد الله گفت ظن من همین است آنگاه امام علیه السلام فرمود
 و استعداد تمام بر ایشان در و نمود و اینکه مروان را با سابقه خصومت ولید و ابن
 مجلس دید سرمود الصلح خیر من لقیطه و الصلح خیر من لفساد پس ولید مکتوب
 زید را که مثل بر خبر فوت معاویه و طلب بیعت جمهور مردم مدینه بود بدست امام داد
 و بیعت خواست حضرت فرمود از مثل من بیعت نهانی اکتفا نمیشود فردا علی بن
 النکس بوظیفه وقت خواهیم پرداخت ولید پذیرفت و گفت باز کرد مروان
 گفت اگر از اینجا پروان رفت دیگر نخواهی بروی قدرت یافت مگر بعد از شتر
 بسیار او را جس میکن تا بیعت نماید و گرنه گردش بزین حضرت از این سخن برا
 و از جای برجست و فرمود ابن الزرقان انت تقتلنی ام هو کذبت و الله و کذبت
 این بگفت و پروان آمد و این مجلس در شب شنبه بیست و ششم رجب منعقد شده
 بود و همان شب عبد الله بن زبیر بر ستوری تاری نژاد که عرب آن جنس را بزبون
 میخوانند بنشسته با برادرش جعفر ملاطفت از راه عرج بسمت که فرار کرد و حضرت
 فردا شب یعنی شب یکشنبه در شب از ماه رجب مانده با پسر با و برادر با و
 زاد با و جمله اهل بیت خویش راه حجاز پیش گرفت و در صحن خروج از مدینه نین
 کریمه تلاوت نمود که فخرج منها خائفاً تیرقب قال رب نجني من القوم الظالمین
 و چون وارد مکه معظمه شد این آیه قرائت کرد که ولما توجه لقاء مدین قال عسی

ان یهیدنی سوائه اسل خط حرکت حضرت ابو عبد الله از مدینه بکعبه جاده عظمی و
منج کپ بود بر خلاف عبد الله زپر که از پرا به بدر رفت و از اینجا عظمی که او را
باشتا و سوار از دنبال عبد الله فرستادند باز رسید و یا نوبنا باز کرد و حضرت
ابو عبد الله صلوات الله و سلامه علیه در شب جمعه که سه روز کامل از شهر شعبان
گذشته بود بشهر که در و نمود و باقی شعبان و تمام رمضان و ماه شوال و ذی القعدة
تا هشتم ذی الحجه تیر که اقامت فرمود و در خلال این احوال خبر فوت معاویه
و خلافت یزید و امتناع آن بزرگوار از بیعت بسمع شیعیان کوفه رسید و آن
مجلسی خاص از خواص تشکیل دادند و مکتوبی شتمل بر سب معاویه و شرح مساوی
دوران وی و اظهار عقیدت خویش و تمنی زیارت مقدم حضرت ابو عبد الله
نکاشند و با عبد الله بن مسعود همدانی و عبد الله بن و ال بحضور پر نور امام سلام
الله علیه فرستادند باز در روز دیگر دو کس دیگر که مانی بن مانی سپعی و سعید بن
عبد الله باشند کسایل ساختند با عرضیه شتمل بر این عبارت که فان الناس
یفظرونک لارای لهم فی غیرک فاعجل العجل ثم العجل العجل و جماعتی دیگر که از آنجا
بشبن برمی و حجار بن ابی عسرو بن حجاج زپردی لغته الله علیهم اجمعین مکتوبی
دیگر کردند باین عبارت که قد خضر البجاب و اینعت الثمار فاذا شئت فاقدم
علی جندک فاجتهد این رسل در نزد حضرت ابو عبد الله همگی را ملاقاتی کردند
و حضرت مکاتیب ایشان را بجا طمبارک شرف نمود و جوابی شتمل باین کلام

صادر فرمود که قدمت کل الذی اقتصصتم و قد بعثت الیکم انی و ابن عمی
و ثقی من اسل منی مسلم بن عقیل و امرته ان یکتبا الی بجا لکم و امرکم و رایکم
فان کتب الی انہ قد جمع رای ملائکم و ذوی الحج منکم علی مثل ما قدمت بکم
اقدم علیکم و یسکانشاء الله پس نیر عثم مسلم بن عقیل را که جلالت عظمت
شان او از مقام نیابت خاص امام و مضمون مکتوب مقدس آن بزرگوار مستفاد
میکرد باین توسیع کریم بعراق فرستاد و مسلم بدینه بازگشته بمسجد رسول خدا
در آمد و نماز گذارد و با گمانیکه میخواست بدر و نمود و بکوفه رفت و آنجا در خانه مختار
ابن ابو عبیده ثقی نازل شد و شیعه نزد وی آمد و شد میکردند و توجیع امام را میخواندند
و از اشتیاق میکردید و بیعت مینمودند و تسبیح عدد بمایعین بجهه هزار کس رسید
مکتوبی باین عبارت بحضور مبارک امام معروض داشت که ان الرائد لایکذب
ابله و قد یباین من اسل الکوفة الی یوم کتبت الیک هذا ثمانیه عشر الف رجل
فاعجل الاقبال من تقر کتابی هذا فان الناس کلهم موالی و حضرت ابو عبد الله
نامه بنسخه واحده شتمل بر دعوت الی کتاب الله و سنت رسول با شرف
بصره که از آنجمله اخف بن قیس و منذر بن جاور و بود صادر فرمود و دختر
این منذر در تحت عبید الله بن زیاد بود و همگان امر را استوار داشتند و آنرا
که رسید آن رسول دیس عبید الله بن زیاد باشد و بخوابد او را در دو لشوایی بنی
امیه بیازماید لاجرم مکتوب و رسول حضرت را نزد عبید الله آورد و آن مخدو

رسول را کردن نزد و در این وقت مشورایالت کوفه نیز از جانب یزید بن ابی سفيان
 بود پس مسجد رفت و در تهدید مردم بصره خطبه خواند و در حد و برق بسیار اظهار
 کرد و گفت یا هسل البصرة ان میر المؤمنین قد ولانی الکوفه وانا غاد لهما
 بالعداء و قد استخلفت علیکم اخی عثمان بن زیاد فایاکم انخلاف و الار جاف
 فوالله لئن لم یغنی عنی رجل منکم خلاف لاقلته و عریفه و ولیته و لاخذن الاذنی بالاصح
 حتی تستقیموا و لا یكون فیکم مخالف و لا شاق و اتی انما بن زیاد شسته من من
 من و طی اخصی و بامداد آن روز چشم و اهل بیت خویش و برویتی با پند
 کس از بصره بسمت کوفه حرکت کرد و مسلم بن عمرو با هلی حامل مشورایالت کوفه
 از جانب یزید برای عبید الله نیز در جمع اصحاب و قمران رکاب نظام
 داشت و در این وقایع معلق و زاریای ندش از اهل شام و بصره احدی در کوفه
 نبود مگر همین مسلم بن عمرو و او پدر قتیبه سردار نامدار است که در سمت شرق
 ایران غزوهای پر داخته و کار با ساخته اغرض و تسبیکه عبید الله بکوفه آمد مسلم بن عقیل
 ظهور فرمود و در الاماره را محاصره کرد و عاقبت اهل کوفه نفقش عهد نمود
 و شرط پست بسر نبردند و او را بدست دشمن سپردند چون مسلم بحلب عبید الله
 آوردند بامارت بروی سلام نکرد عبید الله با او گفت یا بن عقیل آمدی
 میان آن مردمی که بسخن متحدند و بعقیدت متفق تفرقه یفکنی و جمع ایشان پریشان
 کنی مسلم گفت حاشا که چنین باشد بلکه این مردم را اعتقاد اینست که پدر تو

نیکان ایشان بکشت و خونها جاری ساخت و در این مکتب برخلاف سیره
 عمال خلافت رسول باین کسری ایران و قیصر روم حرکت کرد و ما آمیم
 تا مردم را بجناب الهی و سنت رسالت پناهی بخوانیم و صیت داد
 و معدلت از ماه تا ماهی رسانیم ابن زیاد بر آشفت و گفت ترا بار قمار
 کردند و کردار قیصرانه پدر من چه کارای فاسق نه اینست که این اطوار وقتی
 بظهور میرسید که تو در مدینه شرب خمر میکردی فسر مود آیمان شرب خمر
 میکردم بخدا قسم که خدا میداند که تو خود میدانی که دروغ میگوئی و من بر این صفت
 نیستم و از من سزاوارتر شرب خمر کسی است که بهی خون مسلمانان مینوشد
 و محض خشم و دشمنی قلمهای حرام میکند و در آنجا بکوه و لعب مشغولست مثل بچه
 کاری نکرده عبید الله گفت خدا مرا بکشد اگر ترا طوری نکشم که در اسلام جدا
 آنچنان بختی باشد مسلم گفت تو البته باید در اسلام کارها احدث کنی که
 در آن نبوده است و بدین بدعتها از همه کس شایسته تری پس ابن زیاد و مسلم
 و پدرش عقیل و حضرت ابو عبید الله و پدرش علی علیه السلام را دشنام داد
 و مسلم سخن نکرد و عبید الله فرمان داد تا او را بر فرا قصر کردن زنند
 ابن عبد رببه میگوید مسلم در این وقت با عبید الله گفت مرا و کذا از تیا و
 کنم گفت بکن مسلم در روی حاضران دید عمر بن سعد را از آن میان برگزید و با او
 گفت در اینجا قرشی نمی بینم مگر ترا نزدیک شو تا با تو سخن کنم و این طغنی بود در

عبدالله و اشعاری بطلان اسحاق زیاد پس سر نزدیک شد و مسلم گفت
ایا میخواهی که تا قبایل قریش شد تو تیر قریش بوده باشی همانا حسین و کسانیکه
با او سر آمدند و ایشان خود کس از مردوزن پیا شدند در آمدند واقعه کربلا
بر بخار و ایشان را هم از راه برگردان آنگاه او را بگیرن حمران اسیری در همان فرزند
جوش کردن زد و کلابدش نیز از دنبال سر بکنند
ابن شیهه میگوید این کپرن حمران در میان جنگ بر مسلم حمله کرده و شیرینی داد
و از مسلم دو ضربتی در پی بر سر ق و کردن خورده و شرف بهلاک شده
بود از اینجهت این زیاد قتل او را بوی تحول ساخت ابن طاووس میفرماید چون
بگیر بر کشت آثار ترس بروی پیدا بود عبدالله گفت بان ای بکیر تر چه
میشود گفت قتی که مسلم را کتم مردی سیاه فام بد چهره در مقابل خود ایستاد
دیدم که بدنمان انکشت خویش میکزید از او چنان رعبی بر من مستولی شد که
هرگز ندیده بودم گفت همانا ترا حالت هشتی روی داده است مسعود
میگوید عبدالله از بکیر رسید و قتی که مسلم را بر بالای کوشک پروردی چه
گفت بهی تحمیر و تسبیح و تهلیل میکرد و از خدا آمرزش میطلبید و میبنا کرد
نمودم تا تیغ برانم گفت بار الهایا ما داینقوم که ما را فریب دادند و دروغ
گفتند و یاری نکردند حکم بکش پس من شیر فرود آوردم و کار کر نیفتاد چون
خواتم ضربت دیگر بکار برم گفت ایاد مقام قصاص خسرانی بر بدن من بماند

تو بر اینست ایما العبد عبیدالله از راه شکستی گفت و فخر آخذ الموت
آنگاه حکم عبیدالله مانی بن عروه را نیز باز کرده کردن زدند و او سر بر دورا با
مکتوبی مشتمل بر خلاصه ماجری بدشت فرستاد و یزید اظهار تشکر کرد و در جواب
نوشت که و قد بقی ان احسن قد توجه نحو العراق فضع لمرأصد و اسلح و اقرس
و ايس علی التمه و خذ علی الطمه غیر ان لا تقتل الا من قاتلک و بعد از این
نیز اسدی در شهادت مسلم و مانی اشعاری سروده که در اغانی ابی الفرج صفه
و غیرها مسموع است

ابن عجد ربه میگوید بعد از آنکه کردن مسلم را زود عمر بن سعد با این زیاد گفت
ایا میدانی مسلم با من چه وصیت کرد این زیاد گفت را زبیر عمت را فاش کن
گفت کار بزرگتر از آنست که در پرده بماند گفت چیست گفت حسین با
نوکس از مردوزن در راه است عبیدالله گفت حالیا که تو با قبائل علم
کردی باید هم تو بقتلش اقدام کنی و از اینجا ابن سعد نامور اینکار کردید
و ظهور مسلم بن عقیل در سه شنبه ششم ماه ذیحجه که روز ترویید است اتفاق افتاد
و قتل او و مانی در چهارشنبه نهم که روز عرفه است واقع شد و در همان روز خروج
مسلم رضی الله عنه نیز حضرت ابو عبیدالله علیه السلام از کعبه بعزیت عرق
پرون آمد و مناسک حج بسر نتوانست بردن که هم بود آنحضرت را در حرم
یازند و بکیرند و زوزید فرستاد چنانکه ابو عبیدالله نحوی در کتاب اسحیج غیره

فی غیره تصریح کرده اند
 بالجمله چون خبر نصبت آنحضرت بسبع والی مکه و ابرجاء عمر و بن سعید بن ابی
 ابن امیه بن عبد شمس رسید برادرش یحیی بن سعید را با جماعتی مأمور ساخت تا
 آنحضرت را غنقا باز گردانند و ایشان با اصحاب و خواص آنحضرت در او
 وارد و طرف با تازیانه محمله بردند و سختی یکدیگر را بر دند تا یحیی مغلوب گردیده جماعت
 نمود و این عسرو بن سعید از صنادید بنی امیه بود و او را از سر طفاحت
 و قدرت خطابت اشدق گفتندی و او بعد از مروان بن حکم بن ابی العاص
 ابن امیه دعوی خلافت کرد و عبد الملک پسر مروان او را بجمله و غنچه بست
 و خود در حکمرانی متقل و مستبد گردید و یزید در همین تاریخ که سال شصت هجری بود
 پسرش ولید بن عتب بن ابی سفیان را از ایالت مدینه معزول ساخته شرب
 نیز بسرو بن سعید واکذا کرد و عسرو در ماه رمضان وارد مدینه شده عمر بن زید
 ابن عوام را رئیس شرطه خود قرار داده او را برای گرفتن برادرش عبد الله بن
 زید بکفرستان و عبد الله عمر برادر خود را گرفت و بخیف کسانیکه برای دولخواهی
 عبد الله در مدینه از دست عسرو و تازیانه خورده بودند چندان بزد و تازیانه
 هلاک شد و در سال دیگر که شصت و یکم هجری و اجبار آنسال موضوع این رساله
 است یزید قلمرو عسرو بن سعید را دیگر باره بولید مفتوح داشت و بولید
 نحوی در کتاب متقل حسین میگوید عسرو بن سعید بالشکری انبوه در روز تریه

وارد مکه شد که با حسین بن علی علیه السلام خود در مکه قتال کند پس ظهور مسلم
 ابن عقیل در کوفه و ورود عسرو بن سعید بکوفه و صد و حضرت ابی عبد الله از
 حرم همه در یک روز اتفاق افتاده است و حضرت امام ابو عبد الله حسین
 سلام الله علیه را از این سفر هر که میدانسته و اظهار نصیحت میبایست منع کرده
 و احدی از مضای این غنیت ننموده چه اقارب و چه اجانب ولی حکمت
 ربانی و اسرار آسمانی کسی را آگاهی نیست ان الله یفعل ما یشاء و یکلم ما یرید
 خلاصه حضرت ابو عبد الله با جمعی که از مدینه به سر راه او بوده و محدودی از
 اهل حجاز و عراق که در مکه با آنحضرت پیوسته بودند راه کوفه پیش گرفتند و در
 و چهار روز مسافت پانین مکه و کربلا را در نور دیدند چه در ششم و پنجم شصت و یکم
 نمود و در دوم محرم شصت و یکم بکربلا نزول فرمود و همانا مقارن پیران
 آمدن آنحضرت از حدود حرم فرزدق شاعر مشهور شریاب رکاب
 مستطاب گردیده حال اهل کوفه را باینگونه عرضه داشت که قلوبهم معک
 و اسبابهم علیک و القضاء یزول من السماء و الله یفعل ما یشاء آنگاه
 مسألی در نزد و مناسک حج بر رسید و بگذشت جزری اسم محل ملاقات
 فرزدق را صفح مینویسد و کلام یا قوت حموی نیز موافقت با او میگوید
 صفح میان حسین و انصاب حرم افتاده و فرزدق آنجا حسین بن علی را
 هنگام غنیت عراق دیده است چنانکه خود خبر داده و گفته است که

لحیة حسین بن علی بالصفا وعلیه السلام والدرق و همچنین عبارت
شیخ مفید علیه الرحمه که میفرماید روی عن افسرزدق انه قال حجبت باقی فی
نشته ستین فینما انما اسوق بعیرا حسین دخلت الحرم اذا لقیته حسین علیه السلام
خارجا من مکة معه سیافه و ترسه فقلت لمن هذا القطار فقیل للحسین بن
علی فاتیة پس عبور حضرت بر تنعیم بعد از صفا است چنانکه در ارشاد ذکر
شده قبل از صفا چنانکه در کامل مسطور است و چون حضرت سه یا چهار میل
از مکة دور شدند بموضع رسیدند که آنرا تنعیم مینامند و در آنجا بقافله که از جانب
بحیرین ریان حکمران مین اسپرک و حله برای یزید حمل میکردند برخورد و
بفرمود تا بارها را ضبط نمودند و از حاملین آنها کسانیکه میل آمدن عراق بشد
حسب الامر که رایه انعام تا تنعیم دریا فیه برکشید و در همین حدود و عن و محمد فرزندان
عبد الله بن جعفر بن ابی طالب پسر عم آنحضرت رسیدند و مکتوبی که عبد الله بن
جعفر معروف داشته و از آن بزرگوار الهامس فسخ غریمت عراق کرده بود
رسانیدند و چون عرضه داشته بود که لا تعجل فی اسیر فانی اثر کتابی زیاده
نگذشت که عبد الله نیز نامه مودت علامه عسرون بعد از شدق ولی
شیرین و برادر او یحیی بن سعید در رسیدند و ارجاع آن بزرگوار را ابرام تمام
نمودند ولی مفید نیفتاد و فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله را بخواب دیده ام و نامو
این مسافرت شده ام کفشد صورت خواب خود را بیان میکنم فرمود یحیی

نکشته ام و نخواهم گفت تا بدیدار خدای خود فایز شوم پس عبد الله هر دو پسرش
عون و محمد را بکلازمت رکاب آنجناب امر فرمود و خود بکجهتی مر جعت نمود
و حضرت از آنجا تا ذات عرق که میقات اهل عراق است در هیچ جا توقف نکرد
و چون خبر توجبه وی بعراق نزد عبید الله بن زیاد محقق شد بموجب امر یزید که
در مکتوب سابق الذکر اشارت رفت بر سر راهها از لشکر کوفه قراولها قرا
داد و در چند نقطه مسلحه و ساخلو بر پا کرد حتی از باب مقاتل بالاتفاق مینمود
که ابن زیاد حصین نمیرد که سر هتک شخته او بود با استعداد بقریه قادیسه
فرستاد و از قادیسیه تا تخان و از سمت دیگر قادیسیه تا قطیفه تا کوه لعل
در همه جا بترتیب جمعیت سوار بر قسار ساخت بر آینه و در و نده سر راه میگذشت
و داخل و خارج را متعرض میشدند چون موکب مقدس حضرت ابی عبد الله
بجای که یکی از منازل حاج است از راه بادیه فرارسید از آنجا نامه با اهل کوفه
نوشته و از آمدن خویش ایشانرا خبر داد و نامه را بقیس بن سهر صید او
که تقریباً یکصد و پنجاه مکتوب از کوفیان در که بحضور پرور امام شریف شده
داده او را بکوفه فرستاد و وقتیکه قیس بقریه قادیسیه رسید کاشکان حصین
ابن نمیر او را گرفته حکم حصین نزد عبید الله بردند و در روایت ابن طائوس
چنین است که چون قیس نزدیک کوفه شد حصین متوجه وی گردیده خواست
تا او را پیش نماید قیس در حال نامه امام پسر و ن آورده و پاره کرد و وقتیکه او را

نزد عید الله بر وند عید الله با وی گفت یا کاسیرا که برای ایشان ناهمین
میاوردی نام بر بار فرزند بر رفته حسین را ناسر میسوی قیس شق ثانی را اختیار
کرده همیشه بر بالای منبر قرار گرفت حمد و ثنای خدای بجای آورد و گفت
ایها الناس ان هذا الحسین بن علی خیر خلق الله ابن فاطمة بنت رسول الله
انا رسول الله وقد فارقه با سحاجر فاجیبوه آنگاه ابن زیاد و زیاد را زیاده
کرد و بر علی بن ابیطالب صلوات فرستاد پس عید الله فرمان داد تا او را
از بالای کوشک در افتند و اعضایش باینکار در هم شکستند و حضرت
بعد از حرکت از منزل جابر با عید الله بن مطیع که همانا خروج محارب بن ابی عبید
در ایالت او بکوفه از جانب عید الله بن زید و واقع شد ملاقات فرمود ابن
مطیع نیز مراجعت را با حضرت سوگند داد و مفید نیفتاد شیخ مفید علیه السلام
میفرماید عید الله از سمت دیگر نیز از ما بین واقعه تا جاده شام الی طریق
بصره همه را بقراول گرفته بود و واحدی را راه و رود و صد و نسیب دادند در
اینوقت که بنو زبایر حال آنحضرت را از قتل مسلم و نقض عهود خبر نمود
با جمعی از اعراب مصادفت فرمود و از ایشان خبر گرفته پرسید گفتند
ما خبری نداریم الا اینکه نه مژده دخول است و نه خروج هم آینه را مانع اند
هم روزه را و معابر یحیاسد و دست حضرت از کتفه معتد تا این حدود
بر آب از میاه عرب که عبور میفرمود بر قدر از عرب که بر سر آن آب

اشاره بود متابعت وی می نمود و بمو کب هایون ملحق میگردید و از این جهت
اردوئی در رکاب مبارک تشکیل یافته بود و نقله تواریخ و کتبه مقاتل بلسان
کشفه اند که زهیر بن قین از قبیلده بجیلده در اینسال پنج رفته بود و او از مدینه عثمانیه
و مشرب حشویه داشت ولی در مراجعت از کتفه راه وی را بمو کب ابو
عبد الله جمع نمود و باین وصف بر حسب اقتضاء عقیدت همی از آنحضرت
کناره میگرد و در یک منزل نیا فاد جماعتی از سواره و بجیلده حدیث کرده اند که
در اثناء حل و تر حال یک روز باز بر غدا نشسته مشغول طعام بودیم ناگاه فرشته
حضرت ابو عبد الله وارد شده سلام کرد و گفت ای زهیر بن قین این ابو عبیده
الحسین ترا احضار کرده است ما را از این کلمه حالت دیگرگون گردیده پس
لقمه در دست داشت بیفکند و بفر فرود رفت زن زهیر که دلم نبت
عمر و بود گفت سبحان الله پیر پیغمبر تر میطلبد و تو در اجابت وی درنگ
داری پس زهیر بن قین دل نگران بر رفت فی الحال شادمان بکشت
و در حل خود را از دیک اثقال و احمال ملازمان حضرت نقل نمود و بایران
خویش گفت هر کس مایست با من باشد و الا این آخرین دیدار است من
حدیثی برای شما قصه کنم نوبتی بغزاه بحر قسیم و فتح کردیم و غنیمت آوردیم پس
خوشحال شدیم سلمان فارسی سراه ما بود و گفت هر وقت سید جوانان
اهل بیت محمد را دریافتید بجنبک در رکاب وی خوشحالتر باشید

از این غنیمتی که امروز بچنگ آورید آنگاه ديلم را طلاق گفت و بدست یکی از
از بنی عیش سپرد که با قارب و انبش برساند و چون امام مبرل ثعلبیه رسید
داستان شهادت مسلم بن عقیل و انقلاب امر عراق وصل شد و
عظیم در خاطر مقدس آن بزرگوار و تمام یار و تبار حاصل کشت ابن طاوس
میفرماید راوی گفت و ارجح الموضع بالبکاء و العویل لقتل مسلم بن عقیل و است
الدروع علیه کل سیل پس آنسر و بکاه حمر غلامان و جوانان را بفرمود تا آ
بردارند و آتش بکنند آنگاه از ثعلبیه کوچ دادند و چون بزرگه کوهی است باین تعلیه
و واقعه نزول فرمود خبر شهادت برادر رضاعی آنحضرت عبداللّه بن قبطر
بسمع جایون رسید و آن بزرگوار بکریست فرمود اللهم جعل لنا و شیعتنا نارا
کریا و اجمع بیننا و بینهم فی مستقر من رحمتک انت علی کل شیئی قدير و این
عبدالله را امام ازین راه بکوفه نزد مسلم فرستاده بود و سواران حصین او نیز
مثل قیس بگرفتند و حکم آن مخدول از قریه قادیسه نزد عبیدالله بردند و
عبیدالله تیروی را از بام قصر در فلک کوبید این بقطر وقتی بر زمین افتاده بود و
رمقی داشت مردی که او را عبدالمملک بن عمیر گفتندی وی را چون
بدان حال بدید تیغ برکشید و او را فوج نمود مردم گفتند این چه کار ناانجای
گفت خواستم رنجور را بر راحت رسانم ابن طاوس و وصول خبر شهادت
مسلم و ملاقات ابو فراس شاعر را در قریه زباله دانسته است بهر حال

حضرت در این منزل چون غدر اهل کوفه را تحقیق دانست الهی اردوی خود را
اعلان کرد و ایشان را دستوری تفرق و رخصت انصراف بخشید و بنی
محض دفع خجالت از مردم مکتوبا اظهار فرمود شیخ مفید میگوید توقیع پرون
فرستاد که بر مردم بخوانند باین عبارت بسم الله الرحمن الرحیم اما بعد فانه
قد اتانا خبر فطیع قتل مسلم بن عقیل و مانی بن عروه و عبد الله بن قبطر و قد
خذلنا شیعتنا فمن احب منکم الا انصراف فلینصرف فی غیر حج لیس علیه
ذمام پس مردم از هم پاشیدند و از راست و چپ همی رفتند و فقط
بستکان و معدودی از پیوستگان برجا ماندند و حکمت این اعلان آن بود که
امام علیه السلام میدانست که اعراب را کمان آنت که آنحضرت بخط
مطیع و مملکتی مسلم وارد خواهد شد اظهار نفس الامر و ارائه حقیقت حال برای آن
لازم بود لیهلک من هلک عن یتیم پس حمر گاه غلامان با حرب
الامر آب بسیار برداشته و موبک جایون در حرکت آمد تا بطن عقبه رسید
که مابین قاع و واقعه میباشد و آنجا مابنی عکرمه است از قبیل مکر بن دهل
شیخی از بنی عکرمه بحضور حضرت مشرف شد مثل عبیدالله بن عمر و عبیدالله
ابن مطیع و عبیدالله بن جعفر و عبیدالله بن عباس و غیرهم آنحضرت را از کوفه
تخذیر میگرد و بر آتش مذکورین سوگند یاد و حضرت فرمود یا عبیدالله
لیس بخفی علی الزرای و لکن الله لا یغلب علی امره آنگاه از بطن عقبه تاسرا

که سرزمینی است مثل برچاهای بزرگ و آبهای کوارا براندند و شراف را
بشرف نزول و بمن حلول نایل داشتند و باز یاران و خدمتگذاران
بر حسب امر سنگام سحر آب بسیار برداشتند و جاذبه کوفه پیش گرفتند و
امروز که موکب حسینی از شراف در حرکت آمد روز چهارشنبه غره محرم
سال شصت و یکم از تاریخ هجری داخل گردید پس هینکه خورشید نیمه روز
رسید ناگاه یکی از اصحاب گفت الله اکبر حضرت نیز گفت الله اکبر
انگاه بآن مرد توجه نمود و فرمود چرا تکیه کشتی گفت نخلهای خرما دیدم
و کس از بنی اسد در رکاب حضرت کفشد در نخل هرگز یک اصله نخله
نبوده است امام فرمود پس آن چیست گفت بنظر ما اولین و ششگر
مخالفت فرمود بنظر من هم همانست آنوقت بآن دو اسدی فرمود
ایا در اینحوالی جانی هست که بتوان آنرا استفاق قرار داد اما آنجا را پشت
خویش ساخته فقط از پیش روی باینقوم تلافی کنیم گفتند اینگونه دوستی
بپهلوی تو اینک از سمت چپ روی بدان سوی کن و اگر پیش از ایشان
بدانجا رسیدی پناهی بر طبق اراده خویش خواهی دید پس حضرت راه
بسمت یسار برگردانید و لحظه نگذشت که سواره خصم پیدا شد هینکه دیدند مؤ
حضرت از جاذبه عظمی منحرف گردید ایشان نیز از راه خارج شدند و همی
بشتاب تمام برانند چنانکه پنداشتی سر نیزهای ایشان دسته زنبور است

و شقه های ریات اجنه طیور ولی موکب امام برایشان پشی بسته بکوه جویی
و اصل گردید و خیام با چشم برپا شد که ایشان در رسیدند و غمان کشیدند
معلوم شد عربن یزید قیمی یزیدعی ریاحی است با هزار سوار و ایشان را بضر
ابن اثیر حصین بن نیر صاحب شرطه عبید الله از قادیته فرستاده و اینوقت
شدت کرمای روز بود پس امام فرمود تا آنجا محاسن را با اسبهای ایشان
آب دادند علی بن طعان محاربی گفته است که من آنروز با عرب بودم و از دین
فرار سیدم هینکه حسین بن علی حالت شکنی من و مرگم بدید فرمود راوی را
بخوابان راوی در زبان بابنی محارب از قبیل فهر قریش شک ابراکفندی
لاجرم سخن وی فهم نکردم پس تغییر عبارت داده فرمود یا بن الاخ جل را
بخوابان پس من شتر را خوانیدم فرمود آب بخور من خواستم از شکلی که پشت
آن جل بود آب بنوشم اما هینکه بردهنه شک لب مینامد آب
سیلان میکرد و بر زمین میریخت حسین فرمود لب شک را بشکن من
نداشتم که چگونه باید شکست آن بزرگوار خود بیای برخاست و لب شک را
بطرف پرون دوتا کرد و من و مرگم آب نوشیدیم باری عزیمی با سواره
خود در مقابل ایستاده بود تا وقت نماز ظهر داخل شد و حجاج بن سروق را
امام بانگ اذان برداشت و چون وقت اقامه رسید حضرت از خیمه
خاصه خویش برانجامت پرون آمد و حمد و شای الهی بجای آورد و برایشان

چنین خطبه کرد که ایها الناس انما مغفرة الى الله واليهكم اتى لم اتکم حتی تاتانی
 کتبکم و قد مت علی رسکم ان اقدم علی سفا فانه لیس لنا امام لعل الله یجمعنا
 وایاکم علی الهدی و اتحق فهد جنکم فان تعطونی ما اطمئن الیه من عهودکم اقدم مصر
 و ان لم تفعلوا و کنتم بمقدمی کاهن انصرفت عنکم الی المکان الذی قبلت
 منه حر و سمرانان او جوابی ندادند و بسکوت گذرانیدند امام مؤذن را
 فرمود که اقامه بگو چون اقامه گفت حضرت باقر سرمودی بخوابی که با عجات
 خویش جدا گانه نماز گذاری سر عرض کرد تو نماز بگذار و ما بنماز میگذاریم
 بعد از صلوة ظهر حضرت با اصحاب بنیام خویش باز گردید و تحریر بیکان
 خود مراجعت نمود و چون نماز عصر برپا شد باز حضرت بر جماعت طریفین پیشانی
 کرد و بعد از نماز عصر روی مبارک بآن گروه کرده و دیگر باره خطبه فرمود و
 رسل و رسایل کو فیان اعاده نمود و حضرت گفت ما و الله نمیدانیم این نامه که تو
 میگوئی چیست و از کس است امام علیه السلام عقبه بن سمعان را بفرمود و داد
 خراج پر از مکاتیب بر آورد پیش روی ایشان برپا کند و حضرت گفت ما که از
 نیکانندگان این نامحانتیستیم و ما موریم که چون ترا ببینیم از توجده انکار داریم تا
 در کوفه بر عید الله وارد شوئی حضرت فرمود مرگ بتو از انجام این مایه
 نزدیکتر است و در وقت با اصحاب و اقارب خویش سوار شدند که
 برگردند و هر بمانفت برخاست حضرت فرمود شکلتک انک ماترید

حضرت گفت سو کند بخدا که اگر دیگری از عرب اینکلمه بزبان میآورد و او بر حال
 که تو هستی میبردن سم مادر او را بر مرکب فرزند یا دیگر دم کا نماند کان ولی
 بخدا که مرا راهی پیدا کردن مادر تو نیست مگر بر خوشترین وجهی که مقدور
 باشد امام فرمود حالیا مراد تو چیست گفت آنکه ترا نزد این زیاد برم
 فرمود که بخوابی که منم کرد و حضرت گفت بخدا که نخواهم گذاشت و تاسه بار این گفتار
 از طرفین تکرار یافت آنگاه حضرت مرا فرموده اند که از توجده انکار کردم تا
 ترا در کوفه سازم و نفرموده اند که با تو در اندازم پس یک راهی پیش گیر که
 نه ترا بکوفه در آورده و نه بدین باز گرداند تا ما جری را من بعید الله بر نگارم باشد
 ایزد تعالی از پرده غیب صورتی باز نماید که عافیت روزی من شود و بجای
 تو بماند و مردم پس امام علیه السلام راه بگردانیده موکب مقدس از جاؤ
 عذیب و قادسیه بمبت چپ انحراف جست و عز با سواران خود همراه
 امام بود و امام در این اثنا خطبه دیگر برایشان خواند و حضرت پس از آن خطبه عرض
 کرد یا حسین اذکرک الله فی نفسک چه گواهی میدهم که اگر قتال کنی بقتل
 میرسی امام فرمود یا مبرک میترسانی و آیا شمارا کار کشتن من هم خواهد
 تعدی داد نمیدانم با تو چه بگویم بلی همان میگویم که آن مرد عرب اوسه کیست
 حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم داشت و عمراده اش مانع
 وی نبود و میگفت کجا میروی کشته میشوی در جواب پسرش گفت

سامعی و مالموت عار علی لفتی
 و دوا سی رجلا صاحبین بنفسه
 فان عشت لم اندم و ان تململم
 کفی بک ذللاً ان تعیش و ترغما
 هر چون این جواب شنید از آنحضرت کناره گرفت و همی از یکجانب
 راه می سپرد تا بمکانی که آنجا را عذیب الجانات گفتندی رسیدند در آنجا
 چهار کس دیدند بر اشتران نشسته و اسب نافع بن هلال را که کامل نام داشت
 بپا لنگ بست و کتله کرده اند و طراح بن عدی بسمت قلاوونی سواره
 ایشانست و اینجاعت بر کباب امام علیه السلام پیوسته حرکت اینها
 از اصل کوفه و من ایشانرا بر سپهر حبس نگاه میدارم و یا بکوفه بر میگرددیم
 حضرت فرمود اینها انصار من میباشند و بمنزله مرد می شدند که با من
 و ایشانرا چنان حمایت میکنم که ذات خویشتران و اگر تو از آنچه میانه ما برقرار
 شد بخوابی سختی نمود و همین ساعت با تو جنگ میکنم پس دست از تعرض آن
 جماعت باز ایستاد و حضرت از ایشان حالت کوفه را پرسید مجمع
 بن عبید الله عامری که یکی از آن فور رسیدگان بود گفت اما زو
 ر شوه های بزرگ گرفتند و جواهرها پر کردند اینک پدید او اصداء بصوت
 ایستاده اند و اما باقی مردم را دلها بر هوای تو است و شمشیر بار بجای تو
 حضرت فرمود از فرستاده من قیس بن مسهر خبردارید گفتند که کشته

پس چشم امام از گرد بر شد و اشک مبارک بر سخت و کفشت فممنم
 قضی خجبه و منهم من فتنظروا ما بدلو اتبدیلا اللهم اجعل لنا ولهم اجمعه و اجمعین
 و منهم فی مستقر حمتک ابن اثیر میگوید طراح بن عدی عرض کرد یا بن
 رسول الله من در کباب تو کثرتی نمی پسندم اگر همین سواره خراشک جنگ
 نماید اینجاعت ترا کافیت و من بیکروز از آن پیش که از کوفه برایم برشت
 شهر کد شتم اردوئی در آنجا نکرستم که این دو چشم من کثرتی بدان غطیت
 هرگز در یک زمین ندیده بود و آنهمه مردم را حاضر ساخته بودند که بسوی تو
 نمایند خدا را اگر میتوانی بکوفه نزدیک شو هر چند یک شب بماند و چنانچه
 معطلی خواسته باشی که خدا ترا با آنجا از هجوم خصم نگاه دارد و تا صلاح وقت
 بدست آید اینک قدم رنجه دار تا ترا در این کوه اجا که منزل برخی از بطون
 قبیلہ طی است فرود آورم و از اجا و کوه سلمی پست هزار مرد و شمشیر زن
 طایان در کباب تو حاضر سازم بجا که هر وقت از ملوک غسان و سکن
 حمیر و نعمان منذر و لشکر عرب و عجم حمله بر ما وارد آمده است با قبیلہ طی
 بهمن کوه اجا پناهنده ایم و از احدی آسیب ندیده ایم امام فرمود
 جزاک الله و تو کمک خیر ای طرح میانه ما و اینقوم مقاله گذشته است
 که ما را از این راه قدرت انصراف نیست و ندیدانیم که احوال آینده
 ما را بچه کار میدارد و طراح بن عدی در آنوقت برای اسل خود آذوقه

پس حضرت را بدرود نمود و وعده کرد که باز خویش بخانه برساند و برای نصرت
امام باز کرد و چنین کرد ولی قتی که بهین عذیب الهمانات رسید
شهادت آن بزرگوار شنید احاصل امام از عذیب الهمانات بقصرنی
مقاتل رسید و منزل کرد و آنجا عبید الله بن جحیفی را که بقصد خلاص
از آن فتنه عظمی از کوفه گریخته و در آن کناره خیمه افراخته بود بنصرت خویش
دعوت فرمود و آن بی توفیق را سعادت مساعدت نکرد و حضرت ثبانه
از قصرنی مقاتل حرکت فرمود و پس از دیدن صبح فرود آمد و نماز گذارد و
در ساعت بر پشت و دست چپ راه گرفت و پیش آمده آنسور و اسب
و قلمزین رکاب او را از تیار همی منع میکرد و ایشان متمنع نمیشدند و همی از
جانب یسار راه نور دیدند تا بزین کر بلا نزدیک قریه فنیوی از سودا کوفه رسیدند
و در آنجا سواری بناگاه از سمت شهر پیدا شد فریقین از مشاهده آن سواران قیافه
باز ایستاده نظر بامرویی دوختند تا که را میخواستند و چه خبر میرساندند و چون
شد بخبر و همراهانش سلام کردند و بحضرت و سمرانش و مکتوبی بجز و ادوی
چون مطالعه کرد روی سوی ابو عبید الله و اصحابش نمود و گفت این رقم
امیر عبید الله است مرا نامور داشته که شمارا خود در مکانی که مکتوب او
بن میرسد فرود آرم و نگاه دارم و این مرد را بر من عین و رقیب گماشته تا
کیفیت اتمثال و صورت احوال را مشاهده نماید از قضا سز زمین کر بلا

که در آنجا این اتفاق افتاد از آب و آبادی برکنار بود و لهذا کفشد و یحک
پس بگذار تا ما در انقریه فنیوی یا قریه غاضریه فرود آییم گفت با حضور اینمرد و غیوم
زبیر بن قین عرضه داشت که یابن رسول الله پس ما را با انقریه دیگر که برکنار
فرات افتاده است نازل میفرماید که اسم خود معقلی است حصین و هم بر
شاطی مائی است معین فرمود و نامش حدیث گفت عفر فرمود اللهم انی
اعوذ بک من لعنر آنگاه در همان جایگاه که بنام کر بلا موسوم بود از مرگ فرود آمد
اینوقت آن پادشاه عالم پناه تبصریح علی بن حسین سعودی در مروج الذهب
و معادن البحر مقدار پانصد سوار و یکصد پیاده در رکاب مستطاب دشت
و آن روز پنجشنبه دوم محرم سال شصت و یکم هجری بود و سردای آنروز عمر بن
سعد بن ابی وقاص با آن چهار هزار کس که برای رفتن ری و دشتی حاضر داشت
از کوفه در رسید و در قریه فنیوی اردو زد و عروه بن قیس احمسی را گفت تا با حضرت
ملاقات کند و از آمدن وی بهراق سبب پرسد و عروه بن قیس چون از کفنه
بود که با آن بزرگوار مکاتیب معروض داشتند حیا کرد و استغفانو و این بعد
بر رؤسای دیگر که رسایل عرضه داشته بودند انمغنی را اظهار داشت همه ابله
کردند و حیا نمودند تا کثیر بن عبد الله شعبی که در سواری و سپاه گیری مشهور بود
بیای برخاست و گفت انا اذهب الیه اما اصحاب امام چون او را
بفتاک میخواستند باز ندادند و باز کردند پس عسقره بن قیس حنظلی را فرستاد

و او بامام سلام کرد و پیغام گذارد حضرت در جواب فرمود کتب الی
 اهل مصر که بدانان اقدم فاما اذکر هتمونی فاما انصرف عنکم عمرنا بعبید الله
 نوشت که حسین علیه السلام میگوید من بر حسب دعوت این مردم آمده ام
 اینک اگر کاره من بشد بمحل خود عود میکنم خان قاضی عیسی کشته است
 که من نزد عبید الله بودم که این مکتوب این رسید عبید الله چون خواند
 * الا ان اذ علقت محال بسانه * یرجو النجاة و لات حین مناص *
 و در جواب نوشت اعرض علی احسین ان یایع لیزید هو جمیع اصحابه
 فاذا هو فعل ذلک راینا راینا و پشت سر این مکتوب دیگر فرستاد
 که حل من احسین و اصحابه و من الماء فلا یذوق منه قطرة کما صنع بالقی
 ازکی عثمان بن عفان پس سر در وقت عمرو بن حجاج را بپانصد سوار
 مأمور اینکار کرد و این واقعه پیش از شهادت امام بود سه روز این شیر خیزی میگویند
 چون عطش بر حسین و اصحاب حسین شدت کرد و برادرش عباس بن علی
 علیه السلام را بفرمود تا با پنجاه کس که پست پیاده و سی سواره بود بر سر شریعه
 رفت و با سی سوار بر پانصد فارس موکل آب حمله برد و پیادگان مشکپا
 کردند و بیت مشک از آب فرات بنحیام کردند و حشام حمل داد و
 حضرت ابو الفضل را از این وقت سقا می گفتند باری در این مدت حضرت
 ابو عبید الله علیه السلام چهار یا پنج بار با عسبر بن سعد بن العکیرین ملاقات

کرد و سخن رفت عاقبت مکتوبی مثل بر این عبارت بعید الله نوشت که
 ان الله اطفأ النارة و جمع الکلمة و قد اعطانی احسین ان یرجع الی المکان الذی
 اقبل منه و ان سیره الی ای ثغر من الثغور شئنا و ان یأتی یرید امیر المؤمنین
 و فی هذا الکرم رضا و اللامه صلاح ابن زیاد این تبانی را قبول کرد و گفت
 هذا کتاب رجل ناصح لأمیر مشفق علی قومه نعم قد قبلت شمر بن ذی
 الجوشن حاضر بود و گفت این گفتگویی پذیرد بخدا که اگر حسین از بلاد تو
 بدون بیعت کوچ دهد وی بقوت و عزت اولی است و تو بضعف و عجز
 و من شنیده ام که عمر با حسین دوستانه رفتار میکند و بیشتر شب را بین
 العکیرین با هم صحبت میدارند عبید الله گفت نیکو رای زوی این شیشه
 مرا بگیر و نزد عسبر برو و بگو با حسین بگوید که باید در تحت حکومت امیر در آید
 و با اصحاب نزد وی روی و کر نه آماده قتال باش و چنانچه ابن سعد حکم
 متمشی ساخت کردش بر زن و خود امیر سپاه باش و با ابن سعد نشست
 اتی لم البشک الی احسین لکلف عنه و لا تقدره عندی شافعا انظر فان زن
 احسین و اصحابه علی الحکم و استلموا فابعث بهم الی سلیمان و ان ابوا فافاز
 الیهم حتی تقلم و مثل بهم فاتهم لذک استحقون فان قتل احسین فاطمینی لیل
 صدره و نظره فانه عاق شاق قاطع ظلم فان انت مضیت لأمیرنا جرنانک
 جزاء السمع المطیع و ان انت ابیت فاعتزل جندا و خل من شمر

و من لعنک شمر چون کبر بلا آمد نامه عید الله بعد او عمر بروی شرفت
و گفت همانا تو نکند اشسته که صواب دید و صلاح پنی من متمشی و اینکار بارش
بگذر حسین تحکم عید الله را بر کر نخواهد پذیرفت بخدا بمان دل که پدرش
علی داشت در میان دو پهلوی اوست شمر گفت حالا چه میکنی گفت
سرداری سپاه را خود مباحث میوم پس عمر بن سعد علیه لغته الله من
قبل و من بعد آخر روز پخش بنه نهم محرم بر لشکر جاکشید که یا خیل الله
ارکبی و با بخته اشری و با تمام سپاه بهمت خیام سپهر احشام
کرد حضرت ابو الفضل عباس بن علی بحضور امام علیه السلام عرض نمود
که یا اخی مردم آمدند فرمود آیا خود سوار شوم عرض کرد من میروم فرمود تو
شود این مقوم را ملاقات میکنی و سبب این هجوم معلوم بینای پس ابو الفضل
پست سوار سمره برداشت و از آنجمله بود ز سیر بن القین و از حبوب
آن یورش تفتیش نمود در جواب گفتند از امیر بگذر و کذا حکم رسیده فرمود
پس شتاب کنیده تا واقعه را بحضور ابی عبد الله عرض دهم مردم بجا
ایستادند و ابو الفضل تنه مراجعت نمود و آن پست سوار در همان مقام
رو بروی سپاه ایستاده بودند و با ایشان سخن میگردند و خدا تعالی را
بیاد آن مخاذیل می آورند چون ابو الفضل مراتب را معروض داشت
حضرت فرمود بار دیگر این سپاه را ملاقات میکنی و اگر توانستی تلباط

این کار بتاخیر بنداز که شاید امشب را برای خدا تعالی نماز بگذاری و او را بخوانم
و آمرزشش بطلبم خدای خود میداند که من برای او آقامه صلوة و تلاوت قران
و کثرت دعا و طلب مغفرت را بهی دوست میداشته ام عباس بن علی
دیگر باره مقابل لشکر آمد و فرمود انصر فاعنا العقیته حتی تنظر فی هذا الامر
فاذا أصبحنا التقینا انشاء الله فاما رضینا و اما ردونا عمر بن سعد گفت
یا شمر چه میکنی شمر گفت تو امیری عمر بایر رؤسا خطاب کرد که
چه میکنی عمر بن حجاج زبیدی گفت بجان الله اگر وی از دلم بود و این مثلت
مینمود بخدا جای آن داشت که ما پذیریم یس بن اشعث بن قیس گفت
مثلت او را ستیج و اید بجان خودم که فردا علی علیه السلام بجنگ بخواهد
و حضرت مقارن داخل شدن شب عاشورا اصحاب و حاضران رکاب خود را
جمع ساخت و خطبه خواند و ایشان را دستور مراجعت داد و فرمود یا اهل
قد غشکم فاتخذوه جلا ولی برادران و برادرزادگان و بنی اعمام و خواص
اصحاب هر یک در جواب سخانی که شایسته شأن ایشانست معروض
داشتند در میان عالمیان بعبادت چنان شهادتی اختصاص یافتند
محمد بن بشر حضرمی علیه الرحمه را در آنحال کسی گفت سپر تو در دهنه ری پر شده
گفت پاداش ابر شدن او و کشته شدن خود هر دو را از خدا میخواهم حضرت
هیچگونه این مکالمه را شنید فرمود رحمت الله من ترا از بخت خویش بجانم

برو و در آردی پست بکوش گفت خدا مرا طعمه دندان کناد اگر از تو جدا
بجویم فرمود پس این جا چهار ابرو دیگر تسلیم میکن تاوی بجدوری فاش
بهای آنها را سربهای برادرش قرار دهد و رقبه او را منفک سازد و آنجا بچ
محمد بن بشرداد که قیمت آنها هزار تومان بود

ابن طاووس میفرماید آنشب را که لیلۀ عاشورا بود حضرت ابو عبد الله و
اصحابش همه را بر کوع و سجود و قیام و قنود بسر بردند و صداهای که بتلاوت
قرآن و عبادت یزدان درسم افتاده بود مانند صدای زنبور نجبین بگو
میرسید و از لشکر ابن سعد گروهی سواره شرط قراولی ایشان بجای می
آوردند و در آنشب سی و دو نفر از آن لشکر باصحاب امام ملحق شدند و
بخوابش زینب کبری و صیتهما کرد و اسلحه پت را تسلی میداد و علی
الحمله چون اثر صبح ظاهر شد امام حسین ارواح فداه خود با ملک نهفت
و اصحاب همه تیم کرده سنت بجای آوردند و فرض بجماعت گذارند
و سنوز او را در خوانده بود که فریاد کوس و ناله های از سپاه کوفه برآمد
و جوق جوق از سواره و پیاده مسلح و متحرک حرکت کردند سید اهل ابا و
آل عبا امام ابو عبد الله الحسین صلوات الله و سلامه علیه محضاً بحیات
دین الاسلام و حفظ الشریعه تیدالانام باجمعی که در رکاب مبارک
داشت قدم پیش گذاشت و از طرفین صفها آراشد و در میمنه میسر

سردار بار کاش شد و در شمار لشکر امام از حضرت باقر علیه السلام یکصد پیاده
و چهل پنج سوار روایت شده و در مقدار سپاه کوفه از حضرت صادق
علیه السلام سی هزار کس حدیث رسیده و در این باب اقوال دیگر نیز
ما من کلمه مفرطه و مقبل مفرط بنظر آمده است ولیکن بالنقض معتبر از معصوم مجاز
بهیچگونه اجتهاد نیست و شبانه بحکم امام خدقی در پشت سر خیام قدس مقل
کنده و فی و میرم در آن افکنده بودند پس در اینوقت بفرمود تا خدق را
آتش زدند و با نیجه از راه خیام راه افتحام بسته شد و روی پیکار بیکیج
انحصار یافت چرا که انصار الله در پیش روی بیوت مطهره صف کشیده
بودند و حضرت ابو عبد الله اثر سواری خود را بجو است و بر پشت و نام
حجت الهیه را با ملک خطابت برداشت و از نواد پاک و نسب بیاون
خویش آن قوم را یاد آورد و از جمله مناقبیکه از پیغمبر صلی الله علیه و آله در حق بن
ماثور و بر الواح قلوب غالب ایشان مسطور بود حدیث بدان تیدا
شباب اهل ابجته را روایت نمود و فرمود اگر در صحت این خبر شما
شکی است اینک جابر بن عبد الله انصاری و ابو سعید خدری و سهل
ابن سعد ساعدی و زید بن ارقم و انس بن مالک از اصحاب رسول الله
هنوز زنده اند از ایشان پرسید تا بگویند که ما با خود این منقبت را از پیغمبر خدا
در حق شنیدیم آیا این اثر صحیح و خبر صحیح کافی نیست در منع شما از یعتن

خون من و از این حدیث گذشته آیا در اینکه من پسر دختر پسر شام هم شک
دارید و امروز در تمام دنیا پسر دختر پسر من هست مردم هیچ نکشید پس آن
بند او بر کشید که یابث بن ربیع یا حجار بن ابجر و قیس بن الأشعث و
یا زید بن الحارث آیا شما من نوشتید که میوه باریده است و زمین خرم
گردیده قیس بن اشعث گفت ماندی ما نقول و لکن انزل علی حکم بنی
عمک فانتم لن یروک الا ماتحب فرمود لا والله لا اعطیکم مدی عطاء
الدلیل ولا اقرکم اقرار العبید آنگاه راحله را بخوابانید و با عقبه بن بهمان
ملازم خود فرمود تا آنرا عقال کرد و از همین عقبه بن سحان بنض ابراج
منقول است که گفته من از مدینه ناکه و از مکه تا عراق همه جا در صحبت حسین
علی بودم و تا حسین شهادت آنحضرت از وی جدا نشدم جمیع مخاطبات
و مکالمات او را شنودم بخدا قسم این سخن را که در میان مردم ذکر میشود
که حسین فرمود یاد دست در دست یزید منم و یا پسکی از ثغور اسلام هر
از وی ابدانشیدم ملی میگفت مرا و اگدا رید تا از جانی که آمده ام باز گرد
و یا در این پهنای زمین همی دور زخم تا میسزم کار مردم بجای میکشد و ایشان
این دوشی همچک را پذیرفتند
ارباب مقاتل می نویسند چون خربن یزید ویدش کوفه از جای بجنبید یزید
ابن سعد آمد و گفت امقاتل انت هذا الرجل گفت ای

ای و الله قتالا ایسره ان تسقط الزئوس و تطیح الایدی پس از همانجا
امام علیه السلام گرفت و کم کم نزدیک میرفت اما سخت میلزید و هر
ابن اوس از قوم عرباوی گفت بهمانا حال تو عجیب است و امر تو هر
و این هم عظیم در هیچ موقف از تو ندیده بودم اگر از من می پرسیدند ویر
ترین مردم کوفه کیت بخدا که از تو نمیکند شتم خر گفت راستی که من خوشتر
میانه بهشت و دوزخ مختار میازم و چیز را بر بهشت نمیکشیم هر چند پاره پاره شوم و
سوزانیده کردم این بگفت و مرکب برزد و با مردان خدا در پیوست و با کمال
انفعال بخاک پای مبارک معروض داشت که جعلنی الله فداک یا بن
رسول الله این منم که بر تو سر راه کرشم و از مراجعت باز داشتم و بخدا کان
نمیکردم که کار با بنجا میکشد اینک تا بنجا بحضور مبارک تو آمده ام که بجان خویش
با تو مواساة کنم و پیش روی تو شهید گردم آیا این جان نثاری تو به آن کس
خواهد بود امام فرمود آری ایزد تعالی تو به ترا خواهد پذیرفت و گناه تو خواهد
آمر یزید پس خرمش آمد و شرمی شیع بر پیل احتجاج در خطاب اصل بجای برز
و از زبان پیکان پاسخ شنود اصحاب چون خواندن خطابات امام و خطا
گرام بر آن سپاه سیه دل سودی بخشید بحکم عمر بن سعد غلاش در دیدار
خبرش کشید و سخت آن شقی خود خدکی در چله کمان گذارده بهست سپاه
امام را ساخت و گفت اشد و اتنی اول من می پس تمام آن لشکر

پیکار شد از تیر بار داشتند و پیکر جنگ بر ساقی ستاد
از لشکر ابن سعد بسیار غلام زیاد بن ابیه و سالم غلام عبید الله بن زیاد و
آمدند و مبارز طلبیدند عبد الله بن عمر کلبی از صف سپاه ابی عبد الله حنا
فداه برآمد و بر آن دو مخدول همراه گرفت ایشان بر عادت عرب از بن
عمر پرسیدند که تو کیستی او نام و نژاد خود را بیان کرد گفت من در این شهر
ابن قین بجنگ ما بر آید و یا حبیب بن مظاهر و یا بریر بن خضیر عبد الله بایا
که پیش روی سالم بود گفت یا بن الزانیه یا ترا از نزدیک از مردم عارست
و کسی بهتر از تو باید بجنگ تو آید پس بشیر بروی حمله برد و از پایش در آورد
و او بسیار مشغول بود که سالم بروی حمله نمود اصحاب امام عبد الله را بانگ زد
که قدر هتک لعبد ملقت نشد تا سالم تیغ براند و انکشان است
چپ او پراند و او چنان ضربتی بر سالم زد که دیگر روی سلامت ندید و از پا
بسیار تاشفیر نار بدوید و عبد الله بجای خود باز کرد و این رجز می خواند
ان تنکرونی فانا بن کلب انا امرء ذومرّة و غضب

ولست با سخاو غنڈنگب

و عمرو بن حجاج زبیدی با سواره میمنه اهل کوفه حمله سخت آورد و قتیله یزد
امام رسید لشکر سعادت اثر بر آئین سپاهیکری پیکار همه بر زانو ها درآمدند
و نیز با بجانب ایشان راست کردند لاجرم اسبها بر مید و سوار پیش آمدند

نخواست پس همی نکه آن خیل خواست تا باز کردند اصحاب امام کانه با جشدند
و چنان تیر برایشان بارانیدند که جماعتی از مرکب در غلطید و کروی مجروح گردید
و از این خیل مردی که او را ابن حوزة گفتندی فراموش آمد و گفت ای حسین
در میان شماست کسی جواب نداد بار دیگر پرسید پاسخ نشنید سوم بار گفتند ای
چه میخواهی گفت یا حسین ابشر بالنار حضرت فرمود کذب بل شتر
بر ب جیم و شقیع مطاع آنگاه فرمود و کیستی گفت این حوزة امام دستها
برداشت و گفت اللهم حره الی النار ابن حوزة از نفرین حضرت در
غضب شد و بی بر مرکب زد و نهری در میان بود مرکب را چون بغفت داخل نهر
نمود خود از پشت زین در غلطید و پایش از رکاب بیادخت و اسب از
جای برآمد و چندانش بر حجر و شجر زد و با برخی اوصالش از هم بکینت و برشته
احوال جان بداد و جنگ در گرفت و از طرفین جماعتی بقتل رسیدند
ابن وائل حضرمی باین طمع حاضر این جنگ شده بود که سر حضرت ابو
عبد الله را برای عبید الله او برده و نزد وی منزلتی بهم رسانیده باشد
و قتیله دید از دعای امام بر این حوزة چه حال رفت در ساعت بکوفه باز شد
و گفت لقد رایت من اهل هذا البیت شیئاً لا اقا لکم ابدا
فاضی زاده تنوی علیه الرحمه از کتاب روضه الشهدا تالیف مولانا کمال
الدین حسین کاشفی صاحب التفسیر معاصر سلطان حسین میرزای باقر او

سخنر میر علی شیر که این تالیف او است قبل فاریه است و از او ایل قرین
عاشق سجری مجالس ذکر این مصیبت عظمی فقط بخواندن کتاب روضه شهدا
انحصار داشته و از اینجهت ذاکرین خبر قیامت اثر یوم الطف را روضه شهدا
خوان میکشند و این زمان هم روضه خوان میخوانند نقل مینماید و میگوید
این یزید نزدیک امام آمد و گفت یا بن رسول الله دوش پدر خود را بخواب
دیدم که پیش من آمد و گفت ای حر در این روز با کجا رفته بودی کفتم سر را این
ابن علی گفت و او یارای پسر ترا با فرزند مغیره چه کاری این رسول الله
میخواهم که مرا اجازت جنگ دهی تا در پای سپهر فرسای تو سخت من
ببازم چنانکه بی شرمی و شوخ چشمی را سخت من در کشودم پس امام علیه
السلام او را اذن جهاد داد و او دلاوری مشهور بود و مردم وی را با برادر سوار برابر میکردند
وقتیکه میدان آمد و مبارزه خواست عسکرن سعد صفوان بن خطله را که از صفوان
فرسان عرب معدود بود و او را فرمود تا خراستقبال کند صفوان مرکب برنجخت
و پس از مکالمه که میان ایشان گذشت یزید خواست که سینه حر کرد و حربه را که نرفته
بیزید آورده بیک ضربت سنانش از فرار زین در انداخت و صفوان را سوار
بود هر سه یکبار بر حربه حمله کردند و او که بنزدیکی را گرفت و از خانه زین بر بود و برین
زود بهمان گرمی تینی بر تارک دیگری نواخت که تا سینه شکافت برادر سوم
چون حال چنین دید روی بگردانید و از حر که میکشید که خرازد و نبالش نواخت

و چنان یزید بر پشتش زد که سنانش از سینه بیرون جست آنگاه روی سوی
امام آورد و گفت یا بن رسول الله آیا مرا بجل کردی و از من خشود شدی فرمود
آری و تو از آتش آزادی چنانکه مادرت ترا از آتش خوانده است پس غریبی
بگوشید تا به تیرج صاحب مناقب و محمد بن ابی طالب چهل سوار و پیاده
و تجدید این شهر آشوب چهل و چند کس را بنجا که انداخت و شهادت یافت
و حزن یزید در میان اصحاب امام نخستین کسی است که در جهاد بر سپهر مبارک
شهید شد و کردنه در جدال بر سپهر حمله جمعی بدرجه شهادت سبقت جستند
و بعد از حزن یزید تمیمی بریر بن خضیر همدانی میدان آمد مبارزه خواست و او هم
قراست قرآن سر آمد اقران بود پس همی از لشکر کوفه هم آورد و جنگ او پر
میامد و در خون خویش منغلطید تا سی مرد مقابل آنگاه یزید مقتل حلیف عبد
القیس از لشکر عمر جدا شدند و اگر در که یا بریر بن خضیر آیا بعقیده تو خدا با تو چه کرد
است بریر گفت بخدا که برای من خیر خواسته است و برای تو شر گفت
دروغ گفتی و تو از این پیش مردی دروغ زن نبودی و من شهادت میدهم که
تو اینک از کربا بی بریر گفت بیا با هم مبارزه کنیم بر اینکه خدای سبحانه از ما
دو کس دروغگوی را لعنت کند و باطلجوی را بقتل آورد آنگاه با هم جنگیم یزید
قبول نمود و نزدیک آمد پس ایشان در مرای صفوف طرفین برسم مهلت
دست یکدیگر گرفتند و در باره هم نفرین کردند آنگاه شمشیر با یکدیگر زد و حمله نمودند

یزید بن عقیل بر بری ضربتی زد کار کربنفتاد و بر تیغی براند و یزید را مغر شگافت و بر
 فرق نشست و تا دماغ بر رسید و بخاک در غلطید و حالیکه ششیر بر بر تار کش بود
 در ایحال ابن منقذ بعدی پیش دوید و بابرید در آویخت و بر بطور مصارعت
 با او دست بگردن شد و ساعتی بعد یکدیگر را بایند تا اینکه بر بر بر ابن منقذ غاکر گردید
 و او را مقهور ساخته بر سینه اش نشست پس مردی که او را کعب بن جابر از
 کشتی از دنبال بر برد آمد و نیزه را که در دست داشت بر پشت او فرو برد
 بر بر چون تخم سنان احساس کرد پنی ابن منقذ با دندان بگریه و چشمش برید و
 برخاست و کعب بن جابر لغه آتد علیه فرصتی یافت و ششیری بر بر زد که
 بدرجه شهادت نایل گردید و ابن منقذ پای خاست و خاکها از قبا میفشاند
 ابن اثیر گوید چون کعب بن جابر مراجعت نمود زوجه اش با وی گفت که
 اعنت علی ابن فاطمه و قنلت بریر اسیتد القراءه لا اکلک ابدا پس ب
 ابن عبد الله بگفتی که با مادر و زن مکرّم موب مبارک بود و بروایمی گیش ترا
 داشته و بتوجه امام امین اسلام گرفته تخریض مادر که همیکشی قم یابی فاضل
 ابن بنت رسول الله میدان آمد و گفت افعل یا اتاه ولا اقصر و جز
 خواند و حکم برد و جامعیر ابحث و بنزد مادر و زرش بازگشت و گفت یا اتاه آیا
 راضی شدی گفت نه تا آنکه پیش روی حسین کشته شوی و هب در حال باز
 گردید و همی قتال کرد تا نوزده سوار و دوازده پیاده از پای در آورد و امام هوب

عمودی بگرفت و بنزدیک فرزند شد و همی گفت خداک ابی و امی در را
 پاکان نیک بچک و هب مادر را بجانب پردکیان باز میکرد و انید و ابجاک
 فرزند محکم چسپده بود و نمیرفت و میگفت هرگز نمیروم تا با تو میرم آنوقت امام
 فرمود جزیم من هلیتی خیرا ارجی الی انفسا ام و هب اطاعت حکم امام را
 مراجعت کرد و هب همی میکوشید تا برود و تش بیفتاد و در غلطید زن و هب
 بر سر شوی آمد و خوش از روی میکرفت و میگفت بنیالک ابجک
 شمر بن ذی الجوشن که بر میره بود غلامی رستم نام را گفت تا عمودی که بدست
 داشت بر سر او کوفت و این اول زنی بود که در عسکر امام قتل رسید پس عمرو
 ابن خالد از روی و پس پسر او خالد بن عس و آنگاه سعد بن خنطه تمیمی یکایک
 بترقیب مبارزت کردند و کتار بسیار نمودند تا شهید شدند مسلم بن عوف بنج
 و نافع بن هلال بجلی چنان جنگی کردند که سر بنکان سپاه کوفه مردم را از مبارزت
 و بنزدیکانه و پیکار بهماوردان منع نمودند عسمر بن حجلج بانک بر اهل بجلاج زد
 که ای خچردان مگر خیرید که باچه دلیران مقابل میشوید همانا بایک تاران این مصر و
 جنگ آزمایان این عصر که خود جوای مرک و طالب هلاکنده و بر و میکردید و از
 شما احدی با ایشان در نمی اندازد مگر آنکه سر میسبازد و همانا باید ایشان را از دور زنی
 کنید که از این راه میتوانید این عده قلیله را هلاک ساخت اگر چند برایشان نماند
 مگر کلخ و سنک تاچه رسد به پیکان و خدنگ عسمر بن سعد نیز تصدیق

عمر بن حجاج کرد و گفت رای همین است که تو میرنی پس کیرا ما مور نمود تا
در میان لشکر گردید و ایشانرا سوگند همی داد که احدی بمبارزت بر نیاید و
لوخر جتم الیهم وحدانا لا تو علیکم مبارزه پس عمر و صف سعداء ارواحا
لهم الفداء نزدیک شد و از آنجا جان نثاران یزید را مخاطب ساخته میگفت
ای اهل کوفه از اطاعت خلیفه وقت روی متابید و حوزه مجتمعه اسلام
پریشان سازید زینهار که کشته شدن این مشت مردم از دین بدر رفته و بر
امام عاصی شده شمارا در شک نیندازد حضرت ابو عبید الله فرمود یابن
حجاج آیا مردم بقتل من تحریض میکنی و آیا ما از دین خارج شدیم و شمار دین
باقی ماندید بخدا و تسبیح قبا بضر ارواح جان سپردید و بر همین اعمال در کشتید
خواهید دانست که از ما و شما مارق من الدین که است پس بیعت بن
حجاج بامینه سپاه از سمت فرات حمله آورد و اصحاب امام علیه السلام
حمله بردند و ساعتی با هم در آنجا نبرد و قتی که در معرکه فروشت مسلم بن عو
دیدند بر زمین افتاده است و نیم جانی دارد حضرت با حسیب بن مطهر
ابن عو سجد آمد و فرمود رحمت الله یا مسلم من قطنی من قطنی من قطنی من قطنی
و حسیب بن مطهر گفت یغز علی مصرعک یا مسلم ابشر با بخت مسلم با
صوتی ضعیف گفت بشکر الله بخیر حبیب گفت اگر من نیدانم
که خود نیز از دنبالم برآینه دوست میداشتم که در تمام جهات خویش بر من

و صیقت کنی مسلم اشاره بامام کرد و گفت درباره این بزرگوار ترا صیقت
میکنم در راه وی قتال کن قتی که قتل شوی جاریه مسلم چون مصرع وی بدید
گری ناله برداشت و صیحه بر کشید که یاسیده یابن عو سجداه اصحاب
عمر سعد دانستند که مسلم کشته شد پس بشارت مردم را ندا همیکردند که قد قتلنا
شبث بن ربعی با کسانیکه در کربلا بود گفت شکلتکم اجمعانکم خویش را
همی بدست خود میکشید و بانگ نوید میکشید آیا مسلم بقتل مسلم بن عو سجد
شادمانی میکند بخدا که من در شکر اسلام بسی مواقف عظیم و مقامات کریم
از وی دیده ام در یوم آذر بجان خود مینگریتم که مسلم بن عو سجد از شکر کین
کس را بکشت و سنو خول مسلمین صف آرایی نشده بود در آستان این حالا
شمر بن ذی الجوشن با مردم میره حمله آورد و اصحاب امام با قلب قوی
و جاش را بطن آن کرده ضلالت پروه را استقبال کردند و شتابی سخت
ورزیده قتال عظیم پرداختند با آنکه در این وقت از سی و دو سوار فرزند زینب
و ارباب مقاتل در این مقام ایشانرا چنین میتابند که فلا یحلمون علی جاب
من اهل الکوفه الا کشفتم و بعبارت ابن اثیر جزیری فلم تحمل علی جاب
من جبل الکوفه الا کشفتم عروقه بن قیس که آنروز سرخیل کوفیان بود چون
حال چنین دید پس نزد عمر سعد فرستاد و پیغام داد که الاتری تملقی
خیلی نذا الیوم من هذه العذبة لیسیرة البعث الیهم الرجاله والراه عمر

باشت بن ربعی که سرگرد پیادگان بود گفت آیا بستم اینجا حرکت
نمکنی شبت اظهار شمشیر از نمود و لایزال از وی آثار کرامت قال مشاهده
میکردند و گفت سبحان الله معترقبائل مضروب شمع کافه اهل کوفه را در جمله
کمانگشان و جبرک تیراندازان می انگیزی آیا از من توانمتری و غیره و فزونی فیه
پس ابن سعد حصین بن نمیر را بخواند و او را با جمعی برکت و پوش و پانصد کماندا
بر انجخت این مخادیل همچو نزدیک اصحاب امام شدند ایشان را بسیاران
تیر کردند و سواران بر شق بنال و رمی نصال بی زدند و چیزی نکشت که بخت
آن شهسواران پیاده ماندند ولی مردانه برو میکردند و دشمن را مثل جراد منتشر
و حمر متفر میراندند علی بن اثیر شیبانی میگوید شدیدترین قتالی که خدا ایجا
کرده است تا نیمه روز از اصحاب حسین علیه السلام بر رویافت و از آنجا
که ایشان بر حسب حکم حسین علیه السلام پوت و خرکامات را از دست
و چپ موقف شریف در هم زده و طباها در پیوسته بودند و خصم را احاطه
ایشان دست نمیداد و عمر بن سعد جمعی را فرستاد که خیام را بخوابانند و
از زمین و یار برای هجوم راه بکشایند پس معبودی از اصحاب امام در
خلال خیام داخل شده از مردم کوفه هر که را که مشغول بریدن طناب و بریدن
اثامه و اسباب می یافتند اگر نزدیک بود مرکبش پی میزدند و گرنه دوش
بپیکان میدوختند لاجرم ابن سعد فرمان داد تا آن پوت را بسوزند

و راه یورش بازند امام بایران فرمود از حریق خیام بر شما هیچ باک نیست
که خود آتش خندق شما خواهد کرد و دید پس دوزخیان بیوت را بسوزند
ولی آتش را نتوانستند عبیره نمود و چنان بود که امام فرمود دشمن بن ذی
ابجوشن با همراهمان حمله کران در انداخت و خود را بفساط مطهر که سرای
پروکیان حرم عصمت بود رسانید و مذاکره که علی بالنار حتی احرق هذا
البیت علی اهل جوار و سراری چون این صدا شنیدند صیحه کشیدند
و پرون دویدند امام بر شربانک زد که انت تحرق پتی علی اهل جوار
الله بالنار حمید بن مسلم آنکارا منع نمود و او پذیرفت و همی آتش مبلید
شبت بن ربعی در رسید و او را منصرف ساخت پس همی سکه خواست
بر کرد و ز میر بن قین باده دلیر برایشان حمله کرد و از حدود بیوتشان برانند
ابو ثامنه صیداوی بخاک پای مبارک معروض داشت که احب ان
القی ربی و قد صلیت هذا الصلوة امام در آسمان دید و فرمود
ذکرت الصلوة جعلک الله من المصلین الذاکرین نعم هذا اول وقتها
آنگاه فرمود از اینها بخوابید که از ما باز ایستند تا نماز بگذاریم اصحاب
درخواستند حصین بن نمیر گفت این نماز مقبول حق نمیشود حبیب بن
مظاہر گفت آیا از آل رسول نماز مقبول نمی افتد و از تو مقبول می افتد ای
حارحصین خشم شد و بر حبیب تاخت و حبیب پیش دوید و شیری

بر روی حواله کردن آن ضربت بر روی باری بر خورد و حصین را بر زمین زد و همراه
چاکلی کردند و او را در بودند پس امام پیش ایستاد و با اصحاب صلو
خوف بگذارد و سعید بن عبد الله حنفی خویش را و قایه وجود همایون امام
و هدف سهام لثام ساخته بود و الغرض از آن شیران شرزه شجاعتهای صفا
و جلالتهای خارق در کتب معتبره مسطور و ارتقاات محدثین ماثور است که
تا دامن قیامت مایه حیرت حاصل خبرت خواهد بود
در پایان محاربه اصحاب زهیر بن قین یکصد و پست مرد بیکند تا بقیاد
و حبیب بن مطهر شصت و دو کس بخت ناکشته گشت
و هلال بن نافع بجلی نام نیکش بر سوار خدنگهای خویش نوشته و پیکانها را
بر هر آب داده بود پس دوازده کس را بقیه زد و جمعیر بخت و چون گشت
از تیرتی ساخت دست بشیر زد و سیزده کس را از انقوم محس بن جاک هلاک کرد
تا هر دو بازویش شکستند و زنده بگرفتند و بر دهن بر زدند و اسبها شربن دی
اجوشن کردند و نش بر زد
این اثر میگوید ابو شعاعندی که او را زید بن ابی زیاد گفتندی پیش روی
امام زانو بر زمین زد و یکصد کس را بیکصد نشان کرد و از آنها مکر چهار بر
خطا رفت
سپح بن تمیم گفته است که چون عابس بن شیب شاکری بمعرکه قتال قتل

نهاد من او را شناختم چه در جنگها دیده بودم که بر همه دلیران برتری داشت
پس او از برداشتم و کفتم اینها الناس هذا السد الا سود هذا ابن شیب لا یخرج
الی احد منکم و او مبارز طلبید و بیانک بلبن همیگفت الارجل الارجل
مردم از شجاعت او بسالت وی پر نیز میگردند و خویش را از او نگاه میداشتند
ابن سعد فرمان داد که از سخوه با سحاره من کل جانب کوفیان وی را
بباران سنگ کرفتند عابس چون حال حسین دید زره بر کند و مغر بیکند
بر لشکر حمله برد و بجد که دیدم زیاده از دوست کس را پیش کرده بود و بشیر
انگاه سرا و را در دست جمعی از مردم مستعد گشت دیدم که هر یک دعوی قتل
وی میکردند تا آنکه عمر بن سعد گفت خصومت کنید که عابس را بکشتن بخت
کشتن شما بجلی را در قتل او شرکت است و این سخن جسم ماده نزع نمود
و از بعد اصحاب امام بنی اعمام و سرزند و برادران و برادر زادگان صلو
الله و سلامه علیهم یکایک بر انقوم شمشیر کشیدند و آنگونه که شایان شرف غضر
و عزت نفس و علو ذات ایشان بود در اعلاء کلمه الله کوشیدند و بجان
یا خلیفه الله مواساة ورزیدند
وان الاولی بالطف من آل هاشم فاستواللکرام الکرام الیاسیا
و کیفیت جهاد امام و جوانان اهل بیت نبوت و شرح شهادت ایشان
از کتبی که علماء اسلام در این رزیت عظمی و مصیبت کبری ساخته و مقلها

که پروا خسته اند میسباید کزیت و بکریت که خاطر را بر جمع و تلفیق آن
و قلیع جانوز و احادیث و کذا مساعدت نیست بهیچقدر از شجاعت جیشیه
میوسیم که بروایت جمیع مورخین افاضل و خداوندان مقاتل چون آن
بزرگوار آهنگ جنگ نمود و سخت بر سبیل مبارزت بجها و پرداخت
و از صنادید شجاعت و عیون رجال که یکایک پیش میافشیدند مقتله عظیم
تا عمر بن معدوم را از مبارزت آنحضرت منع نمود و گفت الویل لکم
اتدرون لمن قتالون هذا ابن اترغ البطین هذا ابن قتال العرب فاحملوا
علیه من کل جانب پس غیره الله باتبع بر سر آن سپاه باخت و بر ست
و چپ حمله میافکند و از پهنه میدان ستیز عرصه روز رختی باز نمود و تو کشتی از
شمشیرش صواعق آسمان بر زمین میریخت و در هر هجوم از آنقوم شوم
روان گردید بشراره قهر میوخت حمید بن مسلم گفته است فوالله یار
مکتورا قطه قتل ولده و اصحابه اربط جاشا و لا امضی جنا و لا اجراء مقتله
ان کانت الرجا له لشد علیه فیثه علیها بسیفه فتکشف عن بینه و شماله انکشاف
المعزی اذا شد فیها الذنب و لقد کان یحلم فیم و قد تکلوا المئین الفا فینرمون
من بین یدیه کانهم ابحر اذ المنتشر و چون زمین جلاحتی ساخت و فی
المثل عرش بر زمین افتاد و پای پیاده جنگی کرد که آنروز ترک از آن تازی
همه عبرت گرفتند عزالدین علی بن اثیر شیبانی میگوید و قاتل جلا

قال الفارس الشجاع تقی الرمیة و یفترص العورة و یشد علی الخیل و هو یهوی
اعلی قلی تجتمعون و غواص بجار انوار ربانی مولانا مجلسی الثانی میگوید
ثم حمل علیهم کاللیث المغضب فجعل لا یلتقی منهم احدا الا بعجه بسیفه فقتله و السهام
تأخذ من کل ناحیه و هو یقیها بنحره و صدره و یقول یا ائمة السوء بشما خلفکم حمزا
فی عتره و آنحضرت این کارها و این کشتار با فقط بقدرت و قوه بشری
و صولت و سطوه مردمی میساخت و کر نه از راه کرامت و خرق عادت
اصلا حاجت تیغ بر کشیدن نیست خلاصه سخن آنکه چون حضرت ابو عبید
الحسین بعبادت قتل فی سبیل الله و اصل شد و بیادش شده عالم
نایل گردید عسرن بعد در وقت که روز جمعه یا شنبه دهم محرم از سال
شصت و یک بود سر مبارک آنحضرت را بدست خولی بن یزید صبحی
و حمید بن مسلم از دی و سایر رؤس را بردست سایر رؤساء قبایل بر ست
شمر بن ذی الجوشن نیز عبید الله بن زیاد فرستاد و خود تا زوال روز
یازدهم بصلوة جنازات و مواراة اموات همی پرداخت آنگاه عیال
و اولاد امام را بر شترها نشاند و با خود بکوفه برد و عبید الله ایشان را در
داشته باجری را بریزد مکتوب کرد و در حق رؤس و ائمه و آل و عیال
طلب رای نمود از یزید رقم در رسید که سر ما و اسیر ما را بشام فرستاده باش
عبید الله ایشان را با محضر بن ثعلبه و شمر بن ذی الجوشن نیز یزید روانه ساخت

جناب مستطاب مرتضیٰ الاعظم الشریف الاجل الاکرم علم العصر وعالمه وفضا
الحديث وحاکمه عز الحقی والدین والدین کشف الایمان والاسلام والمسلمین
المؤید من عند الله ورسوله والائمة المصطفین علیهم السلام اساذالاساتذہ ولقائد
الجهاد سیدنا الامیر حامد صاحب عبقات الانوار فی امامة الائمة الطهارا
که امروز در ملک هندوستان بروشنی چشم دوستان فنون شرعیہ را لایما
الحديث بشنونه وشعیه ومانیده وکتبه رواج ورونقی از سر داده است
وتصنيف در مسئله امامت از علم کلام را قانون وایمنی تازه بر نهاده و کتاب
مسطور بتقریری مذکور داشته است که محمد بن ابراهیم بن علی صنعانی در کتاب
الروض الباسم فی الذب عن سنته ابی القاسم که نسخه عقیقه آنرا وقت رجوع
از حج در حدیده خریده ام کشفه وتولی حل الراس ای رأس الحسین بشرب
مالک الکندی و دخل به علی ابن زیاد و هو یقول

ایلاء رکابی فضته وذهبنا انما قتلنا الملك المحجب

قلت خیر الناس انا و ابا

ولقد صدق هذا القائل القاسم فی الحديث وتقریظ هذا السید الذبیح و الله
بفعله البقیح و امر عبید الله بن زیاد من فور رأس الحسین حتی بنصب
فی الریح فقاماه الناس فقام طارق بن المبارک فاجابه الی ذلک ففعله
ونادی فی الناس وجمعهم فی المسجد الجامع وصعد المنبر وخطب خطبة لا یحل

ذکر ما شتم دعا عبید الله بن زیاد جریر بن قیس السجفی فسلم رأس الحسین ورو
ایله واصحابه فجلها حتی قد موادش وخطب جریر خطبة فیها کذب وزور ثم
احضر الرأس موضعین یدی یزید فکلم بکلام بسیج قد ذکره اسحاق السهقی
و غیر واحد من اشیاخ اهل النقل بطریق ضعیف و صحیح وقد ذکره اخطب
ضیاء الدین ابو المؤید موفق بن احمد اخوارزمی فی تالیفه فی مقتل الحسین و هو عند
فی مجلدین تم نقله و ام ظله

و شیخ عالم عامل عماد الدین حسن بن علی الطبرسی طاب ستره القدسی که از معاین
شیخ ابوالقاسم محقق حلی و خواجه نصیر الدین طوسی و من فی طبقتهما بوده است
در کتاب الکامل البهائی فی السقیفه که بنام خواجه بهاء الدین محمد بن النوریه
شمس الدین محمد ابوجنی صاحب الدیوان فی دوله هلاکوخان ساخته محضی
از ماجریات یوم الطف را مسطور داشته است و مخصوصا فصلی از
برای سوانح بعد از حرب منعقد نموده و ماتف مطالب و نخب مآرب
ان فصل در این اصل ایرادینما یم میفرماید

ثم لعین سر مبارک امام علیه السلام از جانب قضا بیری و بخولی داد چون عمر
بیدتر رسید و رنگ رویش بگردید و لشکر که حاضر بودند جمله دستها بر روی
نهادند مگر جمعی خاص و باخر گفتند چه فایده که قضا برفت و هم در روز
مبارک امام حسین بخولی و حمید داده بکوفه فرستاد و سرباقی اقرباء و اصحاب

که بنفاد و دوسر بودند بدست شمر بن ذی الجوشن و قیس بن اشعث و عمرو
ابن العجلج بنفرستاد و عمر بن سعد از روز آنجا بود تا روز دیگر بوقت زوال
و جمعی معتقدان بر امام زین العابدین علیه السلام و دختران امیر المؤمنین
و دیگر زنان موکل گرد جمله میت زن بودند و امام زین العابدین از یزید
دو ساله بود و امام محبتا قرچهار ساله و هر دو در کربلا حضور داشتند و حقیقتا
ایشان را احراست فرمود چون عسمر بن سعد از کربلا رحلت کرد قومی از بنی
اسد کوچ کرده میرفتند چون بکربلا رسیدند و آن حالت را دیدند امام حسین
تهدا دفن کردند و علی بن حسین را پامین پای او و عباس را بر کنار فرات
جائی که شهید شده بود و باقی را قبری بزرگ کنند و دفن کردند و عربین یزید را
اقراره او در جائیکه شهادت رسیده بود دفن نمودند و قبرهای شهدای معین
نیست که از آن هر یک که است الا آنکه لاشک حایر محیط است بر
جمله و بنو اسد بر قبائل عرب فخر آورند که ما نماز بر امام حسین گذاریم و دفن
امام و اصحاب نمودیم و گفته اند که چون خبر فتح شد رسول را جمعی چون
بکر خنیش و عبرا ق آمدند و نزد یک کربلا منزل ساختند و بزرگ ایشان ابی تریم
نام داشت چون کوفیان از کربلا برفتند ایشان بر بام خانه می خفتند نظر
ایشان بکربلا افتاد و عمو و نوری دیدند که از ابدان امام و شهدای بریافت تا
با آسمان ابراسیم رعایا را جمع کرد و روز دوم و گفت ای مردم این قوم بزرگ

عند الله که دوش همه شب نور نازل میشد بر سر ایشان بیاید تا ایشان را
دفن کنیم پس برفتند و ایشان را بنجا که سپردند و روز دوم بود از قتل امام که کرب
و رؤس شهداء بکوفه رسید امام و عورات اهل بیت چهار پامان خود
رفتند شکر مالها را غارت کردند اما چهار پامان را بدیشان گذاشته بودند
و قتیکه سر امام را از کوفه بیرون آوردند و موکلان خائف بودند از قبائل عرب
که مبادا غوغا کنند و از ایشان بازستانند لاجرم راه شام که بعراق است
ترک کردند و از پراپرا همی رفتند چون نزد یک قبیله رسیدند و طلب
کردند و گفتندی سر خارجی چند داریم پس بر این صفت میفرستید که
رسیدند قاسم بن ربیع که والی آنجا بود و بفرمود تا شهر آئین بشد و چند
هزار دف و نای و چنگ و طبل سر امام حسین را بشهر آوردند چون
مردم را معلوم شد که سر امام حسین است بیک مرتبه خروج کردند و قشها پدید آمد
موکلان که با سر امام بودند پنهانی از آنجا بیرون رفتند و دیگر از بلاد که
در اثناء راه ایشان بود و بر آنها کشیدگی اندرین است و میافزین
و آمد و نصیبین و شیر در اندرین نصر بن عتبه حاکم بود از قبل یزید شادیهان
و شهر را پراپرا بر آراست و امانی همه شب بر قص مشغول بودند پس بر
پیدا شد و برقی از آن برجست و ایشان را بوخت شمر گفت این مردم
شومند و بان شهر رفت و در میافازین رؤساء بلد با یکدیگر خصومت کردند

هر کدام میگفت این سر را از دروازه من در آورید که هر یکی آئینها بسته
بودند پس میان ایشان از اینجهت حرب افتاد و خلقی بسیار بختارید و حمله
روئس مقدسه تاده روز بر در شهر ماندند و در نصیبین ایشان سخت حرمت
عظیم نهادند و شمار کردند چند آنکه شج و ضبط آن ممکن نبود و روز سوم کوی
و غباری بر آمد و جهان تاریک گردید اما لی از ایشان بدکان شدند و گفتند
اگر از اینجا زوید شمار بجشم ناچار در وقت کوچ دادند و شیر زیان عین شد
که ایشانرا علوفه نهند و احترام نکنند و اگر ضرورت شود قاتل نمایند کوفه
همینکه ایحال بد نشد از آنجا نقل کردند و مردم در عقب ایشان افتاد
بلغت و دشنام بدرقه می نمودند و چون به چهار فرسنگی دمشق رسیدند و
از آنجا تا شهر همی شمار ایشان میکردند و در شهر سه روز ایشانرا باز گرفتند
تا شهر را بیارایند و هر حلی و زیور و زینتی که در آن بلد بود بآئینها بستند و صفی
که کس چنان آرایش ندیده بود مرد و زن با دهنها و چنگها و ربابها و امرا و کوبه
باطمها و کوسها و بوقها پرون آمدند و حمله دست و پا خضاب کرده و سر
در چشم کشیده و لباسهای فاخر پوشیده پس روز چهارشنبه شانزدهم
ربیع الاول بدشق وارد شدند از کثرت خلق کوئی رستخیز نبود چنانکه بگاه
طلوع آفتاب سر مارا بشهر در آورند و بوقت زوال خورشید بدر خانه
یزید پلیدرسانیدند و یزید تخت مرصع نهاده بود و خانه و ایوان آراسته

و کرسیهای سیمین و زرین بدست راست و چپ نهاده پس حجاب
پرون آمدند و اکابر اشیقار که با سرها بودند پیش بردند و یزید اخبار رسید
گفتند بدولت امیر المؤمنین و مار از خاندان ابوتراب بر آوردیم و حاجا
باز گفتند آنگاه سرها و اولاد رسول را وارد ساختند چون سر امام حسین
در پشت زرین نزد یزید نهادند و دیگر سرها را عرض میدادند یزید یک
یک را میبرد و موکلان معترفی میکردند جمعی مؤمنان که در میان بودند
پنهانی اشکها میرنخستند طشتدار سر پوشی بر سر مبارک نهاده بودند یزید
قضیبی در دست داشت طرفین آن در زر گرفته با قضیب سر پوش
از طشت دور کرد و نمایای امام علیه السلام کو قفن گرفت و این شعار
که تصریح بر کفر او میکند میخواند

لیت اشیانخی بیدر شد و	جرج اخخرج من وقع الال
لا اله الا الله و استهلوا فرجا	ثم قالوا یا یزید لا تشل
قد قلنا القرم من اشیانهم	فعد لنا به بیدر فاعتدل
لست من خندق ان لم تم	من بنی احمد ما کان مسل
برادر مردان حکم یحیی بن حکم از جمله مؤمنان بود و گفت	
لما بادی الطف ادنی قرابة	من ابن زیاد العبد ذی الحسب
سمیة امی نسلمها عدد اخصی	ولیس لبنت المصطفی الیوم من نسل

یزید دست بر سینۀ پرایان یحیی زد و گفت اسکت کونید یحیی از آنجا بپرو
آمد و دیگر کسی اورا ندید آنکاه یزید غنیمت دید روی بامام زین العابدین کرد و گفت
یا بن حسین ابوک قدحط رحمی و جهل حق و نازعنی فی سلطانی فضع لک العا
ما قدر ایت امام فرمود ما اصاب من مصیبة فی الارض و لا
فی انفسکم الا فی کتاب من قبل ان نبرأ ان ذلک علی انیسیر یزید
به پسر خود خالده کرد و گفت ارر و علیہ کافر چه بغایت جاهل بود چه
نتوانست گفتن تا آنکه یزید خود در پاسخ آنحضرت این آیت برخواند که
ما اصابکم من مصیبة فمما کسبت ایدیکم و یعصو عن کثیر پسر یزید گفت عورت
اهلبیت را در آورید چون ایشانرا با چادرهای کهنه و ناشسته بدید برخید
و گفت قبح الله این مرجاة لو کانت منکم و مینه قرابة ما فعل هذا روت
اخبار کونید که یزید روز رسیدن سر مبارک بگفت تا فلق با خفتند و
بیا شامیدند و از آنوقت این سنت بر نهاد که فلق آشامند و حلال
دانند امام علی بن موسی الرضا سلام الله علیه گوید که هر که فلق پند باید بریزد
و متابعانش لغت کند و بر حسین علیه السلام صلوات فرستد انتی
المحرر من عبادرة الشیرقة فی کامل الحقیقه

در تاریخ سیستان مبطور است که سر حسین بن علی علیهما السلام را شمر بن
ذی الجوشن جدا کرد و عبید الله بن زیاد آن سر را با زمان و کودگان

خورد بشام فرستاد و اینهارا سر برهنه بر شتران نشاند و هر جا که فرود آمدند
آن سر را از صندوق بیرون آوردند و بر سر نیزه کردند و نگاهبانان بر آن
کجاشدند تا وقت رفتن روزی رسیدند بنزلی که آنجا را بهی از ترسیان
بود ایشان آن سر را بر آن کسی که داشتند بر سر نیزه کردند چون شب رسید
آن راهب در صومعه خود بعبادت ایستاده بود و نوری دید که از زمین
بر آسمان همی بر شد چنانکه هیچ ظلمت نماند راهب از بام آواز داد
که شما کیستید گفتند ما اهل شامیم گفت این سر کیت گفتد سر حسین بن
علی گفت بد کردی مستید اگر از عیسی فرزند مانه بود ما اورا بر دیدگان
خود جای میدادیم پس گفت ای قوم ده هزار دینار حلال بمن میرسانید
اگر این سر را بمن دهید که تا بامداد نزد من باشد من آن زر را بشما دهم و
حلال کنم گفتد زر را بسیار بیاورد بگرفتد و قیمت کردند و سر را با و دادند
او سر را پاکیزه بشت و کلاب و مشک و کافور بپشت و بنفذهای
آن اندر کرد و آنرا بوسید و بکنار اندر نهاد و بهی بگریست تا بامداد که صبح
بروید با آن سرهایون گفت ای بزرگوار مرا پادشاهی بر نفس خویش
اشهد ان لا اله الا الله و ان جدک محمد صلی الله علیه و آله رسول الله و اسلام او
و بنده حسین شد و آن سر بدیشان باز داد ایشان اندر صندوق نهادند
برفشد چون بنزدیک دمشق رسیدند بزرگوار که از آن راهب گرفته بودند

مرکز کمالیہ

مردم محرمه در شب روزه معجزه

و بعد از آنکه یک سده و هجده سال در این مملکت بود
بدست رعایت پادشاه و وظیف شهریه و اعظم قلم فرموده و
میتواند باب این مملکت را در هر روز و هر ساعت
در هر وقت که خواهد از هر سده و هر ساعت که خواهد
مختصه از هر سده و هر ساعت که خواهد با کمال انصاف و
از سده و هر ساعت که خواهد با کمال انصاف و
انصاف و هر ساعت که خواهد با کمال انصاف و
در هر وقت که خواهد از هر سده و هر ساعت که خواهد
عالیه و هر ساعت که خواهد از هر سده و هر ساعت که خواهد
با کمال انصاف و هر ساعت که خواهد از هر سده و هر ساعت که خواهد

[illegible]

Handwritten text in Arabic script, likely a continuation of the previous page, written in a cursive style.

نکاه کردند سفال شده بودند بجای نقش بر روی پدیده که و تپش
غافلآعمال الظالمون و بر روی دیگر که و سيعلم الذين ظلموا اني منتقلب
ينقلبون آن زرها را تا ما در جوی آب ریختند و بسیار کس از ایشان
بگردید و توبه کردند و سر بکوه و بیابان نهاد (آخر کلامه) حضرت حجة السجدة
والمحدثین ثقه الاسلام و المسلمین مؤید الشیعه و مجدد الشریعه سیدنا ابا
الامیر حامد حسین الهندی سده اندر شفا و نافع عن عبقاته در مجلد معقود از برای
کلام بر حدیث شریف تشبیه از مجلدات کتاب مستطاب عبقات
الانوار تقریری این آیت عظمی و کرامت کبری را در جمله شرحی مبسوط متعلق
بمسئله اجتماع الحسن با میر المؤمنین علی علیه السلام و سماعه منه نقل نموده
و درج فرموده است باین عبارت که هو کقول ابن حیان فی کتاب
الثقات فی الراهب النصرانی الذی تشرف با کرام رأس الامام حسین
التشید فرای منه کرامه فاسلم النصرانی و صار مولی للحسین رضی الله تعالی عنه
از اینجا مستفاد میشود که این معجزه محقق است و در نزد اثبات محدثین مصدق
بو مخفف لوطی بخی منزلی را نیز که این کرامت از آن سر پروردگار
بنظور رسیده است معین ساخته چه وی از کوفه تا صومعه این راهب حجاز
خط حرکت و نقاط حل و تر حال حمله رأس مطهر و مومکلان ابالی سر ادق
عصمت را مشخص نموده بر تپتی که در این شخص می نگاریم مع ما نحن علیه من

عدم الظمانیة الی ما تفرد لوطی بروایتی فی مقصد هذا میگوید نزلوا القادسیة
و ساروا الی شرقی البحصاصه ثم عبروا لکریة و اخذوا علی طریق البریم علی
الاعمی ثم علی دیر عروۃ ثم علی صلیت تا ثم علی وادی النخله فزلوا فیها و باقوا معوا
بکاء نساء الحزن ثم رحلوا و اخذوا علی ارینا و ساروا حتی وصلوا الی لینا و رحلوا
من لینا الی الکحیل و اتوا جینة و انفذوا الی عامل موصل فلما هم علی سبیل
امیال و اخذوا علی تل اعفر ثم علی جبل سنجار فوصلوا الی نصیبین جعلوا سیر
الی عین الورد و اتوا الی قریب دعوات و شهر و الرأس و ادخلوه من باب
الاربعمین و باقوا ثلثین و ارتحلوا من الغداة و اتوا الی قسین ثم مقرة النعمان
فاستقبلوهم و فتحو الالباب و قدموا لهم الاکل و الشراب و بقوا بقیة
یومهم و رحلوا منها و نزلوا شیزر فحلوا منه و اتوا سیبور فقامت لهم شبانها فحلوا
من اصحاب خولی لعنه الله ست ثاة فارس و قتل من الشبان خمس فوارس
فدعت لهم ام کلثوم علیها السلام و قالت اعذب الله شرابهم و ارضعهم
و رفع ایدی الظلمة عنهم ثم ساروا حتی وصلوا حامة فعلقوا الالباب فی وجوه
فار تحلو و ساروا الی حمص و اشهر و الرأس فازدحم الناس بالباب فرمؤم
بالحجارة فخرجوا و وقفوا عند کنیسة قیس فبلغهم تحالف القوم علی قتل خولی خذ
الرأس منه فحلوا عنهم خائفین و اتوا بعلبک فلقطتهم بجواری بالدفوف و
نشرت الاعلام و ضربت البوقات فدعت علیهم ام کلثوم و باقوا لکلیة

ورحلوا منه وادركهم المساء عند صومعة راهب واز انجاد استان قرا
و اتعالتش از ترسائی بمسلمانی برسیاق نا ثور مذکور داشته است بهمانا
باین کردانیدن سرب مبارک در دیار اسلام و قلم و شریعت سینه الانام
اسلام و اشعارش در هر شهر اشعار است اشعاری که یکی از قدما نکتہ سبحان
محر و نه قزوین سروده و چه غفر فرموده از ابو یوسف قزوینی نزیل بغداد منقولست
که گفت ابو العلاء معری را کفتم از شما شیخ طبع تو آیا هیچ در حق اسل پرست اله
علیه السلام هست بدستی که برخی از سخن سرازان مملکت قزوین درباره
ایشان شعر میسازند که فصحاء تنوخ از تیان مثل آن عاجزند گفت شعراء
قرا و نه میگویند کفتم میگویند

رأس ابن بنت محمد و وصيته	للمسلمين على قفاة يرفع
و المسلمون بنظرو بسبع	لا جازع منهم ولا متوجع
ايقظت اجفانا و كنت لهما كرى	وانت عينا لم تكن بك تجع
كحلت بمنظر ك العيون عماية	واصم نعيك كل اذن تسمع
ما روضه الا تمت انت اخصا	لكت مضجع ونخط قبرك موضع
ابو العلاء گفت و من میگویم	
مسح الرسول جبينه	فله بریق فی انخدود
ابواه من عليا قرا	ش وجهه خیر اسجدود

باجمله بعد از ورود علی بن الحسین علیه السلام و اهل بیت عصمت بشهر مشق
چیزی نگذشت که بر زمین معاویه معلوم گشت که از بهت قتل حسین بن علی عجلت
اهل اسلام در حق او دیگر کون شده و خوف خروج و خلع است لاجرم از بهت
سیاق کفار و کردار بگردانید و ارکشتن آن بزرگوار تبری اظهار همیگفت و گفت
و ما علی لو احتملت الاذى وانزلت احسین معی فی داری و حکمتیه فیما یریدون
کان علی فی ذلک و هن فی سلطانی خطا الرسول الله صلی الله علیه و آله و رعایه
سحقه و قرابتة لعن الله ابن مرجانة فانه اضطره فقله فبقضی بقله الی المسلمین و رزع
فی قلوبهم العداوة فابغضنی البر و العاجیر ما استعظمه من قتل الحسین مالی و
لا ابن مرجانة لعنه الله و غضب علیه و عبید الله بن زیاد و خذیر همانا از کرده
پشیمان شد و قری را که در خصوص قتل حسین بن علی علیه السلام بعبر بعد
سپرده بود استرداد همیکرد ابن اشیرد کامل مینویسد که ابن زیاد بعد از حیرت
ابن سعد از کر بلا بکوفه با وی گفت یا عمر ائمتی بالکتاب الذی کتبته لیک
فی قتل الحسین گفت مضیت الامرک و ضلع الکتاب
گفت لتجئنی به گفت ضلع گفت لتجئنی به
گفت ترک والله یقرا علی عجا ئر قریش بالمدينة اعتذار الیهن اما والله
لقد نصحتک فی الحسین نصیحة لو نصحتها ابی سعد بن ابی وقاص لکننت
قد ادیت حق عثمان بن زیاد و برادر عبید الله گفت صدق الله

لودت آنه لیس من بنی زیاد رجل الاوفی الله غرامه الی یوم القیمه ان
الحسین لم یقتل عبید الله این سخن انکار نکرد و کوئی بصدق آن اذعان داد
پس یزید با حضرت سیدنا ساجدین و زین العابدین علی بن حسین صلوات
علیهما بر اینها اظهار کرد و دهنمود کیهان نمود و بر سرمرجهان لعنت فرستاد و برای
آن باز ماندگان جرایات برقرار ساخت و از کسوه و جبهه مقداری لایق تقدیر
کرد و نعمان بن بشیر صاحب رسول الله صلی الله علیه و آله را بفرمود تا بر کفن
ایشان بساخت و دسته از سوار برعامت اینی صلح از مردم شام در کربلا
ایشان بداشت و جمله را با احترام و اعزاز بدینته الرسول باز کرد و انید و سر میا
بتصریح زکریا بن محمد قزوینی در کتاب آثار البلاد و اخبار العباد و ابوریحان
محمد بن احمد پرونی در کتاب الآثار الباقیه من الامم النحالیه دپستم صفر سجد مظهر
فرارسانید و العده علیها

ابن طاووس علیه الرحمه روایت میکند که اهل بیت عصمت سلام علیهم
در مراجعت از شام چون بجاک عراق رسیدند با دلیل فرمودند ما را بکربلا
میاید رفت کاروان را از آنجا عبور میدهند پس وقتی که بجای شریف در شدند
جابر بن عبد الله انصاری و جماعتی از بنی هاشم و رجال آل رسول صلی الله
علیه و آله را بر سر آن مضجع پاک و تربت تابناک بدیدند که از برای زیارت
سید الشهدا و مشاهد مردان خدا را و احاطه الهاء آمده بودند پس از اجتماع

آن دو دسته زائر و زمان اعراب حوالی حایر در آن مقام کریم تلمی عظیم کمال
یافت و اهل البیت علیهم السلام بعد از مویه کریها و خوشناینها بسمت شرب
روی آوردند و باقی عزاء در روضه رسول و جوار بتول بسر بردند

بودند قسیرین سوکاری	کردند علی الدوام زاری
شد سنج تمام لیسکن اندوه	بر جای ماند سپحان کوه
این قصه غصه زای تا چند	باری لب از این خدیش بربند

در امامی حضرت شیخ الطائیفه ابو جعفر الطوسی طاب ستره القدسی مسطور است
که قاسم بن احمد بن معمر اسدی که مردی متوخ و براحوال سلف و ایام آنک
مطلع بوده است گفته متوکل بن معصم را آگهی دادند که مردم سواد برای زیارت
قبر حسین بن علی علیه السلام بارض نینوی میروند و جمعیتی بزرگ میشوند متوکل
یکی از سران سپاه در سال دویست و سی و هفت بفرمود تا بجزارت
و مردم را از زیارت آن تربت پاک و مضجع تابناک منع بکنند و فرج
همی داد مردم سواد بروی بشوریدند و گفتند ما از اینجا نخواهیم پاشید
اگر چند ما را یکسر بکشید و ایشان این عقیدت را از کثرت کرامات
و دلائلی که از آن مرقد مطهر و مشهد منور دیده بودند میداشتند پس خلیفه بدین
مکتوب کرد که از کربلا بکوفه باز شو و چنین و انامی که ما ترا بجاری دیگر فرمودیم
و چون ده سال بر این منوال بگذشت باز با متوکل گفتند که امامی سواد و شهر

گوفه را بر سر از حسین از دحامی عظیم دست میدهد و سوتی کپیر برپا میشود پس
 جمعی کثیر از مردم سپاهی را بر سرداری مخدولی از قواد بر زمین طغوف
 سوق نمود و بفرمود تا بر براثت ذمه از از حسین علیه السلام نداد و دادند
 و بنش قبر مبارک و حرث و زرع آن وادی مقدس عنایت برکاشند و
 باده مأموریت اشتغال داشتند که متوکل را باذن الله تعالی و سلطنت
 سپری شد و با شارت پسرش فخر کشت عبد الله بن زبیه الطوسی
 کشته است که من اتفاقا در همان سال که دویت و چهل و هفت هجری بود
 از خج بازگشته و از بعد زیارت مشهد امیر المومنین علیه السلام بجایز شریف
 رفته حاضر بودم و بهمین دو چشم در کاوهای کاری میدیدم که همه جا بفرمان و در آن
 در شخم و شیار میکوشید تا بجاذبه قبر مبارک میرسید پس در حال برست
 و چپ می چمید و البته پیش میرفت قنضرب بالعصا الضربا تشدید فلان
 بنفع ذلک فیها و لا تطأ القبر بوجه و لا سبب و باین سبب مر از زیارت
 آن قبر مظهر میترنشد و با سینه چاک و دل اندوهناک بازگشتم و میکشتم

تا آنکه ان کانت ایتة قد	قتل ابن بنت نبیها مظلوما
فلقد اتاک بنو ابیه بمثلها	هذا العمر کن قبره جردا
اسفوا علی ان لا یکنوا شایعوا	فی قتله قتیبه ریمیا

چون بدر السلام بغداد رسیدم غوغا دیدم و بیا بوشنیدم کشم چه افتاده

کشف مرغ خبر بر بقصه قتل متوکل فرود آمده است پس بسی بشکشم و کشم الهی
 لیلته بلیله

و در مجالس شیخا المفید علیه الرحمه و امالی ابی جعفر الطوسی اعلی الله مقامه سیروا
 شده که اول شعر رثی به حسین بن علی علیه السلام قول عقبه بن عمر اسهی من
 بنی ستم بن عود بن غالب

اذا لعین قرت فی الحسیوه و تم	تخافون فی الدنیا فاطلم نوریا
مررت علی قبر الحسین کبریا	فماض علیه من دموعی غریرا
فمازلت ارثیه و ابکی لشجوه	و یعد عیسی و معها و زفریا
و بکیت من بعد الحسین عصا ثبا	اطافت به من جانبیه قبورا
سلام علی اهل القبور کبریا	و قتل لها منی سلام یزورا
سلام باصال العشی و البخی	تؤذیه بکبء الریح و مورا
ولا برج الوفا و زوار قبره	یفوح علیهم مکهما و صیرا

و از نخب مرثی ماثوره این اشعار مشهوره است که سلیمان بن قته که از
 خداوندان صرامت لسان و در عداد الذین اتبعوه هم با حسان بوده بسرو

مررت علی ابیات آل محمد	فلم اربا امثالها یوم حلت
فلا یبعد الله الدیار و اهلها	وان اصححت منهم برغمی تحلت
الم تر ان الشمس اصحبت مریضه	لفقد حسین و البلاء اشعرت

وان قسيل الطف من آل ثم
فكانوا رجاء ثم عادوا رزية
اذل رقاب المسلمين فذلت
لقد عظمت تلك الرزية حلت

وخالد بن معدان كشت

جاؤا برأسك يا بن بنت محمد
قلوكن عطشان ولم يترقبوا
مترقا بدماه ترميلا
في قتلک التزليل والتأويل
ويكبدون بان قتلنا
قلوا بک التكبیر والتهيللا

سرى رقاء رست

اقام روح وريحان على جدش
كان احسانا من ذكره ابد
ثوى الحسين به ظمان آيينا
تطوى على الجمرات تحشى الكاينا
مفلما فمافضوا او تاروا الده
وانما نقضوا في قتله الدنيا

ومن غرما قيل في هذا الزميل

لم يبق حتى من الاجياء تعرفهم
الا وهم شر كاه في دهم
من ذي يمان ولا بكر ولا مضر
كناشرك ايسار على جزر
كم من فراع لهم بالطف بائنة
وعارض بصعيد الترب منعفر
امسى الحسين ومسرهم لقتله
وهم يقولون هذا سيد البشر
يا آتة السوء ما جارت احمد عن
حسن البلاء على التزليل والتور
خلفتموه على الأبناء حين مضى
خلافة الذئب في انقار ذى قبر

قلل وأسرو تحراق ومنهبة
قوم قتلتم على الاسلام اولهم
فعل اغراة بأسرى الردم انز
حتى اذا تمكنوا اجازوا على الكفر
ابناء حرب ومروان واسرهم
بنو معيط ولأه الحقد والوغر

این اشعار شهادت ابن شهر آشوب و شهر دابرن شیرویه از شافعی است

تاوب همتی والنفوذ کتب
و عافى جسمى و شيب لمتى
وارق عيسى فالرقاد غريب
تصاريف ايام لمن خلوب
فمن مبلغ عنى الحسين رسالة
وان كرهتها نفس و قلوب
قتلا بلا جسم كان قيصه
صبيغ بقاء الأرجوان خضيب
فلتيف احوال وللرمح رنة
وللخيل من بعد تصيل نجيب
ترززلت الدنيا لآل محمد
وكادت لهم صم السجبال تدوب
وغارت نجوم واشعرت كواب
و هتكت استار و ثقب جوب
يصلى على المبعوث من آل هشم
و يغسرى بنوه ان ذالعجيب

لئن كان ذنبى حب آل محمد

فذلك ذنب لست عنه آفو

وسيعلم الذين ظلموا انى منتقلب يتقلبون

کلیشه و قایمی که در سال شصت و یکم هجری

در ممالک آسیا واقع شده

حدود ممالک اسلامیته در سال شصت و یکم هجری

در این سال شصت و یکم حدود ممالک اسلامیته تجدید علمای خبر و اصحابی
از سمت شمال رود جیحون بوده و جبال طبرستان و کیلان و باب الایوان
و بعضی کوههای چرکس و تمامی ارمنستان و کر جستان را احاطه کرده شطرنج
تا از رنجان بمنزله خط سرحدی قرار داده از جبال فارقه آسیای صغیر بدریا
سفید فتنی میگردید و در غرب جزیره قبرس و روس از متصرفات مسکین بود
و بحر این متصرفات با ساحل مملکت فارس میرسید و صحرای کپرمعرب
افریقای پیوست و از سمت جنوب شرقی با ساحل بحر احمر متصل میگشت
پس از اقلیم افریقا تمام ممالک فاس و تونس و طرابلس غرب و فران
و سودان و نوبه و مصر در تحت سلطنت اسلامیته بود و باز خط سرحدی از بحر
احمر بطرف باب المندب امتداد یافته مملکت سومال را که نیز از افریقا
پیش آمده داخل در این سلطنت نموده و از سمت جنوب و ساحل جزیره العرب

آن خط بدریای فارس کشیده شده شبه جزیره بحرین را به متصرفات اهل اسلام
ضمیمه ساخته از دریای فارس و عمان و هند بمصبت رودخانه سند انصاف
میافت و مملکت مکران و سیستان و کابل و قستی از لاهور هند را احاطه نمود
و از کوههای پاروپامیز (هندوکش) بمنبع رود جیحون میرسید و باید دانست
که در این وقت هیچ مملکتی از ممالک مجاوره از حمله عساکر فتح اسلام آسوده و
ایمن نبودند مگر ممالک امپراطوری قسطنطنیه اینک اشخاصی را که در
ممالک اسلامیته در این سال شصت و یکم حکمران و صاحب امر و خداوند
داعیه بودند بر نگاریم

(جزیره العرب)

چون روز چهارشنبه غره شهر محترم سال شصت و یکم هجری در رسید امام
مفترض الطاقه و خلیفه الله فی الارضین بعقیده شیعه حضرت ابو عبد الله
الحسین بن امیر المؤمنین علی بن ابیطالب بن عبد المطلب بن هاشم بن
عبد مناف بود تا روز دهم همین ماه که بشرف شهادت فایز گردید پس از آن
بعقیده غیر کیسانیه از شیعه امام ابو الحسن علی بن الحسین زین العابدین رسید
سلام الله علیه بود و با عقدا کیسانیه از شعب شیعه حضرت محمد بن علی علیهما
السلام المعروف بابن الحنفیه که مختار بن ابی عبیده بعد از فوت یزید در
سال شصت و چهارم مردم را بوی دعوت می نمود امام بود و ظهور مختار را بوی

ابن اشتر قتل رؤساء لشکر عبید الله که در واقعه طلف حاضر بودند بمقتضی بر
امامت ابن الحنفیه است

و بزعم حرثیه در این سال شصت و یکم خلیفه سلیمان و امیر مومنین یزید بن معاویه بن
ابی سفیان صحرا بن عرب بن ایتة بن عبد شمس بن عبد مناف است که بعد
از پنج پدر زاده شد با پیغمبر متصل میشود و از عمر او در این سال بر اصح روایات
سی و پنج سال گذشته بود چه وی در خلافت عثمان بن عفان در سال است
و ششم هجری متولد شده و مادرش میسون دختر بجل کلبی است و اینکه شیخ
ابو الحسن کیا در جواب استفهام از جواز لعن او نوشته است لم یکن من
الصحابه لانه ولد فی ایام عمر بن الخطاب خطا است و میسون مادر یزید
چون بدو تیه بود فصاحتی بکمال داشت و شعر نیکو میگفت و این ایهات میگو
که در اظهار ملالت از دشمن و تصور عالیه معاویه و لذائذ و تنغات اهل حضور و
آرزوی بادیه بنی کلب و هوس مکن و مرکب مردم بیابان کرد و قبایل
صحرا نور و نظم آورده و در کتب ادب و جمیع سیر مطوارت بسیار مشهور میگوید

الحب الی من لبس ثوب

الحب الی من قصر منیف

الحب الی من نعل زوف

الحب الی من بر الوف

لبس عبائیة و تقر عیسی

و بیت تخفق الاریاح فیه

و بکر تبع الاطعان صعب

و کلب قبح الاضیاف و دنی

و خرق من بنی عقی فقیه
احب الی من عالج عقیف

گویند چون معاویه این اشعار بشنید گفت ای دختر بجل بجزیری راضی نشدی جز
اینکه مرا عالج عقیف خوانی آنگاه وی را رخصت داد و با بقیله خویش در پیوند داد
فرزندش یزید را نیز همراه برد و یزید در میان بنی کلب نمایش کرد و در بادیه بزرگ
شد و میسون مادر یزید را تجربه بوده که از عجایب شمرده میشود و آن اینست که
معاویه از قبسیله او زنی گرفت و با او گفت در این زن نظر کن و شما ئیل او را
معروض دار میسون نزد آن زن که نامله نام داشت رفت و در سیما و اندام
وی تأمل نموده بازگشت و گفت نامله نهایت جمیل است اما خالی در زیر
ناف دارد و هر زن که چنین باشد سرشوی را بریده در کنار خویش می پند معی
چون این بشنید نامله را طلاق گفت و او را حبیب بن مسلمة فهری گرفت و فرستاد
نکدشت که کشت آنگاه در جاله نعمان بن بشیر درآمد و سر او را نیز بریدند و
در کنار نامله نهادند و شج آن در کتب تواریخ مطور است و معاویه از میسون
و خری داشت امه رب المشرق بود و یزید غیر او خواهر اعیانی نداشت چنان
زاده تنوی گوید امه رب المشرق بگوید که در کشت گویند چون یزید در بادیه
و میان قبایل و طوائف عرباء از عرب برآمده بود در فصاحت و حسن بیان
و در بلاغت و ذلاقت لسان خطی و افرو داشت و شعر را در کمال عذوبت و لطافت
میسرود قاضی شمس الدین احمد بن خلکان اربلی گوید ابو عبید الله محمد کاتب

مرزبانی که در عقاید بندهب شیعه میرفت اول کسی است که دیوان یزید
ابن معاویه را فراهم کرد و اشعار او را در سه جزوه مدون ساخت و بعد از مرزبانی
جماعتی شعر یزید را ب ضبط آورده اند ولی در تیر خط کرده اند و با اشعار دیگران خلط نموده
و من در سال شص و سی و سه که بدشت بودم از فرط میل و شدت شوقی که
بشعر یزید داشتم تمام دیوان او را از بر کرده بودم و از اطائب اشعار یزید این بیت
عینیه است که میگوید

تقول نساء الحی تطمع ان تری	محاسن لیلی مست باللطاع
و کیف تری لیلی بعین تری بها	سواء و ما طهرتها بالمداح

یزید بروایت خواجه حمد الله ستوفی سیزده پسر داشت از آن جمله است معاویه
که چندی بجای پدر حکم راند آنگاه خویشین را از خلافت خلع نمود و در گذشت
و دیگر خالد که مردی حکمت پیشه و فلسفی اندیشه بود و در فن کیمیا آن عهد مهتا
داشت و کتاب فردوس او در این فن معروفست غالب مطالب صنعترا
بنظم آورده است معتقدین وجود اکیر او را دانسته اند و دیگر ابوسفیان این
سه پسر از یک مادر بوده و مادر ایشان را بعد از یزید مروان حکم بزنی گرفت
و مروان را بهین زن کشت و اسم او ام هاشم بود دختر عقبه بن ربیع و دیگر عبدالله
که میگویند در تیر اندازی اول رجل عرب محبوب میکرد مادر وی ام کلثوم
دختر عبدالله بن عامر بن کریر سردار مشهور است و در آن دو شعری که یزید

بدیر مران گفته و ام کلثوم را نام برده مقصود این ام کلثوم است و دیگر عبدالله
اصغر و عمر و ابوبکر و عقبه و حرب و عبدالله بن محمد و غیر هم
و در این سال شصت و یکم بعقیده سایر مسلمین امام واجب الاطاعه عبدالله بن
زهر بن عوام است چون خبر شهادت سید الشهدا علیه السلام بگه رسید
عبدالله مردم را جمع کرد و بیای خاست و از شهادت آن بزرگوار خبر داد
و قتل آنحضرت را بسی عظیم شمرد و اهل عراق را عاتقه و کوفیان را خاصه
تقیح نمود و در حق یزید تعریضات فاحش بزبان آورد و خطبه که عبدالله بن مقام
خوانده در کامل ابن اثیر مطبوع است خلاصه وی از اینوقت در نهانی از مردم
پشت میکرد و امر خویش را آشکارا نیاخت و خود را بستی که و پناهی
کعبه میخواند مسلمانان که از فتن و فجور یزید و جور و تعدی او با خبر بودند و عبدالله
ابن زهر را مواظب عبادت و مراقب طاعت میدیدند بخلوص تمام
با او پیوست میکردند و قلوب غالب اهل اسلام با عبدالله بود اگر چه بظن
در تحت حکومت یزید بودند تا آنکه در چهاردهم ربیع الاول سال شص و چهار
هجری یزید وفات یافت و از آنوقت عبدالله بخلافت صوری سلطنت
ظاهر یزید نایل گشت و ولایه و حکام با طرف بلاد اسلام فرستاد و تا
نه سال با استقلال حکمرانی کرد
و در این سال شصت و یکم حکمران حجاز و یثرب و لید بن عقبه پسر عم یزید بن معاویه

بود و سابقا از جانب یزید سر و بن سید که او را شوق میکشید این ولایت
میداشت چون غنیمت عبد القبن ز سپرد باب خروج بر بنی امیه نزد یزید
محقق شد یزید سوگند یاد کرد که او را در بنجر بکشد و سپحان منجر آمد مشق آورد
پس بمقتضای قسم سلسله از نقره بدست ابن عطاء اشعری داد تا عید الله
تا عید الله را با آن سلسله بدش بکشد تا عید الله این حکم را اطاعت نمود
و اظهار خلاف کرد و تکیه این سخن بدش رسید و یزید بن عقبه و جماعتی از امویة
که نزد یزید بودند گفتند شوق در باب گرفتن عبد الله کوتاهی کرده است و اگر
میخواست البته او را در سلسله میکشید یزید بر این سید ششم گرفته او را ازین
و که مغرول و ولید را منصوب ساخت

و در این سال شصت و یکم حکمران مملکت یمن بحیر بن ریان حمیری بود و او از نجاش
یزید بن معاویه در این ملک حکومت داشت و قتی که حضرت ابو عبد الله
الحسین صلوٰه الله علیه از حجاز بعراق میآمد در منزل تنعیم که میان کوه نعیم جبل نعیم
و وادی نعمان واقعست بکار وانی برخورد که این بحیر ازین برای یزید فرستاده
بود و بار آن کاروان را نوشته اند که همه حله یمن و کیه اسپرک بود پس حکم
امام علیه سلام تمامت بارهای آن قافله گرفته شد و آنحضرت با مکاریان
و صاحبان اشراف نمود از شما هر کس که میل دارد با ما معاشری بیاید که راه وی را تا نجاش
میدیم و در حق او احسان میکنیم و هر کس بر میگردد حق او را تا همین منزل حساب

کرده میر داریم بنا بر این جمعی از منزل تنعیم نزد چهار پامان بستند و باز گشتند و
کروبی شتران را زیر بار کشیده تا بجائی که منظور بود حمل دادند و گرا گرفته ازجا
استحباب مخرج کردند و پیش نیز بدین واقعه اشاره کرده ایم

(عراقین)

و در این سال شصت و یکم امیر و خراجدار عراقین که بصره و کوفه و مضافات باشد
عبید الله بن زیاد پسر عمر یزید بود بقول معاویه ابن ابی سفیان و سبط عیبه
خلام حارث بن کلهه بقول محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله و سلم و این
عبید الله که پدرش را قبل از و استان استلحاق زیاد بن ابیه و زیاد بن تهم
و زیاد بن سینه و زیاد بن عبید گفتندی در سال پنجاه و سه از هجرت پیش
زیاد در کوفه وفات یافت و خود در پنجاه و چهار هجری نزد معاویه رفت و در
آنوقت پست و نجبال از عمر وی گذشته بود و معاویه او را حکمران خراسان
ساخت چون عبید الله بنجر اسان رسید بالشکر عرب از حیون گذشته ناگوسا
بنجارا براند و شمش و یکند و را منی رستخ نمود و این اول ورود عرب
بجبال بنجارا بود خلاصه عبید الله در آنخود و بنجد ترک برخورد و نبرد مرده
کرد و آنها را شگستی فاحش داد و در این جنگ خاقون ترکان با شوی خوش
همراه بود و قتی که عبید الله ایشان را شکست چنان هراس بر ترک مستولی کرد
که ملکه را فرصت پوشیدن هر دو پای افراز نبود یکی در زمین ماند و در جزو

۸۰ غنائم بدست آمد و بدو سیست هزار دردم مقوم گردید و این فتح عبید الله بن زیاد
از یورشهای مشهور خراسان بود و در جمله مغازی عظیمه عرب مذکور میگردید
عبید الله تا دو سال در مملکت خراسان بود و در سال پنجاه و شش معاویه بن حنیف
عثمان بن عفان را بجای او ایالت خراسان داد و عبید الله را بصره
فرستاد و در سال پنجاه و نه از هجرت معاویه او را بر حسب اشارت حنف
ابن قیس که از مردان نامی اسلام است و بحکم او مثل میرند از بصره مغرول
و دیگر باره تصدیق حنف منصوب ساخت و چون سال شصت از هجرت
در آمد معاویه در گذشت و حضرت ابو عبید الله حسین علیه السلام از حجاز
آهنگ عراق فرمود و مسلم بن عقیل از جانب آنجناب وارد کوفه گردید و
از پیچده هزار کس بیعت گرفت نعمان بن بشیر حاکم کوفه بود و سلامت نفس
و حب نمود عت بروی غلبه داشت جمعی از مردم کوفه مثل عبید الله بن
مسلم حضرمی حلیف بنی امیه و عمر بن سعد بن ابی وقاص و عماره بن
ولید بن عقبه بنیز نامه مافرستاده و از ورود مسلم او را خبر دادند و نوشتند
که ان کان لک فی الکوفه حاجه فابعث الیهما رجلاً تو یا نیفذا امر که مثل
مثل مملکت فی عدوک فان النعمان رجل ضعیف او هویتضعف چون
یزید نامه مابنکرست سرچون غلام معاویه را بخواند و با او بشورت خروا
و یزید عبید الله را دوست نیداشت سرچون گفت یا امیر المؤمنین

۸۱ اگر معاویه زنده شود و در این مسئله رای زندخواهی پذیرفت گفت آری سرچون
منشوری که معاویه چندی قبل از موت در باب حکومت کوفه بنام عبید الله
نوشته بود پیرون آورد و بدست یزید داد و یزید در حال کوفه را نیز ضمیمه
عبید الله کرد و عهدنامه عراقین را بدست مسلم بن عسمر و باطلی پدر قتیبه
فتح اقصی بلاد ممالک مشرق زمین داده نزد عبید الله فرستاد و عبید الله
حسب احکام کوفه رفت و در این سال که شصت و یکم هجری بود هم بصره را
داشت و هم کوفه را و جمیع ممالک واقعه در و خطی که آنوقت ستمت
این دو سواد اعظم داشت نیز بر رسم معاد و تحت اختیار عبید الله بن زیاد بود
و در این سال شصت و یکم میر مقرض الطاعه و نافذ احکام بر نعم خوار
ابو بلال مرد اس بن ادیه است و او در میان این فرقه مردی عابد و جبار
رای و عظیم ایشان بلکه مر تاض و مجتهد ایشان بود و ابو بلال در جنگ صفین
بلازمت رکاب مبارک امیر المؤمنین علیه السلام تشریف داشت
و قتیله مسئله حکیم بنیجه بنشید و ی شدت منکر شد و با سایر کسانیکه اینکار را
انکار می نمودند بر امام عصر خروج کرد یکی از معتقدین این مقاله نام او را در عهد
امنه قوم و کبراء امراء ایشان منطوم داشته و گفته است

یارب رب العالمین صدق قتی و اکف المهم فانت الراجی
حتی ابعث الی قتی باخسرة تبقی علی دین مرد اس و طوا

و کهنس و ابی الشفاء و نفر و ا
 الی الاله ذوی انجاب ز فحش
 عروه بن ادیه برادر این مرد کس نیز از زوساء خوارج بشمار میآید و او را علی بن
 ابن زیاد در حکومت بصره صبر القتل رسانید ائمه تاریخ سبب قتل عروه را
 چنین گفته اند که عبید الله بن زیاد برای رمان (اسب دوانی) پیرون فتره
 بود و جمع کثیری از مردم شهر و مقربان او حضور داشتند و قتیکه نشسته بودند انتظار
 خیل میکشید خاصکان و معارف گردوی جمع شدند عروه بن ادیه که نیز
 در آنجمله بود چون بر حسب مکان خویش موقی مناسب پند نصیحت بدید
 اندر ز آغاز کرده عبید الله را از متابعت بهوی نمی نمود و در سیاق سخن
 این کریمه را بر بسیل اقتباس بر زبان آورد که ائمنون بکل ریح آیه تعین
 و تخذون مصلح لعلمکم تخذون و اذا بطشتم بطشتم جبارین
 عبید الله از دلیری عروه گمان کرد که البته جمعی با او متفقند که چنین قوی قلب
 و رابط اجاش تحذیر و موعظه نماید لهذا ترک رمان گفته همانوقت برست
 و بدار الاله بازگشت مردم با عروه گفتند ترا عبید الله خواهد کشت عروه
 از بیم پنهان شد ابن زیاد بدشت او را طلب همیکرد تا بدست آورد و هر دو
 پای و دستش قطع نمود و مرداس برادر عروه در اینوقت در بس عبید الله
 بود اما زندانبان بجهت صلاح و زهد و عبادتی که از مرداس میدید هر شب او را
 اذن میداد که بخانه خود برود و مرداس علی الصبح باز میگشت حتی شبی

که عبید الله در قتل مجوسین خوارج اظهار غم نمود یکی از حضار مجلس با مرداس دست
 بود و او را از این خبر آگاه ساخت و زندانبان که عاده مرداس را مرخص
 نموده بود آنشب را در کمال اضطراب بسر برد و احتمال نمیداد که مرداس جنت
 کند معند مرداس در وقت معهود مجوس عود نمود و زندانبان گفت مگر خبر
 نداری که امیر چه غنیمت کرده است گفت چرا گفت پس چرا باز آمدی گفت
 با حسانی که تو درباره من کردی جزاء توان نیست که فردا بعقاب عبید الله
 گرفتار کردی فردا آنجماعت را چون یکایک کردن میزدند چنانکه نوبت
 مرداس رسید زندانبان پیش دوید و در حق او شفاعت کرد و قصه وی باز
 نمود عبید الله درخواست وی پذیرفت چه وی پدر رضاعی عبید الله بود و
 اینواقعه در سال پنجاه و ششم هجری اتفاق افتاد و مرداس پس از استخلاص
 دیگر جانی زدید که در بصره بماند ناچار با چهل کس از یار و تبار با هواز گریخت و از
 آنجا هر وقت مال پست المال را میکذرا نیند سر راه میکرفت و سهم مقرر
 خود و اصحابش بر میداشت و باقی را مسترد می ساخت چون عبید الله را
 حال و سیرت او معلوم کردید اسلم بن زرعه کلابی را در سال شصتم هجری با
 دو هزار نفر بر سر او فرستاد در موضعی که آنجا را اسکت میکشند تلافی اتفاق
 افتاد و مرداس با همان چهل کس آن دو هزار را بشکست عبید الله اسلم را
 ملامت کرده گفت هزمت اربعون و انت فی الضیق اسلم

لأن تلومنی وانا حی خیر من ان تثنی علی وانا میت از آنوقت باز اسلام بجا
که میکشدشت کو دکان بصره بانک بروی زدن می که اینک مرد اس درید
تا آنکه نزد عبید الله شکایت برد و او امانی بصره را نمی نمود و ایشان از آن
طغنه باز ایستادند و یکی از شعراء خوارج در غلبه چهل نفر برد و هزار نفر کشته است
«لقامن منکم زعمتم و یقتلکم باسک اربعونا
کذبتم لیس ذاک کما زعمتم و لکن انخارج مؤمنونا
پس ابوبللال مرد اس بن ادیه بنی برامارت خوارج و ترویج مذهب و تصویب
عقیدت و تسدید رای ایشان باقی بود تا سال شصت و یکم داخل شد
و عبید الله عباد بن اخضر تمیمی را در بعضی از شهرهای سال با سه هزار مرد و شیر
برف مرد اس مأمور ساخت و ابن اخضر بحیله بر سر اصحاب مرد اس حمله
برد و جمله را بکشته سر مرد اس را بصره آورد

(ایران)

در این سال شصت و یکم حکمران ری و دشتی عمر بن سعد بن ابی وقاص است
سعد پدر عمر از اجله صحابه رسول صلی الله علیه و آله و اعظم امراء مسلمین بود
کتاب خبر و سیر بفتوح و حروب سعد بن ابی وقاص مشحون است و عمر بن
انخطاب سعد را در صحن خضار از مستعین خلافت حضرت رسول
صلی الله علیه و آله و مستحقین امارت مؤسین قرار داد و هم علی بن عثمان

و از بنیر و طلحه و سعد و عبد الرحمن
و قتیله خبر توجیه حضرت ابو عبد الله الحسین علیه السلام بمقت عراق شایع
و مسلم بن عقیل بنیابت آن بزرگوار از اهل کوفه بیعت می گرفت عمر بن
از کوفانی بود که خبر اضطراب امر عراق را بنید بر نوشتند و چون مسلم بن عقیل
بجلس عبید الله آوردند و معلوم او کردید که البته کشته خواهد شد عمر بن سعد
از میان حاضرین وصی خود قرار داد و در باب اداء دین و دفن جسد خویش
و عرضه داشتن ماجری بخبر پر نور امام علیه السلام با وی وصیت کرد
و او وصایای مسلم را با آنکه نهانی فرموده بود فاش ساخت عبید الله گفت
لایخونک الامین و لکن قد یؤمن النجاشی و در کتب تواریخ و اخبار مکتوب
است که چون عبید الله بن زیاد بکوفه آمد عمر بن سعد را با چهار هزار کس
بلوک دشتی مأمور ساخت چه خبر آورده بودند که دیلمان بر دشتی تاخته
و بر ابالی انکلت چیره شده اند و در آن عصر بلوک دشتی بر دو قسمت بودند
قسمت آن که بر نوذقریه اشتمان داشت از اعمال مملکت ری محسوب
میشد و خراج و مالیات آنجا را عهده داران ری دریافت میکردند و قسمت دیگر
که کمتر بود از توابع همدان بشمار میآمد قسمت اولی را دشتی الزری میکشند
و قسمت دیگر را دشتی همدان تا بعد از مدتی طویل آنجا میجوئی که در کتب
جغرافی آورده اند ضمیمه قزوین شد لغرض عبید الله برای اخراج دیلم و از غنای

ایشان از دشتی فرمان حکمرانی مملکت ری را با اسم عمر بن سعد نوشته بودند
 مشور مطور را دریافت نمود و بغزیت دشتی وری در حمام اعین که بنام امیر غلام
 سعادت اردوزده بود که خبر رسیدن حضرت ابو عبد الله سلام الله علیه
 بعراق بر عسید الله متحقق گردید پس در حال عمر بن سعد را طلب کرد و
 باید نخست بمقابل حسین بن علی روی آنگاه بمست ری و دشتی ابن سعد از
 این مأموریت استقبال حضرت ابو عبد الله استعفا کرد و عبید الله گفت ترا
 معاف میدارم ولی باید فرمان ما را در باب حکومت ری نیز بار و نمائی
 سعد چون این سخن شنید گفت پس امیر امروز مرا همت دهد تا در این باب
 تأملی بسزایم پس با اصحاب خویش استشاره کرد همه او را از اقدام بجز
 حسین بن علی علیه السلام منی نمودند و مخصوصاً حمزه پسر مغیره بن شعبه که خواهر
 زاده ابن سعد بود گفت انشک الله یا خالی ان لاسیرالی حسین قائم
 و تقطع رحمت فوالله لان تخرج من دیناک و مالک و سلطان الارض لکان
 لک خیر من ان یقوی الله تعالی بدم احسین ابن سعد رای ایشان پسندید
 و گفت فسخ غزیت کردم و ترک حکومت کفتم آنگاه تمام شب را متفکر بود
 و این اشعار میخواند

ا ترک ملک الری و الری غریه
 وفی قله النار اتی لیس نها
 ام ارجع مذموما بقتل حسین
 حجاب و ملک الری غزینی

یقولون ان الله خالق جنة
 فان صدقوا فایما یقولون انی
 و نار و تغذیب و عقل یدین
 اتوب الی الرحمن من ستمین
 و ان کذبوا فربنا عظیمه
 و ما عاقل باع الوجود بدین
 شهاب الدین یا قوت حموی کوی آنگاه حب دنیا و ریاست بروی غالب
 آمد و مرکب آن مأموریت گردید و مشهور است که عمر بن سعد بنضیرین امام علیه السلام
 از مملکت ری و محصول آن بجزی نایل نگردید مگر لعن دائم و عذاب شدید
 ان فی ذلک لذکر لمن کان له قلب او لقی السمع و هو شهید
 و در این سال شصت و یکم حکمران خراسان و سیستان سلم بن زیاد بر او عبید الله
 بود و پیش از آن عباد بن زیاد و عبد الرحمن بن زیاد حکمران این مملکت
 بودند عباد بن خراسان و عبد الرحمن بیستان
 در این سال چون سلم بن زیاد نزد یزید رفت یزید گفت یا اباحرب میخواهی تا کما
 برادرانت عباد و عبد الرحمن را بتو واگذارم سلم گفت هر چه امیر المؤمنین بخواهد
 پس یزید خراسان و سیستان را بسلم داد و سلم برادرش یزید بن زیاد را بیست
 و حارث بن معاویه حارثی را بنجر اسان نیابت خویش داد و عبید الله بن زیاد
 برادرش عباد بن زیاد و مکتوب نوشت که عمل ترا برادر است سلم داده اند با
 تو آن مملکت را بکاشکان او واکداری و خود متوجه دار الملک شوی چون این
 نامه بعباد رسید در ساعت آنچه در پست المال بود بخلایمان خویش قسمت نمود

و از راه کرمان متوجه عراق شد و در رکاب سلم جمعی از مشاهیر قبائل و شرف
عرب بودند مثل مہلب بن ابی صفرة و عبد اللہ بن حازم و طلحة بن عبد اللہ
خرامی معروف بطلحة اطلحات کہ ہر سہ از امراء اسلام و سرداران مشہور
مباشند و قتیکہ سلم بخراسان رسید از چون عبور کرد و در ماوراء انہر بغراہ نشو
شد و مملکت خوارزم در این یورش بدست مہلب صلی مفتوح گردید

صاحب تاریخ پستان کوید چون در این سال شصت و یکم خبر شہادت حسین
ابن علی علیہما السلام بپستان رسید مردم پستان کفشدیزیدہ نیکو طبعی
بر گرفت کہ با فرزند ان رسول صلی اللہ علیہ وآلہ چنین کرد و پازہ شورش اند
گرفتند

و در این سال شصت و یکم کھل بن کیلان شاہ پادشاہ مازندران و طبرستان و طیم
وفات نمود بمیں آنکہ پادشاہ مذکور بتعیین سید ظہیر الدین مرعشی صاحب تاریخ
مازندران و رویان و طبرستان نسب بسلاطین ساسانی میرسانید و در کیلان
حکومت داشت محض استحضار از حالت مازندران و طبرستان بآن خود
تغیر داده و در جامہ دہقانان رفت و چند کا و بار کردہ بمست مازندران آمد و
انکہ اندک آنجا استقلال یافت و اورا کا و بارہ نامیدند و بزود آخرین
پادشاہ ساسانی حکومت اورا امضا و تصدیق کرد و کا و بارہ در تمام بلاد مازندران
و کیلان تسلط و استیلا حاصل نمود و از کیلان تا کرکان قلعه بابا ساخت

و طرح آبادیہا میبنداخت تا در سال پنجاہ از تاریخ یزدجردی کہ بسال شمسی استقلان
سال شصت و یکم ہجری در گذشت و دوپیشش دابویہ و بادوسبان در کیلان
و مازندران حکمران شدند و بادوسبان جد سلاطین استنداریہ مازندرانست
کہ تا زمان صفویہ احفاد آنہا در رویان حکومت داشتند و صفویہ آنہارا
منقرض ساختند

باید دانست کہ بعد از ظهور اسلام تا دیرگاہی ملوک مازندران از تبعیت قبول
دین مسین اباء داشتند و اول دست اندازی عرب بمازندران در زمان
فرخان بن دابویہ بود یعنی مصقلہ بن ہیرہ شیبانی بطبرستان آمد تا کاری نکرد
و حجاج با فرخان در زمان عبد الملک اموی ہمدارایمکذ را نید در عبد سلیمان بن
عبد الملک یزدین بن مہلب بمازندان حملہ نمود و با آنکہ ساری را بکشود و با بکت
خورده با خدلان راہ خراسان پیش گرفت مورخین مازندران را عقیدہ است
کہ تا انقراض سلطت بنی امیہ عرب چندان تسلطی بمازندران نداشت و فقرہ
خالی از صحتی نیست اما نزد نگارندہ مسکون فقرہ موجود است کہ از سکہ ہائی اسفہد
خورزاد است در یک طرف آن صورت اسفہد خورزاد را رسم کردہ و اسم
اورا نوشته و در پہلوی ہمان صورت اسم سلیمان نگاشته شدہ و بر طرف
دیگر سکہ صورت مجریت کہ در طرفین آن دو ملک است و بخط پہلوی فقط
(اپ ترات) و (فرشواد) نوشته و از این روی معلوم میشود کہ اگر خلفاء

اموی تصرف حقیقی در مازندران نداشته اند حکام مازندران بطور جزیه خراجی مشفق
میفرستاده اند تا دوران خلافت منصور عباسی در رسید و مهدی پسر منصور که
حکومت ری داشت بخیال تخیر مازندران افتاد و چون شرح آن از ما سخن فیه
خارجست از نگارش آن بگذشتیم

بلادی در سروج البلدان گوید طبرستان در خلافت عثمان بن عفان بدست عبید
ابن عاص اموی پدر عسرواشدق مفتوح گردید و بقولی حسنین علیهما السلام بعد
همراه بوده اند سردار مذکور بدون حکم خلیفه باینکار مبادرت و اقدام کرد و بعضی از
بلاد جلگه مازندران را فتح نمود و قرار خراجی گذاشت یعنی سالی سیصد هزار درهم
مقرر نمود که کاهی بهسولت و زمانی بر نعمت دریافت میشد در خلافت معاویه
مصطفی پست هزار قشون بمازندران آورد و تمانا کشته شدند و اعراب انقباض
ضرب اشل کرده هر که را میخواشد بگویند از سفر برنخواهد گشت یا بطلان

نایل نخواهد شد میکشند و قتی میاید یا بطلب میرسد که مصطفی از طبرستان برگردد
در زمان یزید محمد بن اشعث بن قیس نامور شد که بامرزبانان مازندران صلح
و مصالحه ظاهری منعقد کردید اما در مراجعت او نقض عهد کردند و پیش از آنکه
گشتند او را بدترین وجهی از مازندران راندند بعد از آن اعراب جرأت داخل
شدن بمازندران نداشتند پس یزید بن مہلب پسر خود خالد را ببارادری عین
بجنگ اسپهبد فرستاد و اسپهبد ایشانرا شکست داد و ناچار یزید چنان نام مصطفی

که دیلمی نژاد بود بر سالت نزد اسپهبد فرستاد و او با اسپهبد گفت من اصلا از طبرستان
چاشتم و فعلا ایلمچی این درگاهم اگر چه تباین عقیده و مذہب ما را از هم جدا و دور
دارد اما با بقضای مجتبی و دوخواه توام و از دوخواهی چیزی فرو گذار نیستیم
صلح تو در اینست که با عرب ترک خلافت و خصوصت نمائی چه بیم است از
جانب امیر المومنین لشکر کوفه و شام و خراسان باستیصال تو ما مور شوند و تو
از عہدہ آنها بر نیائی و من یزید را راضی بصلح مینمایم خلاصه از این در چندان با
اسپهبد سخن گفت که او را راضی بمصالحه نمود و صلح شد و از آنوقت طبرستان
پس اسلام و احرب بود که گاه خراج میداد گاه بخلاف می ایستاد تا در عہد مروان
حماری بخبار طغیان کردند و در زمان منصور عباسی ابتدا صلح و ثانیاً نقض عهد
نمودند تا بحمله این مملکت مفتوح شد و فتح کامل آن در واقع در خلافت معتصم بود
که مازیار اسیر شد و او را در سامره که آنوقت پای تخت بود در پہلوی بابک خرمی
بدار کشیدند و الکاء طبرستان از جلگه و کوهسار بتصرف عبدالعزیز بن طاهر درآ

(کرجستان)

در این سال شصت و یکم کرجستان را لشکر اسلام فتح کردند و توضیح آنکه در اوایل عمر
معاویه بن ابی سفیان اعراب و سنی بکرجستان دراز کرده بودند اما متورخین
کرجی فتح کرجستان را از سال شصت و یکم هجری که اوایل خلافت یزید است
تا سال شصت و پنج که آغاز خلافت عبدالملک میباشد نوشته و گفته اند

در سال شصده و شصت و یک میلادی موافق سال شصت و دوم هجری
تمام کرستان مفتوح عساکر اسلام گردید و سرداری مسلم بن عبد الملک

(ارمنستان)

در این سال شصت و یکم در مملکت ارمنستان سلطنت متقی بن دودیه و دودیه پنجاه
سال میگذشت که ارمن تابع و جزو دولت ایران گردیده پادشاهان عجم از جاج
خود و ولایت آن حاجت میفرستادند و یار یکی از نجباء و بزرگان ارمنه را بحکومت
آن ایالت تعیین میکردند و حال بدین منوال بود تا استیلاء عرب بر عجم پس در
آن هنگام میجدد هزار نفر از عساکر اسلام بسرداری عبد الرحمن بن ارمنستان گسیلیدند
و این مملکت را ضمیمه متصرفات خود ساختند و در زمان خلفای بنی عباس شهر دین
اقامتگاه حکامی بود که خلفا با آن سرزمین روانه نمیشدند

شهر دین در سمت یسار رود آزاد در جنوب ایروان و در مسافت پنجست
از آن شهر واقع بوده حالا بجای خرابی و در جای آن شهر بزرگ فقط قریبت
کوچک موسوم بهمین اسم

شهر دین را در دات پسر خسرو پادشاه ارمن بنا کرده و بفارسی دین نامیده
شده و دین بمعنی تپه است چون شهر بر بالای تپه واقع بوده این نام یافته است
شهر دین در جنگهای ارمنه با یونان خراب شد چون اعراب ارمنستان را
تصرف کردند باز آنجا آباد و پای تخت آن مملکت گردید

(ترکستان)

باید دانست که در سالف ایام ترکستان منقسم بدو قسمت بوده ترکستان شرقی
و ترکستان غربی اما ترکستان شرقی عبارت از مملکت سیبری و ایالت کولچه
و خا و کاشغر و خوقند بوده و اما سر قند و بخارا و خوارزم و بادیه های ترکمن این
ترکستان غربی گفته اند و همین ترکستان است که در تواریخ ما مردم ایران توران
نامیده میشود و در معنی توران مورخین اسلام پیروی خیال مؤبدان فارسی کرده اند
ولی از مسطورات مؤلفین سایر ملل چنین مستفاد میگردد که توران محقق ترک
ایرانست و در زمان سلاطین ساسانی ممالک ترک ایران را آن ایران یا
آنیران مینامیدند و بدقیق تحقیق و تدقیق معلوم شده که هر پادشاهی از پادشاهان ساسانی
بر خوانین ترکستان غربی غلبه نموده در سکه اسم خود را (ملکا ملکا ایران منوچهری

آنیران) رسم میکرد یعنی پادشاه پادشاهان ایران منوچهر و توران
اما در باب وجه تسمیه قبایل ساکنه ترکستان غربی و شرقی با اسم ترک اگر چه مشهور است
که چون از اولاد ترک بن یافت بوده اند باین اسم موسوم شده اما مورخین
چین گویند اتراک یکی از طوایف قوم هون (هیا طله) میباشد و بتدبیر
آنها تقیر با پانصد خانوار بوده اما رها که نیز از سلسله هون و طایفه جمعیتی بودند بآنها
جنگیده آنها را متفرق ساختند اتراک ناچار بکوه آلتای (الطاغ) یعنی قتل ناخ
که معنی آن کوه طلایا کوه سرخ است پناه بردند و در دامنه یکی از قتل این کوه

یورت گرفتند و چون آن قله مخروطی بود و دیو یورت اتراک هر کس بآن قله نظر میکرد
از آن شبیه بکلاه خودی میدید باین مناسبت ترکها آن قله را توراک نامیدند چه
در زبان هون کلاه توراک میگویند و سکنه این یورت معروف بقبیله ساکنه در
دامنه توراک گردیدند و رفته رفته توراک ترک و اسم آن طایفه شد و چون تمامی طوایف
و ایماقات ترک ذریه آن پانصد خانوار ساکن در دامنه توراک میباشند همه نام
ترک موسوم و ممالک آنها را ترکستان گفته اند

ابوالغازی بهادر خان از خوانین خوارزم که از آل یادگار است و مصنف تاریخ
خوارزم موسوم به اوشال گوید لفظ ترک مشتق از توراک است و توراکان در
زبان ترک قدیم بمعنی تک قراول میباشد بهر حال طوایف ترک که عبارت
از قبایل مغول و جغتائی و قرقیز و تاتار و خزر و صقلاب و قزاق و غیره باشند قوی
سلطنت متغلی در تمام ترکستان بهم رسانیده زیاده از چهار صد سال از دریای منجه
شمالی تا بحر خزر را در تحت فرمان خود داشتند و نهایت تهدید را بخواجه چین
مینمودند بلکه آنها را مقهور ساخته و با سلاطین ساسانی خاصه انوشیروان نیز زد
و خورد میکردند و بنا بر تقسیم فوق ما و قلیع منظوره هر یک از ترکستان شرقی و
غربی را تحت عنوان علیحده خواهیم نگاشت

ترکستان شرقی

در این سال شصت و یکم سیصد هزار قشون چینی بقصد مقابله با تانچو میثوفو خان

حکمران و خان ترکستان شرقی حرکت کرد و بمین اینمقال آنکه چندی قبل
از تاریخ مذکور خاقان چین لئانغ سجد و کوشش بسیار خوانین ترکستان را مقهور
و سلب قدرت و حکومت از آنها نمود چنانکه در سال شصت و شصت و چهار
میلادی که تقریباً بمقارن سال چهل و پنج هجری میباشد از سواحل بحر خزر و کناره
رود آمو مالیات بچین میفرستادند در این اوان سیصد و الاحق از خانزادگان
ترک که در داخله دیوار چین با دولت و سکنتی تمام بمرمر دند غلظه رایست خود سری
بر افراشته از مملکت چین خارج و بسرزمین مغولان و ناحیه تاتارستان دخل
شدند قبایل مغول و تاتار و غیره که در آن اراضی وسیعه متفرق بودند و در این
الاحق و خانزادگان را گرفته آنها را بزرگی پذیرفتند و برای رتق و تقق امولکیت
و محام سلطنت تانچو میثوفو خان نام را از آن میانه انتخاب و اختیار کردند
و او نواده یکی از خوانین معتبر و از خانواد های قدیم ترک بود بعد از آنکه تانچو میثوفو خان
بخانی برقرار شد اردوئی که عبارت از سیصد هزار سوار باشد در تحت امر و فرمان
او قرار گرفت که با دولت چین جنگ کند و قدرت سابقه ترک را تجدید حیات
نماید و این در سال شصت و هفتاد و نه میلادی بود که با سال شصت هجری متق
و در این سال چند دسته قشون خاقان چین برای دفع طغیان ترکان تبرکستان
فرستاد و همه بعد از شکست فاحش بمملکت چین بازگشتند بنا بر اینمقدار
در سال شصت و یکت هجری خاقان چین سیصد هزار نفر سپاهی بمحاربه و د

تا پنجمین شو خان کیسل ساخت و آنها نیز مغلوب سپاه ترک شده هزیمت یافتند
و پچمین که ریختند و در این جنگ برف نیز ترکان را مدد کرد و خان ترک همیشه
پچمپلی از نواحی چین را بجرفت و قلعه تانچو نیز بواسطه خیانت کوتوال چینی هفت
عساکر تا پنجم درآمد کاو نو نامک خاقان چین مجدداً لشکر بدفع اتراک مأمور نمود و
چینی دانست که قشون ابوجمعی او مرد میدان ترکان نیستند را می زد و حیل
بکار برد و آن این بود که سیصد عراده آذوقه همراه داشت در هر عراده زیر بار
آذوقه یک نفر از دلیران لشکر را نهان ساخت و عراده را طوری حرکت داد
که در بین راه تمامی بدست اتراک افتاده بار دوی خود بردند چون شب در
و هو اکتلی تاریک گردید آن سیصد نفر دلیر از عراده با پیرون آمده شمشیر کشیدند
و در اردوی ترکان افتادند میاها بلند شدند سردار چینی دانست که وقت کار است
عساکر چین را امر بشیخون نمود هنگامه در گرفت و اردوی تا پنجم خورد و
راه هزیمت و گریز پیش گرفت و سردار چینی فراریان را تا کوه پشان که بعضی
قره تاغ است تعاقب نمود ترکان این شکست را از شامت خان خود
دانسته سراور را بریدند و نزد سردار چین بردند

ترکستان غربی یا ترکستان ایران یا ماوراءالنهر

و در این سال شصت و یکم شاهزاده انوشیروان بن فیروز بن یزدجرد در
ترکستان غربی مقبول شد و شرح این واقعه و سایر سوانح این مملکت از قریبتر

پوشیده نباشد که ترکان ترکستان مغربی هم از همان قبایل اتراک ترکستان
شرقی بوده اند اما هر قدر بتوالی ایام و مرور و هور و اعوام خوانین ترکستان
شرقی ضعیف میشد ترکانی که در ترکستان ایران واقع بین النهرین جل
شرقی دریای خزر جای داشتند قوت میکردند و طوائف بادیه و شهر نشین
ایغور نیز گاهی با آنها متفق میکردند و در اوایل مائه هفتم عیسوی مقارن ظهور
اسلام در مملکت توران سلطنت بسیار معتبری تشکیل یافته بود و سلطان آن
خاقان نامیده میشد اما چون مملکت ترکستان مغربی فیما بین ایران و ترکستان
شرقی که آنرا ترکستان چین هم میگویند واقع شده کا بهکاه از یکی از دودولت
ایران و چین صدمه سلطنت توران وارد میآمد و بعضی از اوقات مقبوض
یکی از دولتین مذکور تین میکردید و خراج میداد و باز چون قوت میگرفت
براه تیر و میرفت بلکه بر دولت مجاور حمله کرده بغارتگری میپرداخت و با
دانست که پای تخت سلطنت توران شهر آق سو بود بر رود آق سو
فیما بین خوقند و کاشغر

در سلطنت انوشیروان مقارن سال پانصد و هفتاد و نه میلادی لشکر
ایران قشون توران را مغلوب ساخته خاقان ترک قبول خراج کرد و عساکر
انوشیروان از آن مملکت مرجعت نمودند اما بعد از فوت انوشیروان ترکان
از اداء خراج سرپیچیده مالیات نمیدادند تا بهرام چوبینه بامر پادشاه ایران

لشکر ترکستان کشید و اتراک را که شمال داده خراج عقب افتاده را برگشت
و بایران آمد چون زمان فترت ساسانیان شد یکی از خاقین ترک موسوم
به سوم شیو خان که ظاهر ایهام ساده شاه موزین عرب و عجم است سمر را
مفتوح و بعد از آن سمرقند را سرخر کرد و ببلاد خراسان راند و تا بمرات عثمان
بخشید لکن از آنجا که از حسد و رشک خاقان چین این نبود از سمرقند نامه پادشاه
بر بار دولت چین ارسال داشت
بعد از قتل خسرو پرویز در سلطنت شیرویه که موزین چین اسم او را شیلی ضبط کرده
و یک دولت عجم را در ماوراءالنهر اقتداری نماد بلکه خان توران سفر از شیرویه
فرستاده با و تکلیف تبعیت و اطاعت خان نمودند شیرویه سفراء خان را
مسموم ساخت و شهرت داد که آنها چون ییلاقی بودند با گرمی و خشکی هوای
ایران مقاومت ننمودند و قصد شیرویه این بود که خان توران از هوای
ایران خائف شود و عزم این مملکت ننماید و شاید که این تدبیر هم مؤثر افتاد
باشد اما غدر شیرویه در تواریخ ثبت شد و بدنامی پنهان برای او ماند با جمله از
سوانح مزبور چیزی نگذشت که در میان قبایل ترکان ترکستان غربی نفاق
افتاد و هرایل یکی خود را ایلخان خواند و خاقان چین که بر این حال واقف بود
آتش منافقت و رقابت آنها را دامن میزد تا خلاف و اختلاف قوت
خوانین را یکباره بضعف مبتل نمود و رؤساء قبایل هر یک دم از استقلال

زوند و تمکین بر سلطنت چین کردند و هر ساله خراج بدر بار آند دولت فرستادند و
باین اختلال باز بجای خود نشسته در عهدیز و جرد بایران حمله مینمودند و نهب میزدند
که چینیها او را سیزی مینامند ایلچی و هدیه نزد خاقان فرستاد که بلکه دست
قطاوت ترکان را از ایران کوتاه کند و کمکی نیز بفرستد که لشکر ایران با وجود آن
بتواند عساکر عرب را جواب دهد اما اتراک مغربی سفراء ایران را در حوالی کاشغر
بخشد و هدایا را بغارت بردند چون این خبر محقق شد موزین چین حسب احکام
واقع را ثبت تواریخ خود کردند و در سال ششصد و چهل و هشت میلادی
که تقریباً مطابق سنه ۱۱۵۱ قمری میاشد فیما بین ترکان و قشون چین
عظیمی در گرفت و جهت این بود که خوانین هر دو ترکستان با وجود استقلال
هروقت میخواستند بخت خانی جلوس کنند میبایست حتماً از دربار دولت
چین برای آنها طبل و علم فرستاده شود چون از این رسم استنکاف
بهرسانیده میخواستند این عادت را متروک دارند جنگ در گرفت چینیها
غالب آمده طوری ترکان را متفرق ساختند که بعد از جنگ تنه نشدند
یکجای جمع شوند و مقصد شهر و قصبه و قریه در نواحی کاشغر و خوقند و اق سو
و خجند و حوالی سیحون تصرف قشون چین درآمد و اقدار خاقان چین بدیده
رسید که در سال سی و هجری در تمام ترکستان جز اسم خاقان چین برده نمیشد
و نام احدی از خوانین ترک در میان نبود و در همان اوان انقلابی در هندو



روی داد که برای رفع آن علم دولت چین در سال رودکنک افرشته شد پس از آن باز ترککان دست و پائی کرده بعضی ممالک خود را از دست چینهها گرفتند و خانی برای خویش انتخاب کردند در سال سی و هشتم هجری باز قشون چین حمله بر ترکستان مغربی نمود و در ابتدا جنگ سیصد هزار نفر از ترککان رکش شد و در شهر و حوالی فاراب قشلاق نشین شده بلده چایچ (شاش) نیز سخر کردند و ترککان را اسیر کرده مغلولابچین بردند و سلطنت ترککان مغربی را متاصل ساختند و تمامی ممالک آنرا که در ماوراءالنهر واقع بود و کاشغر و قوچند و غیره بود با مرخاقان چین در میان سرداران چینی قسمت کردند اما باز ترککان دست از کار نکشیده جمع شدند و توشی نامی از خان زادهای ترکستان با سنجاق برداشته و با خان خن متفق گردیده بر دولت چین شوریدند خاقان بظاهر اعتنائی ننمود و تاجی باطل و علم که پرچم آن دم کاو بود بشاهزاده انوشیروان ابن فیروز بن یزدجرد که در بار چین اقامت داشت داد و پنجاه هزار نفر با شاهزاده همراه کرد که ممالک ایران را از عرب ستر و بشاهزاده مفتوح دارند اما این ظاهر مسئله بود در باطن خاقان بسردار لشکر خود حکم نمود که چون ترککان رسد شاهزاده ایرانی را با ساز و غلطه بر سر ترککان تازد پس در همین سال شصت و یک هجری بود که قشون چین با انوشیروان شاهزاده ایران از چین بطرف سیحون حرکت کرد و خان ترکستان با جمعی از اولاد و اقارب خود

بدون سلاح آسوده و پخیال بزبالای تلی که مشرف بر راه عبو قشون چین بود ایستاده تماشا می نمود چون سردار چینی بدانته آن تل رسید حکم کرد لشکر چین خان ترکستان و همراهان او را اسیر کردند و سر شاهزاده ایران را نیز بریدند و بچین بازگشتند

در تاریخ هون مسطور است که چون طوایف ترکستان در سال سی و یکم هجری باز خانی برای خود انتخاب کردند و برخی از ممالک خویش را از تصرف فقو چین انزع نمودند یزدجرد پادشاه ایران بترکستان پناه برد و خان ترک سبکی از ترخانها پنجاه هزار سوار داد که بایزدجرد و بایران آید و مملکت او را از عرب ستر و با مفتوح دارد و پس از تسقل ساختن یزدجرد بترکستان مراجعت کند چون قشون توران بایزدجرد و از رود سیحون عبو نمود با عا کر منصوره اسلام تقاتی کرد و بعد از جنگ سخت شکست خورد و بفرار نهاد در اثناء گریز لشکر ترکستان این شکست را بشامت یزدجرد نسبت داده قتل او را از ترخان طلبیدند و ترخان او را بشکست نکارنده گوید اگر چه اکثر از مورخین قتل یزدجرد را از حوادث سال سی و یکم هجرت دانسته اند اما این واقعه که نقل از تاریخ هون شد بنظر مستبعد می آید پادشاهی که تازه فتح شود و سلطنت او سنوز یکسال نرسیده باشد با وجود دشمنی قوی مثل دولت چین آیا چگونه پنجاه هزار نفر با مدد یزدجرد می توانند

و اینقدر قشون از مملکت خویش بیرون می تواند نمود و هم چه باید کرد با قول
که گفته اند یزدجرد در مرد در خانه آسیا بانی کشته شد و راهی ترسا و رافن کرد
پس اگر احتمالی ضعیف در صحت این قول تاریخ هون بدیم باید بگوئیم ترخان
قابل یزدجرد محض سترو پنهان کردن پریمی و نامردمی خود و واقعه خانه آسیا
شهرت داده و در تاریخ کشته شدن یزدجرد آنچه تحقیق پیوسته در ظرف
سنوات ما بین ششصد و پنجاه و یک میلادی و ششصد و پنجاه و هفت
اتفاق افتاده و ترکان بجای ترخان میکشند که در جنگی منتهای شجاعت را
بظهور رسانیده باشد و ترخان بمعنی خان زاده است و مملکتی را که شخصی دیری
میکرفت و بلقب ترخانی نایل میکردید حکومت آنرا باد میدادند و بعد
از فوت او اولاد و نواده اش صاحب و مالک آن مملکت بودند و اینقدر
در وقت جنگ دارای چنین مملکتی باید فلاتقدر سواره و پیاده بالوازم
آنها در میدان حرب حاضر سازد و این رسم تا صد سال قبل مملکت
عثمانی معمول بود

اما طایفه ایغور که از قبایل ترک بوده و آنها را هونی کار هم میکشند و در
سوانح سابقه مختصر اشاره بدیشان شد در ماه پنجم میلادی از آسیا بار پا
رفتند این طایفه خود را بجایاری میخواندند و اعراب آنها را کلار میکشند پس
از رفتن بفرنگ مملکت سنکری و مجارستان حالیه را برای محل سکونت

خود اختیار کردند و بقدری وحشی بودند که مردم آنها را غول فرض میکردند
و در قصص دیو و پری که هم اکنون برای اطفال مینویسند ذکر کرده اند که بمعنی غول
بسیار میشود و اگر همان مصحف ایغور است و اشاره باین طایفه میباشد
عطا ملک جوینی در جهانگشا بتقریبی از وجه تسمیه ایغور سخن میکند و میگوید از
بزرگان و پیران این طایفه شنیدم که میگفتند آباء و اجداد ما از ساحل رود
ارکن (ارغون) که سرچشمه آن در جبال قراقرم است ترکستان مهاجرت
کرده اند پس ممکن است طایفه ارکن رفته رفته ایغور شده باشد باز از عتقا
این طایفه نیست که پانصد سال بعد از مهاجرت پادشاهی از این طایفه پسر
آمد موسوم به بکبوخان و این همان افراسیاب ترک مشهور است
نیز میگویند قتی که اغوز خان بن قراخان بن دیب با کوئی بن النجه
خان بن یافث بن نوح با اقوام خود در منازعه بود و برای اختلاف در عتقا
دینی جنگ مینمود جمعی از نزدیکان او با ملک کردند و بر خصم غالب آمد
پس با آنها که ممد او شده بودند لقب ایغوری داد و ایغور بمعنی حامی و تحت
و طایفه قحاق و خلج از قبایل ایغور میباشند در حبیب السیر مسطور است که
اغوز خان ترک قتی که با اعمام و سایر اقرباء در جنگ بود جمعی که با او بودند
و معاوش مینمودند ایغور لقب داد چه ایغور در زبان ترک چنانکه در مقدمه
خطرنامه مسطور است بمعنی بهم پیوستن و با یکدیگر عهد بستن است پس آیه

بنابر این وجه بمعنی خلفاء است و بنابر وجه سابق بمعنی انصار

(خوارزم)

و در این سال شصت و یکم مملکت خوارزم بدست لشکر اسلام مفتوح شد
و اول دخول عساکر اسلامیّه باین خطه در سال هفتم خلافت عثمان بن
عثمان مقارن سنه احدی و ثلثین هجری اتفاق افتاد اما کاری پیش
رفت و این مملکت متوج نکر دید و مسلمین کوس حیل زده مرجع کردند
تفصیل این اجمال آنکه عبداللّه بن عامر بن کریر بعد از آنکه بر هرات مستولی شد
ماهویه بن آذر مهر که مرزبان مرو بود کس بنزد وی فرستاد و امان طلبید و بر
مبلغ دو هزار درهم نقد صلح کرد و اهل مرو مقرر شدند که هر ساله سیصد هزار
درهم به بیت المال بربانند و بعد از فتح هرات صلحا و فتح مرو سلما عبداللّه
ابن عامر اخف بن قیس را با لشکری عظیم بجانب طخارستان فرستاد و
جرجان و طالقان و فاریاب را فتح کرد و متوجه بلخ گردید و با مردم بلخ
مصاحبه نمود که چهار صد هزار درهم نقد بدهند و هر ساله مبلغ صد هزار درهم
و مقداری معین از غله تسلیم مسلمانان کنند آنگاه از بلخ بر سر خوارزم توفیق
عسکر کرد و متقی بجا صوره خوارزم مشغول بود اما فتح میسر نمیشد و کار بر مردم
ثنگ گردید و عیش ایشان منقص گشت اخف بن قیس چون این
منوال دید با اعیان لشکر خویش بشا و ره نشست حصین بن المنذر که یکی

از امراء بود گفت عمرو بن معدیکرب شعری گفته است که تکلیف چنین
وقتی را از مضمون آن میتوان دانست و آن بیت اینست

اذا لم تستطع امر افدعه و جاوزه الی ما تستطیع

یعنی چون کاری را نتوانی پیش برد آنرا بگذار و کاریکه میتوانی پیش برد پیش بگیر
و سرداران دیگر نیز رای حصین بن المنذر را پسندیدند و از دور خوارزم برخاستند
و راه بلخ پیش گرفتند و در این سال که سی و یکم هجرت بود فتح خوارزم رخ نمود
و تاسی سال دیگر از بلاد کفر و دیار حرب بقلع میآمد در این سال که سنه شصت و یکم
هجری بود و نیز بجای معاویه خلافت مینمود و پسر عم ظاهری خود سلم بن زیاد بر
عبید اللّه را چنانکه اشارت شد بایالت خراسان و سیستان برقرار داشت
و پیش از ایالت سلم برادرش عباد بن زیاد در سیستان مشغول محاربه بود و عباد
ابن زیاد از بصره که مستقر حکمرانی اوست مکتوبی بعباد بن زیاد نوشت که
یزید قلمرو و سرحد ترا بر ادرت سلم داده باید ولایت را بکما شتکان سلم تسلیم
کنی عباد حسب المقرر مراجعت کرد و سلم بن زیاد قبل از حرکت خود برادرش
یزید بن زیاد را بایستان و حارث بن معاویه حارثی را بخراسان فرستاد
و خود با شش هزار سوار گزیده از وجوه عرب بعد از ایشان بمملکت خراسان
درآمد و قبل از ایالت سلم بن زیاد در حدود ممالک شرقیه رسم امراء اسلام
بخراسان آن بود که در تابستان از آب آمویه میکند شد و با ملوک

خراسان جنگ میکردند و چون زمستان میرسید مرو و شایهجان را قتل میساختند و مدت سورت سرمای ایفصل را در آن خطه بسر میبردند و امراء و ملوک خراسان در مملکت خوارزم جمع میشدند و در باب مرافعه مسلمین با یکدیگر عهد می بستند و با ایشان جنگ در می پیوسته اما چون سلم بن زیاد بالشک جریا بحر اسان آمد این رسم بر انداخت و در حال متوجه آنجا شد که ملوک و امراء خراسان بهسم اجتماع کرده بودند و مشاوره و معاهده مینمودند و در میان ایشان محاربات عظیم واقع شد و قتی که فصل زمستان در رسید امراء و ملوک خراسان کمان کردند که لشکر اسلام در رکاب سلم برسم معاد برو خواهند باز گردید اما لشکر سلم اصلا از جای خود حرکت نکرد و در عین سورت زمستان بحرب اشتغال ورزید و مهرب بن ابی صفره را با شش هزار کس تعیین کرد که در این زمستان دست از اهل خراسان برندارد و تا بالکلیه خاطر از جانب ایشان مطمئن نسازد باز نکرود پس مهرب امراء خراسان را در حوالی خوارزم محاصره کرد و کار بر ایشان چنان تنگ گرفت که ایشان از روی عجز تمام طلب صلح و مهرب مبلغ بیت و پنجاه دینار با ایشان عقد مصاحبت ملوک و امراء خراسان چون این مبلغ از نقد تسلیم نمیگشتند که شرط نمودند که در وجه مال المصاحبه متاع و ضیاع بدهند و چون صلح برقرار شد مهرب هر چیزی را بنصف بها از ایشان گرفت و مخصوصا نوشته اند این بیت و پنجاه

دینار دست پنجاه هزار دینار برای خراسانیها تمام شد و از آنجمله مهرب بن ابی صفره در نزد سلم بن زیاد کمال عزت و تقرب را بهمرسانید پس سلم بن زیاد از کالاهای امتعه ملوک خراسان و مرزبانان آن سامان آنچه پسندید و بنظر او خوش آمد برای خود نگذاشت و باقی را برای یزید بن معاویه بن ابی سفیان روانه ساخت و بعد از این وقایع لشکر اسلام بهسمت سمرقند در حرکت آمد و زن سلم بن زیاد که دختر عبداللہ بن عثمان بن ابی العاص ثقفی بود در این یورش با شوی خویش همراهی بود و در رکاب سلم از آب آموی عبور کرد و او اول عربیه ایست که از حیون بگذشت و چون بسمرقند رسیدند سلم از این زن پسری بوجود آمد که نام او را سعدی نهادند

(افغانستان)

و در ایصال شصت و یکم مقدمه بحیث عساکر اسلام که افغانه را تعاقب نمودند از کابل ببلقان رانند و ولی در آنجا ثبات نگرفته اسیر بسیار گرفتند و غنائم پیشما بر چنگ آورده بکابل مراجعت نمودند افغانه که پستانه بامیده میشدند و با آنها را با تان میگفتند آنوقت آتش پرست بودند و بزبان پشتو که مخصوص باینطایفه بود تکلم مینمودند و ابتدا بطور اسلام در این مملکت از سال چهل و چهار هجری است و از سمت ایران لشکر اسلام باین نواحی ورود کرده آنها را بسلامانی دلیل کرده اند

هم در این سال شصت و یکم عده از افغانه بطرف پنجاب حرکت نمودند
و راجه لاهور با آنها صلح کرد و مقبل شد که مبلغی بآنها کارسازی کند تا از
پنجاب پیشتر نروند

(هندوستان)

و در این سال شصت و یکم سلطنت هندوستان با خانوادۀ کیلی قی بودیمین
انکه در آن اوان چینیها مملکت هندوستان را تین چو یا چین توینا
یعنی مملکت برهمن و کلیه هندوستان را منقسم به پنج قسمت دانستند
اول قسمت مرکزی که متصل بدریای هندو هستی بدماغه کر یعنی کوه نور میشد و
ایالت ملیسبار و سایر سواحل را حاوی بود ثانی قسمت شمالی واقع در
کوه فاصل ما بین تبت و هندوستان ثالث قسمت شرقی که مملکت کرد
ماندیل و محمد و بدریاس بود و این مملکت بسمت شرقی هند امتداد یافته و
جنوبی خلیج بنگاله را احاطه کرده و شهر مدرس در این محوطه واقع است
رابع هندوستان غربی که محدود بایران و عجم است از افغانستان بود
خامس اگره و بنارس و غیره و نیز چینیها مملکت جیپور را موکیا تو شهر
جیپور را که در ساحل رود کنک واقعست چا پو هو لو چنگ مینا
و هم آنها گویند هو لومی تن تو نامی از خانوادۀ کیلی قی که در مملکت موکیا
چند سال سلطنت داشتند در سال شصده و چهل و دو میلادی مطلقا

سببیت و دو بجزی لشکر بایر ممالک هندوستان کشیده همه را تحت
تصرف خود در آورده و خویش را حواد یعنی چهار جاج نامید و چهار جاج بزرگ
پادشاهان را گویند و این پادشاه و اولاد و نوادۀ او متقی سلطنت میکردند
و تا سرحد ایران در تحت حکم ایشان بود و باید دانست که بعضی از مورخین
چین ممالک هندوستان را من حیث المجموع مها چینان نامیده
یعنی ممالک پادشاه بزرگ

(سند)

و در این سال شصت و یکم سردار نرسند مندر بن جار و دین بشر عبیدی پدر
زن عبید اللہ بن زیاد بن سینه بود و در نزد عبید اللہ خطوقی کال تقریب
و افرو داشت و امارت جنگ این دهنه از حدود ممالک عربیه بعد از
سنان بن سلمه بن جحش الهذلی بر مندر بن جار و دین گرفت چنانکه علی
کوفی در تاریخ فتوح سند تصریح کرده است و امارت سنان بن سلمه
بعد از راشد بن عمرو جدیدی از قبیلۀ ازد بود و مورخ مذکور چنین بیان کرده که
راشد بن عمرو مردی شریف بود و تهمتی بزرگ داشت معاویه بن
ابی سفیان در خلافت خویش او را پیش خواند و بر تخت نشاند و تا دیری با
وی مشاوره کرد آنگاه بزرگان را گفت که راشد مردیست شریف او را
مطاوعت کنید و در حروب و مغازی وی را تنها نگذارید و راشد را

بسمت سند فرستاد و چون راشد بکران رسید باز رکان و ایمان عرب
 نزد سنان بن سلمه رفتند و او بر حسب وصیت میر سابق آتش تفر
 عبد الله بن سوار عجمی که کشته شده بود ریاست لشکر و حراست سرحد
 میکرد و راشد بن عمرو سنان بن سلمه را مردی قوی رای و کامل عیار و
 و گفت بخدا که سنان مردیست بزرگ و سرداری سترگ سزاوار متری
 و شایان لشکر کشی و معاویه سنان را مقرر داشته بود که بر سر راه بوده
 باشد و از احوال سند و هند پیوسته اعلام کند باری چون راشد و سنان
 رازها بگفتند و احوال سند بتقریر سنان بر راشد معلوم گردید بجل نامور
 خود حرکت کرد و چون بناحت سند رسید و مال کوپایه تحصیل نمود بقیق
 رفت و مال گذشته و حال دریافت کرد و غنایم بسیار بچنگ آورد
 و پس از یکسال از آنجا باز گشت و از راه سیستان روان شد و تیکه
 بکوه مید رسید از مردم آنکوه قریب پنجاه هزار مرد بروی حمله آوردند و از
 نماز بامداد تا نماز دیگر جنگ برپا بود تا راشد کشته شد و دیگر باره ولایت
 سنان بن سلمه مستحکم گردید و این سنان چنانکه سابقا اشارت شد سبی
 عبد الله بن سوار عجمی بعد از مقتول شدن وی امارت این حدود را
 و عبد الله بن سوار عجمی را عبد الله بن عامر در زمان معاویه بن ابی سفیان
 از جانب خود امیر جنگ این سرحد ساخته بود و بروایتی خود معاویه بن

ابی سفیان از جانب خویش این سوار را بر سر سند و هند فرستاد و او قیقا
 فتح کرد و اهل سند را بشکست و با غنایم بسیار که از آنجمله اسبهای کیکا
 بود بشام رفت و زمانی نزد معاویه ماند و دیگر باره مأمور حرب انجند
 و سنور گردید و در همین دفعه ثانی ترکان او را کشتند و سنان بن سلمه
 که بزبان سرودار مقتول مذکور نامزد حط این سرحد و حرب این نغز شده
 بود مردم را نگاهداری نمود تا راشد بن عمرو جدیدی در رسید و بعد از
 کشته شدن او سنان مستقلا در خاک سند مشغول محاربات و فتوح گردید
 و بروایت امام ابو العباس احمد بن یحیی بن جابر بلا دردی تا دو سال سنان
 در مملکت سند مقیم بود تا بعد از مقتول گردید و پس از قتل سنان ولایت
 بمنذر بن شبر عجمی که در این سال شصت و یکم بسرحد داری سند و
 عسکری محاربین نغز بند رسید و حواله افتاد و امارت او از جانب
 دامادش عبید الله بن زیاد بود و در حین حمله مطور است که چون در تیارخ
 نته احدی و ستمین منذر تشریف امارت پوشید و روان شد جا
 او در جوب بالا او بخت و بدید عبید الله بن زیاد نمکین شد و گفت
 حال منذر نیکو نیست او را و داع کرد و باز گشت و بگریست و گفتند
 از این سفر باز نگردد و هلاک شود عبد العزیز بن زیاد گفت که مال تلف شد
 و کسیر از حمت نمیرسد عبید الله گفت منذر بن جبار و بن بشر را قتل

که به چکس در محاربت و شجاعت با وی مقابل نتواند بود و اگر بخشش یاری
کند البته با حصول غرض و نیل مقصد معاودت ینماید بلا درمی گوید چون منند
که او را بکنیت ابوالاشعث میگفتند بمملکت دشمن رسید در غرض
بجنگ ایستاد و از بوقان و قیقان غنایم و آنچه بسیار بچنگ مسلمین آمد
و منذر سرایای اسلام را از هر جانب بر بلاد سند منتشر ساخت و قصد
مفتوح نمود اگر چه آنجا را سنان کشته بوده ولی ثانیاً ارتداد جسته نهضت
ورزیده بودند و منذر خود در همان قصد از رنجور شد و جان بحق تسلیم کرد
و پیش از حکم بن منذر بکرمان بود عبید الله او را بخواند و سیصد هزار
درهم بوی بخشید و حدود دهند و ممالک مفتوحه سندر او عروب و
مغازی آن مملکت و اقلیم را بهما بطور که باید پیش منذر بود با وی تفریق
نمود و تشریف پوشانید و حکم مردی دلاور و شجاع بود و تا چندی در بنکار
برقرار ماند ابن اثیر جزیری نیز بفتوت منذر بن جارد و عجدی در همین
شصت و یکم هجری تصریح نموده است و یکی از شعراء در فوت منذر
مذکور بقصد ار گفته است

لله قصدار و اغا بها	ای فتی دنیا اجنب قدین
حل بقصدار فاضحی بها	فی القبر لم یفضل مع ائین
	چین

و در این سال شصت و یکم کاو ثلث نامی از سلسله ثانی نغ بخاقانی و سلطنت
مملکت چین برقرار بوده است توضیح آنکه در ماه هفتم میلادی خانواده
ثانی نغ در چین سلطنت داشته و سر سلسله آنها لثانی نغ بوده و این همان خاقان
که دست تغلب و تطاول ترکاز از چین کوتاه کرد و در سال شصت و یکم
میلادی تمام خطه چین او را مصطفی و مخصوص کرد و اولاد و نواده او سیصد
سال در کمال اقتدار و استقلال در این مملکت حکمرانی نمودند و بعضی حالات
که فیما بین خواقین چین و خوانین ترک در این سنین رفته در ذیل ترکستان
شرح داده شد

و در این سال شصت و یکم یکی از شاهزادهای ایران موسوم بفریدون
یزدجرد در چین وفات یافت خلاصه تفصیل آنکه بعد از استیلا بر
بر عجم چون شاهزادگان و صدر ابهای ایران که در ماندران و ممالک
مجاوره ترکستان حکومت داشتند دانستند که تاب مقاومت
عساکر اسلام را ندارند هر یک بطرفی گریختند از جمله شاهزاده فیروز نام
پسر یزدجرد بود که ترکستان را فرار نمود و بدالت نایب السلطه خاقان
که حکومت ختن داشت بدر بار دولت چین رفته بخاقان ملحق شد
و خاقان چین او را بمنصب سرداری قراول خاصه برقرار کرد و این
شاهزاده میخواست خاقان با و شکری بدهد و او برای اهر داد و ممالک

موروثه خود بسمت ایران حرکت کند اما دربار دولت چین ماطله در
اسعاف مطلوب او نمود اما در این سال شصت و یکم امید او بیاس
مبتدل گردید و زندگانی را بدرود گفت

(ژاپن)

و در این سال شصت و یکم پادشاه مملکت ژاپن که تیموتیو نام داشت
و او را چهل و یکمین پادشاه این سرزمین میدانستند مقرر سلطنت خود را تغییر داد
شهر کیومی باره را پای تخت ژاپن قرار داد و هم در این سال اول معدن
نقره در مملکت ژاپن در جزیره اتسو سها پیدا شد و سنگ معدن
نقره را که بدست آورده بود و بد پادشاه پیشکش کرد و منع ذلک چیزی
مسکوک نقره در ژاپن بود جمع شد و پول کس رواج گرفت و هم در این
سال اول رصدخانه مملکت ژاپن را بنیاد نهادند و در این سال وزارت
جنگ در این دولت برقرار شد و پادشاه امالی را از روی بصعت
به فرقه کرد اعلی و اوسط و ادنی و فرمان در تعیین تکالیف حکام ولایات
و ترقی در مناصب نظامی صادر شد و مقرر گردید شاهزادگان خانواد
سلطنت و اعیان مملکت مجلسی منعقد نمایند و در آن قوانین سالانه را
جرح و تعدیل کنند و پادشاه و نفر از اعیان خود را که شاهزاده کاوا
و شاهزاده اوسا کا پ نام داشتند مثال داد که تاریخ قدیم ژاپن را

مدون سازند و نیز قرار دادند که البته هر طبقه از مردم چه رنکات باشد
و امالی ژاپن که تا آنوقت موهای سر خود را بحالت طبیعی رها میکردند
مقرر شد آن موها را شانه کرده بطرف بالا قرار دهند هم در این سال حکم
شد رسم تعظیم و سجده کردن بپادشاه که تا آن زمان در کار بود متروک شد
و مردم در جای خود بچهرکت بایستند و القاب معموله از قبیل شمشیر و
و سپر شهباز و دلاور سلطنت و اسب خاصه پادشاه و معاون سلطان
و دست راست یا چشم چپ مملکت و چراغ کشور و روشنائی لشکر
و کلید ملک و غیره که زیاد شده بود منسوخ باشد و شماره این القاب را
کلیته بچهل و هشت محدود ساختند نیز در این سال طبل و علم خاص پادشاه
شد و حال آنکه تا آنوقت همه رؤساء قبایل طبل و علم داشتند هم در این
سال حکم شد در تمامی بلاد و قصبات و قری که از صد خانوار سکنه بیشتر و از
مأمور دیوان اقامت نمایند و قلیع واقع در آنجا را روز بروز برای پای
تخت بنویسد بعلاوه حدود اراضی و مزارع را معلوم نماید
هم در این سال امالی مملکت کره تابع سلطنت
ژاپن شدند و از اداء مالیات
ده ساله معاف گردیدند

و فرمان صادر شد که از امالی کره هرگز بیکاری طلب ننمایند

کلیه وقایعی که در سال شصت و یکم هجری در افریقا واقع شده

(افریقیه)

پوشیده نباشد که علماء جغرافی عرب پیش از اینها مصر را جزو افریقیه
نمیدانستند و آنرا همه جا بعنوانی جداگانه ذکر میکردند و از طرف غرب
بآنطرف را افریقیه یا مغرب مینامیدند و مانیز چون اخبار آن و از
میوسیم بهمان سیاق افریقیه را در تحت عنوانی علیحده و مصر را در
عنوانی دیگر مینگاریم بنا بر این گوئیم

در این سال شصت و یکم حکمرانی و ایالت افریقیه بمسلمه بن مخلد انصاری
تعلق داشت و معاویه بن ابی سفیان این ایالت را با و مقوض نمود
و او غلام خود ابوالمهاجر را نیابت خویش داد و امر غزاة و خراج بدست
ابوالمهاجر متمشی میکرد و باینست که در سال پنجاه هجری معاویه
ابن ابی سفیان عقبه بن نافع فهری را بفتح افریقیه مأمور کرد و او بیزن
که تونس حالیه باشد متخزن نمود و بسیاری از عیسویان را بکشت و شت
هزار اسیر بمصر فرستاد و شهر قیروان را در همان سال بنا کرد و مؤننین

یونان ابتدای بنای این شهر را در روز بیت و ششم ماه ثانی سال شصت
و هشتاد میلادی ضبط کرده اند و این همان سال پنجاه هجری میباشد و شهر
قیروان بعد از پنجاه سال تمام شد مغاربه میکویند معاویه بن ابی سفیان در
پنجاه از هجرت معاویه بن حنیف سکونی را که در مصر و مغرب حکمرانی داشت
فقط از مغرب معزول ساخت و آنجا را بعقبه بن نافع فهری داد و عقبه
از محمد عمرو بن العاص برقه و زویل را فتح کرده بود و مجاهدات ففوح
وی در آنحد و داشت و داشت و در برقه و زویل می نشست در سال
پنجاه هجری که بجای معاویه بن حنیف حکمران افریقیه شد با ده هزار نفر مسلم
مجاهد وارد این مملکت کرد و مسکین بر برهم با و ملحق گردیدند و اردوئی
عظیم و استعدادی خطیر بهم رسانید لاجرم بر امانی افریقیه متمشید و
کرد و شهر قیروان را بقصد ساختن و بنیاد نهاد و جامعی در آنجا ایجاد نمود
و دیگران نیز مسجد ساختند و قیروان در مغرب زمین جای اقامت اردو
و معسکرتش کرامت اسلام شد بهمانطور که کوفه در سمت مشرق اینجالت را داشت
و از اینوقت کار مسکین در مغرب پایدار گردید و عقبه تا سال پنجاه و پنج
که قیروان تمام شد در آن مملکت بود و آنگاه معاویه او را معزول و مسلمه بن
مخلد انصاری را منصوب ساخت و مسلمه ابوالمهاجر را بجای خود بر
افریقیه گذاشت و بقیروان فرستاد و او تا این سال که شصت و یکم هجری بود

در این مملکت حکومت مینمود و در سال شصت و دوم دیگر باره عقبه بن
نافع از جانب یزید بحکمرانی افریقیه رفت مورخین مشرق این واقعه را بطور
نوشته اند ولی چون اهل مغرب باخبار و احوال اقلیم خود و نامراترند قریب
ایشان را نگاشتیم و مقصود اینست که معین کنیم در سال شصت و یک
حکمران افریقیه که بوده و فریقین هر دو ابوالمهاجر را نوشته اند که بنیابت
مسلمه بن مخلد انصاری حکومت مینموده است مورخین فرنگ مینویسند
چون شهر قیروان تمام شد مسلمه بن مخلد که از جانب معاویه حکمران مصر بود
و بلاد مفتوحه در افریقیه را جزو ضمیمه قلمرو کرده بود و عقبه را از حکمرانی
افریقیه عزل و غلام خود ابوالمهاجر را بجای او نصب نمود و ابوالمهاجر
شهر دیگر ساخت و سکنه قیروان را کوچانیده در آن شهر جای داد و بعد از فوت
معاویه در ماه رجب سال شصتم هجری مطابق هشتم آوریل شصت و شصت و
میلادی عقبه بن نافع از جانب یزید مجدداً بحکمرانی افریقیه برقرار شد
و ابوالمهاجر را مغلول و مجبوس نمود و در سال شصت و یک هجری
عساکر عقبه با قشون قسطنطین معروف به یوگونات در حوالی شهر ملیکیس
واقع در مملکت نو میدی که انحرار باشد جنگ سختی کردند و آن قسمت افریقیه
تا ما از متصرفات امپراطور قسطنطین بود شکر عقبه بدون اینکه شهر را
مفتوح سازد بطرف زاب رفت که ایالات بکره و قسطنطنیه انحرار را

مستخر نماید و بعد از تسخیر آن ایالات بسمت طنجبه راند و ولین نامی که اعراب
اورا الیاس میگویند و کو تو ال قلعه طنجبه بود تکلیف نمود و هدایا داد و قبول
خراج کرد و بعقبه گفت طرف مغرب طنجبه مردمانی و حشمتیست که دیانت
و قانونی ندارند عقبه از کوه طلوس عبور نمود و خلعتی دیدگی و مسلح پائی
انهار که خود ناروران و اعراب سوس میگویند بکرفت و غنایم زیاده
بدست آورد و مخصوصاً از نوان آنها که در نهایت صباحت بودند و
در افریقیه بحسن و جمال نظیر نداشد اسیر بسیار بگرفت و بمصر و شام فرستاد
گویند در بازار شام یا مصر یکی از آن زنهارا هزار دینار طلا که معادل
هزار و چهار صد تومان باشد اقباع کردند و خلاصه بعد از این فوجات عقبه
ابن نافع کنار دریا آمده اسب خود را در میان آب راند و شمشیر خوش
از نیام بیرون آورد و سر بآسمان کرده گفت خدایا اگر این سند میدوری
نبود این پیغمبر ترا با نظرف آب برده رواج میدادم مورخین فرنگ
نویسند مای یهود مینویسند در این سال شصت و یک هجری سفایر عبرا
بسواحل اسپانیا رفته شکست جاش خوردند و در ذیل اسپانیا آن واقعه
مستور شد خلاصه عقبه بن نافع بعد از فتح و غلبه از همان راهی که رفته بود
مراجعت نموده بقیروان آمد و متصرفات او کلاً در خط ایاب و ذهاب
پسود و همه جا امانی را که دیانت انصاری داشت بدین اسلام داخل میکرد

اما در سواحل و در داخله افریقیه هنوز قلاع و بلاد بسیاری عساکر مهر طوطی
در تحت تصرف داشتند و اگر چه عساکر اسلام و عقبه را بر آنها استیلا
و تسلط حاصل نشده بود لیکن خونی شدید و هراسی عظیم داشتند عقبه بعد از
ورود بقیروان از فرط غرور عساکر خود را متفرق ساخت و به سمت مصر متوجه
داد و زیاده از پنجهزار نفر با خود نگاه داشت قشون امپراطور که در قلاع و حصون
حصینه بودند خواستند حمله بقیروان برند و تا ختی بر سر عساکر اسلام آوردند اما
سرداری قابل و سر کرده پر دل نداشتند لهذا یکی از رؤساء طوطیان
بومی که کنزیناس نام داشت متوسل شدند بعضی اسم این رئیس را گویند
و برخی کوشیلا نوشته اند ولی بموجب ضبط متورخین یونانی و رومی مرسوم
بهان کنزیناس بوده و بنا بر مسطورات مصنفین عرب و یونان و روم کنزینیک
ابتداء دین اسلام داخل شد اما توقی که از مسلمین در این تغییر دین داشت
بعل نیامد و یا یوس شد لهذا براه ارتداد رفته مجدداً نصرانی گردید و در خواست
قشون امپراطور را قبول کرده ریاست و سرداری آنها را متقبل گردید و
با صد هزار نفر لشکر یونانی و رومی و بربری بطرف قیروان حرکت کرد
عقبه آنوقت دانست که متفرق ساختن قشون کاری خطا بوده و منتهی چاره
جوتی و مشاوره ابوالمهاجر غلام مسلمة بن مخلد را از حبس بیرون آورده و
با و باز نمود بلکه او را مرخص کرد اما از قیروان بیرون رفته بلاد اسلامی شتابان

و ملکی برای انالی قیروان آورد ابوالمهاجر گفت من با خدای خود عهد کرده
بودم در جانی که تو باشی تا منم و زندگانی تمام ولی عهد نموده بودم که با تو در جانی
نمیرم امروز وجود میفرم و شیر زن برای تو بهتر از صد هزار نفر است و
روز دیگر آیا در چنین روزی ترا چگونه تنها گذارم هرگز نخواهم رفت و البته
با تو خواهم ماند اما اتفاق سعادت شهادت فایز گردیم با بحمله فریقین
گردند عقبه و ابوالمهاجر خلاف شمشیرهای خود را شکستند و سایر مسلمین هم
تقلید آنها نمودند و بجهاد پرداختند و تمام شکر عقبه که پنجهزار نفر بودند کشته
شدند و عقبه و ابوالمهاجر نیز مقتول شدند و قشون امپراطور وارد قیروان گردید
و آنجا را بخیطه تصرف در آورد اما بعد از چند وقت مسلمین باز افریقیه را
فتح کرده تلافی مافات نمودند

(مصر)

در این سال شصت و یکم والی مملکت مصر مسلمة بن مخلد بود که ایالت مغرب را
نیز داشت و او نخستین کسی است از امراء مسلمین که مصر و مغرب را
معا در تحت تصرف او دادند مولی جلال الدین عبدالرحمن بن ابی بکر
سیوطی میگوید مسلمة بن مخلد و معاویة بن جیحج دوریس عثمانیه مملکت مصر
بودند معاویة بن ابی سفیان با ایشان مکتوب فرستاد که من غنقریب لشکری
باستظهار شما بمصر میفرستم که آنجا را از دست محمد بن ابی بکر بگیرد و محمد بن ابی

امیر المؤمنین علی علیه السلام والی بود و مسلم بن مخلد و معاویه بن حبیج دعو
 او را اجابت نمودند پس معاویه بن عمرو بن العاص را با شش هزار کس بدیلم
 فرستاد و عثمانیه که ده هزار نفر بودند با ایشان در پیوسته و عمرو بن حبیج پیغام داد
 که تیغ عقی بدست فاطمی لا احب ان یصیبک منی ظفر محمد و جواد
 درشتی کرد و با دو هزار مصری سوار شد مردم شام پیش آمدند و دور او را
 چون نگین بگرفتند مصریها محمد را تنها گذاشتند و او بدست دشمن افتاد
 و معاویه بن حبیج سخت او را کردن زد و آنگاه جسد او را در میان مردان
 نهاده بسوخت معاویه ایالت مصر را بعمر بن العاص سلم داشت و
 چون او در سال چهل و سیم بقول مشهور بر دو جبل مقطم در محلی که نزدیک
 معبر مردم بسوی حجاز زند فون کردید معاویه آنکس را به پسرش عبدالله
 ابن عمرو بن العاص تفویض نمود و او بقول و اقدی تا دو سال عامل معاویه
 بود بر قطر مصری و بقول غیر و اقدی تا چند ماه بهر تقدیر معاویه او را معزول
 و برادرش عقبه بن ابی سفیان را اولاد عقبه بن عامر را ثانیاً منصوب
 ساخت و عقبه تا سال چهل و هفتم برقرار بود آنگاه معاویه او را نیز معزول
 نمود و معاویه بن حبیج را منصوب ساخت و ابن حبیج تا سال پنجاهم
 بجزری حکومت داشت بعد معزول شد و معاویه مسلم را نصب نمود و
 ضمیمه مغرب کرده بر دو مملکت را مسلم داد و مسلم تا سال پنجاه و نهم بر مصر

و مغرب بوده پس معاویه بن ابی سفیان خواهرزاده اش عبدالرحمن بن
 عبدالله بن عثمان بن ربیعہ ثقفی را که با ابن الحکم مشهور میشد و اهل کوفه را
 که والی ایشان بود نظر بسوء سیرتی که داشت از کوفه اخراج کرده بود و بملکیت
 مصر فرستاد که بجای مسلم بن مخلد امارت مصر نماید پس آنکه ابن ام الحکم
 نزدیک مصر رسید معاویه بن حبیج او را در دوزخلی استقبال کرد
 و گفت از همین مکان بجانب خال خود معاویه بن ابی سفیان باز کرد
 بجان خودم که آن رفتار کوفه تو نزد پیشش نمیرود و عبدالرحمن مراجعت کرد
 و بر مسلم بن مخلد حکاکان ایالت مصر برقرار ماند و تا سال شصت و دو
 هجرت والی قطر مصری بود و در شصت و دو که خلافت یزید تعلق داشت
 مسلم درگذشت و یزید بن عیینه بن یزید بن علقمه از وی را بجای مسلم بن
 مخلد بگذاشت مصر بر کجاست پس در سال شصت و یکم هجری که موضوع این
 است حکمران دیار مصریه و فرمانگذار آن اقلیم عظیم چنانکه در عنوان نگاه
 شد مسلم بن مخلد بوده است

کلیه وقایعی که در سال شصت و یکم هجری
در ممالک اروپا واقع شده

(انگلیس)

در این سال شصت و یکم هجری شاعر مشهور انگلیس معروف بیدموند درگذشت
و این شاعر در دیوان خود از خلقت و ایجاد گفتگو مینماید و بهم اکنون نسخ
عدیده از دیوان او بدست است

اما وضع مملکت انگلیس و حکمرانی آن اوان از قرار است که نگاشته می شود
پوشیده نباشد که جزیره انگلند را که لندن پای تخت حاکم انگلیس است
و بالنسبه مملکت جنوبی محسوب میشود از آنجمله باین اسم موسوم ساخته
که محل سکناي طایفه انگل میباشد و معنی تحت اللفظی انگلند اراضی انگل
نشین است و ایرلند بمعنی چمن زار سبز و اسکاتلند بمعنی ناحیه اسکات نشین
و این سه مملکت ممالک اصلی انگلیس است و در مائه هفتم عیسوی بطور
ساکسون که از قبایل ژرمن بودند در مملکت انگلیس تسلط داشتند و حکومت
آنها مثل حکومت سایر ممالک فرانک بوضع ملوک اطوائیف بود و هم

بهفت حکومت میشد و آنرا بهفت آرشی ساکسونی میگفتند یعنی حکومت
هفتگانه طوائیف ساکن و اسامی آن بهفت حکومت و شرح آن اقرار
ذیل است

اول حکومت کنت که در سال چهارصد و پنجاه و پنج میلادی بمباشرت
بنجیت نامی از امراتشکیل یافت و در ناحیه کنت حالیه این حکومت
برقرار بود تا در سئنه شصت و شانزده میلادی در زمان حکمرانی آدوالد
و جزیره حکومت مرسی کشت

ثانی حکومت سوسکس که در سال چهارصد و نود میلادی اوئیللا نام که از
روساء بود از تشکیل داد و خانواده اوئیللا در نواحی سوتری و سوسکس حکم
میکردند اما حکام آنها کمنام و مجهول الحال مانده اسم ورسی از ایشان در
تواریخ نیست بهنقد معلومست که سوسکس در اواخر مائه هشتم عیسوی
منقرض و جزیره سلطنت وین سکس شده است

ثالث حکومت اس سکس است که در سال پانصد و سی میلادی
ارکن دن نام او را ترتیب داده و ایالت اس سکس و میدل سکس
جزیره انگل حکومت و پای تخت آن شهر لندن بوده اسامی حکمرانان اس سکس
نیز مثل حکام سوسکس غیر معروفست این حکومت هم در مائه هشتم عیسوی
زوال یافته و جزیره حکومت مرسی گردیده است

رابع حکومت است آنکلی بوده که او فانی از امراء تیس نموده
ایالات کامبرج و ساوث فلک و نرث فلک جزو این حکومت
بوده و آناس نام آخر حکمران این ناحیه تا سال ششصد و پنجاه و پنج
میلادی حکمرانی داشته بعد این حکومت نیز بهم خورده جزو حکومت
مرسی گشت

خاص حکومت ویس سکس بود که در پانصد و نوزده میلادی سر دیک
نامی آنرا برقرار ساخت و این حکومت نواحی هامب و ویت ویت
و یورک را شامل بود و در سال شصت و یک هجری سانت و نانی
در این ناحیه حکمرانی داشت و اکبرت که آخرین پادشاه حکومتی این
ایالات بود در سال ششصد و پست و هشت میلادی بر هفت
حکومت استیلا یافته آنها را سلطنت واحده کرد

سادس حکومت نرث هامبرلند که در سال پانصد و چهل و هفت میلادی
ایدا نام بنایس آن پرداخت و اسکند و نرث هامبرلند و مرسی را
این حکومت حاوی بود و در سال شصت و یک هجری الفرید نامی در آن
ناحیت حکومت داشت

سابع حکومت مرسی بود که یکی از امراء موسوم به کریدر در سال پانصد
و هشتاد و پنج میلادی تشکیل آن اقدام نمود و ایالات لانکشر جزو این حکومت

میبود و در سال شصت و یک هجری ایتبار نامی در این ناحیه حکمرانی میکرد
اما جزیره ایرلند را در ماه ششم عیسوی دانمارکی با تصرف کرده تا ماه
دوازدهم در آن بطور ملوک الطوائف حکومت میکرد و انگلیسها که
در ماه نهم دستی بر روی این جزیره انداختند تا در سال هزار و صد و
چهل میلادی که او ان سلطنت هانری دوم بود در ایرلند بدستی
مستقل گردیدند

(فرانسه)

در این سال شصت و یک هجری مملکت فرانسه را وضع مرتب و منظمی نبوده
تا عهد شارلمان ممالک فرانسه و آلمان و ایتالیا و هولاند و اسپانیا
حالیه مسکن و مادی طوائف حشیه یا نیم حشی المان و ژرمن و آوا
و بلغار و هون و واندال و کوت و ویسکوت و کول و فرانک و لوبا
و غیره بود و آن نواحی بعد از سلطنت شارلمان از هم تفکیک و تاراج حقیقی
آن طوائف از هم جدا و متماز گردیدند و ملک ما همان وضعی را که مملکت
فرانسه در سال شصت و یک هجری داشته بینکاریم با مقدمه که ارباب
ایضاح مطالب است بنابراین گوئیم بعد از جنگهای زیاد طایفه فرانک
در فرانسه جای گرفتند و بدلات کلوویس که پادشاه آنها بود در سال چهار
صد و نود و شش میلادی قبول دین عیسوی نمودند و بدین واسطه بر سایر طوایف

غالب آمده ممالک کوت و ویکوت را متصرف شدند بعد از فوت
کلوویس در سال پانصد و یازده چهار نفر پسر او مملکت پدر را چهار قسمت
نمودند یکی از آن چهار پسر که شیلد بر نام داشت پادشاه پاریس شد و سیما
غربی فرانسه را که عبارت از ایالت پواتیه و سن و بر دو باشد تصرف
نمود و پسر دیگرش کلتیر سواسون و لیتر و سایر بلاد جنوبی فرانسه را متصرف
کرد و کلو و دو میر پسر سیم کلوویس شهر ارلنای و ایالت برک و سایر ممالک
مشرق مایل بجنوب را مالک شد تیری پسر چهارم ایالت کا هرون
و سایر محال واقع در شمال شرقی را صاحب آمد چون در سال پانصد و
و چهار میلادی کلو و دو میر در جنگ بوریکنیا مقتول شد برادرش کلو تر
مملکت او را با شیلد بر قسمت نمود بعد از آن میان برادر و برادرزاده جنگ
در گرفت و پس از زود و خور بسیار در سال پانصد و پنجاه و هشت میلادی
کلو تر بر همه غالب آمد و تمامی مملکت فرانسه را در تحت حکمرانی خود در آورد
و در سال پانصد و شصت و یک درگذشت و چهار پسر از او ماند و با زین
چهار پسر حکم قرعه مملکت فرانسه را چهار قسمت کردند ایالت سواسون و
شیلپرک شد و ناحیه اوسترازی که قسمت مشرقیست بپسر بر رسید و ایالت
بوریکنیا بختران و پاریس بکاریر افتاد و کاریر در پانصد و شصت و هفت
میلادی درگذشت چون فرزندی نداشت مملکتش را سه برادر دیگر قسمت کردند

کتران که حکمران ارلنای بود کاه بحالت صلح و کاه در جنگهای فاتحانمی
گذرانید تا در سال پانصد و نود و سه زندگانی را بسر رسانید و بنا بر وصیت او
برادرزاده اش شیلد بر حکمران ارلنای و مالک نصف ممالک فرانسه
گشت و شیلد بر پسر بزرگتر حکمران اوسترازی بود که پدرش را در سال پانصد
و هفتاد و پنج میلادی امانی من گشته بودند و در حمایت عمش کتران بر نشست
و بعد از آنکه نصف ممالک فرانسه او را شد فرد کند نام که زنی فاحشه محبوبه
عم وی شیلپرک بود او را مسموم نمود و شیلپرک که باغواهی همان فاحشه
روزی هزار خلاف مرتکب میشد آخر الامر در سال پانصد و هشتاد و چهار
میلادی بدست مظلومی یا با اقدام فاسقی از مهرورزان فرود کند مقتول
گردید و پسرش کلو تر دوم که از بطن آن فاحشه بوجود آمده بود در چهارهنگی
در تحت حمایت مادر بخت پدر نشست و رفته رفته تمامی فرانسه را بحیطه
تصرف در آورد و در سال ششصد و هشت میلادی درگذشت و مملکت
فرانسه بنیامین دو پسرش و اکبر و کاریر قسمت شد اما بعد از زمانی کاریر مرد
و پسرش شیلپرک دوم را عمش و اکبر گشت و تمامی مملکت را ضبط کرد
و او هم چون فوت شد ممالک فرانسه را دو پسرش سیر بر و کلو وینست
کردند ولی سیر بر زودی درگذشت و مملکت او نیز بکلوویس رسید و
کلوویس هم دو ماه بعد از فوت برادر در سال ششصد و پنجاه و پنج

میلادی بدرو زندگانی گفت و او سه پسر داشت کلو ترسیم شیلدر یک دوم
و تیری کلو ترسیم پادشاه نستری یعنی ناحیه مغربی کردید و مملکت او از طرف
مغرب محدود بود و محیط آتلانتیک و از جنوب برو دخانه لوار و از شرق
بشهرنانت و شهرنس و از شمال برو دخانه من و آن ناحیه ایالت نرمانی
و بریتانی حالیه فرانسه میباشد و شیلدر یک دوم پادشاهی استرازی یعنی
مشرقی که مملکت متس باشد یافت و قلمرو او محدود بود از طرف مشرق برو
خانه رن و از مغرب بسلسله جبال وژ که دور دخانه منزل و مرز مملکت
میکند و یک قسمت عمده بلژیک حالیه داخل در مملکت بود
و از این دو پادشاه آنکه سال عمرش بیشتر بود نهایت چهار پنج سال و
تیری که پسر سیم کلو وین بود هنوز در قداق و کا هواره میزیست بنابراین
همام و امور ملکی بدست اتابیک هانی بود که آنها را مرد و پاله میامیدند
کلو ترسیم بعد از پانزده سالگی چهار سال حکومت نمود و در نوزده سالگی در
سنه شصده و هفتاد میلادی وفات کرد و در زمان حیات اتابیکی دو
موسوم به ابران که معتقد سلطنت مشروطه بود و از سلطنت مستقله خاصه
مملکت پزاری داشت و میخواست امرا و اعیان او استرازی را محمل و نابود
سازد اما شخصاً ظالم و غدار بود خلاصه این شخص بعد از کلو ترسید و داشت تیری
بجای او جلوس و بلکه مصمم بود که بزور سلاح این مقصود را مجری دارد اما

از آنجا که مردم از تعدی او ستوه آمده بودند و شیلدر یک هم وعده و پناه
بامراء و اعیان مملکت میداد تیری بجای کلو ترسید پرفه نشد و شیلدر یک
سلطنت نستری نایل گردید و سنت لری که یکی از مقتدین بود و وزارت
شیلدر یک منصوب شد و این پادشاه به استرازی آمده تیری سیم و پیر
او ابران ظالم را بگرفت و در دیری مجوس ساخت و عطا لباس و
بانها پوشانید اما بعد از تصرف شدن استرازی شیلدر یک برخلاف
وزیر عاقل خود بود و عهدی که بامراء و اعیان مملکت کرده بود وفا نمود و لهذا
جمعی با او دشمن شده و روزی او را در شکارگاهی بچنگ آورده کشتند
در شصده و هشتاد و سه میلادی بود چون این واقعه به ابران رسید فوراً تیری
سیم را از دیرو لباس رهبانی پروان آورده بخت سلطنت نشاند و کار
وزارت را خود متعلق گردید و از آنها که سبب عزل و حبس او گردیده بودند
کشید و ظلم را چون از حد گذرانید امرای او استرازی بچنگ آمده و اکبر و
پسر شیر را که در زند فزاری و متواری بود طلبیدند که پادشاهی اختیار کنند
اما قبل از جلوس شخصی او را بقتل رسانید ناچار امرای او استرازی رسم
سلطنت را منسوخ داشته از برای حکومت دویس جمهوری انتخاب
کردند و آن دویس پین و مارتن نام داشتند و پین پسر آنستری و پیر شارل
مارتل است خلاصه این دویس در محل موسوم به کلفاء که حالا شهر لائون است آنجا

با ابران و تیری پادشاه نسطری مصاف داده شکست خوردند و قشون ابران
بسیاری از لشکر او سترازی را بجست مارتن بشهر لادن کرخت و پین با سترازی
فرار کرد و ابران بفرانسه باز گشت مارتن را احضار کرد که حضور او شفا با تیری
گفتگو و مصاحبه نماید و ناموری که با حضار مارتن رفته بود محض طمأنینه و پنا
او بصدوقی که اشیاء مقدسه بشکند اشد قسم خورد نهایت حیل که کرد این بود
که پیش از وقت گفت آن اشیاء را از صندوق پروت آوردند مارتن بدین
وضع فریب خورده نزد پادشاه آمد و بجای بستن عهد با هم ابران خود مقتول شد
بعد از این غدر ابران سنت لژ را که پیش از این وزیر شیلدریک بود نیز
بناحق بجست آماجند روزی که گذشت او بهم بسزای خود رسید و هرمان فرج
نامی او را بدیار عدم فرستاد و قاتل کرخیه نزد پین رفت و این وقایع
که در آخر ذکر شد همه در سنه شص و شتا میلادی مطابق سال شصت
و یکم حبسری واقع شده است

(آلمان)

در این سال شصت و یکم و سنوات قبل و بعد بلکه از وقتیکه تاریخ خبر میدهد
مملکت آلمان تابع دولت فرانک بوده چه از زمان داکبر اول سرسلطه
خانواده سلاطین فرانک موسوم بمرورین که در سال چهارصد و میت
هفت میلادی استقلال یافتند تا ظهور اقدار سلطه کارل و فرین که ابتدا

استقلال آنها از سال هشتصد و پنجاه و دو میلادی بوده معین است که سلاطین
فرانسه گاهی منفرداً و استقلال و زمانی بمعاضدت و وساطت اقوام و بنی اعمام
و وزیر استقل در آلمان نیز سلطنت داشته اند و گاه هم دو کما و گتهای و بارها
و شوالیه ها که عبارت از ولایه و حکام و ایل سیکی با و سرحد دار با و بزرگان طوا
بودند در نقاط مختلفه دم از خود سری میزدند و ابواب جنگ و جدل را میگرد
اما اسما در تحت سلطنت پادشاه مرورین بودند و شارلمان معروف پادشاه
تمامی فرانک که معاصر هرون الرشید خلیفه عباسی بود تمام آنها را منقاد
میطیع سلطنت خود کرد و بعد از شارلمان آلمان منقسم شد به ایالات تورن
سواب باویر اطریش ساکس و قبایل وحشی صقلاب و آوا
و مراوی و بهم در شرقی این مملکت تارود و انوب جای داشتند
پوشیده نباشد که آلمان و آلمان و آلمان را یکت معنی است و این هر سه کلمه
مرکب است از آل که افاده معنی جمعی میکند و از مان و ما که بمعنی مردم است
و مرکباً مفهوم آن مردان است و کنایه از مردمان جنگی میباشد و آلمان را
ژرمن و کرمن هم میگویند و ژر و کر بمعنی جنگ و من بمعنی مردم است یعنی مردمان
جنگی و در سوافن ایام هم این مملکت ژرمنی یا کرمنی بوده است

(روس)

در این سال شصت و یکم طایفه خزر در ممالکی که حالا با اسم روس موسوم است

استیلا و حکمرانی داشتند و آنوقت اسم روس در میان نبود و این هم در مانده
 یازدهم یاد و از دهم عیسوی بمالک روس داده شده و بعضی را عقیده است
 که کلمه روس از روسن لارن که اسم یکی از ایالات سود بوده مشتق شده بر
 گویند اشتقاق روس از روسیا باشد و روسا کسی بوده است که پرو
 بایالت کورشلهاف داده اند در هر حال تائید یازدهم و دوازدهم عیسوی
 در آن مالک نه حکومت مستقلی وجود داشت و نه ملت متمنی ساکن بود و
 شرح طوایف ساکنه در آن فواحی از اینقرار است از سکنه این مملکت اول
 طایفه که ساخته شده قوم سیت میباشد و آنها در ممالک واقع فیما بین دیکا
 بالتیک و خزر و بحر اسود سکنی داشتند یک شعبه از قوم سیت هم که معروف
 بسارماتی بودند در اروپای روس در اراضی واقع فیما بین رود ویستول و کوه
 اوال و دریای خزر و بالتیک جای گرفته بودند و قبایل روکولان و کری
 و اکاتیرس و پیپومولک و موت و غیره از این شعبه اند طایفه اسلاو که
 قبیل از قبایل هند و کرمن شدند و هیچ نسبت و خویشی میان آنها و طوایف
 سیت و سارماتی نبوده در میان سیتها یعنی در اراضی واقع فیما بین رود وینا
 اوال و ولکابادیه پیمانی میکردند و قبیل از اسلاو سلسله داند میباشد که بایلی اند
 و خروا تها یا کرواسها از آن سلسله اند
 سلاسل مطوره در فوق تائید چهارم عیسوی با یکدیگر مشغول جنگ و جدل بودند

و کاهی متار که و صلح مینمودند زمانی این غالب و ادانی آن مغلوب مباحث
 اسلاو با برتنامی قبایل غلبه کردند اما طایفه از کرمن یا ژرمن که در حوالی مصربود
 ویستول بودند با اسلاو باز دو خورد و می نمودند و آخر الامر بر آنها فائق شده
 سلطنت کوت را تشکیل دادند و از رود دانوب عبور کرده حکومت بسفر
 مقهور ساخته تا فواحی اناتولی و آسیای صغیر را زده در آنواحی منتشر شدند لیکن
 قوم هون که از انالی قدیمه شمال شرقی چین و از جنس مغول بودند و از ساحل
 شرقی رود ولگا شوکت و اقتدار کوتهار اتماناشا مینمودند طغیان کرده بنای مخا
 باکو تها که داشتند و بعد از جنگهای سخت دولت کوت را مضحل و تمام
 ممالک اروپای روس را متصرف شدند و باز باین فتوحات اکتفا نکردند
 از رود دانوب عبور نموده بقسطنطنیه تحدید میکردند تا آنکه قیصر روم شرقی را
 راضی بدادن خراج نمودند و تیودوس قیصر روم شرقی ابتدا با طایفه هون جنگید
 که بلکه تخیل ننگ خراجگذاری نماید اما کاری از پیشرفت نرفته ناچار تخیل آن عا
 کردید

استیلا (آتی سردار) پادشاه هون بعد از فتوحات بسیار در اروپا چهارصد
 و پنجاه و سه میلادی در گذشت و بعد از او سه پسر او ممالک مفتوحه پدر را سه
 حکومت موسوم به کپیت و کوت و آوار قسمت کردند و فرزند
 این سه پسر بعدا باز ممالک پدران خود را تقسیم نموده این دولت عظیمه

قطعه قطعه و منحل و منحل گردید اما شاهزاده از آنها که بچک نام داشت حکومت
 یونکاری را در مجارستان تشکیل داد و شاهزاده دیگر موسوم به ارنانک جمع گیری
 از یونهارا برداشته با سیامعاودت نمود و جماعت دیگر از این طایفه که در
 اراضی واقع بامین رود دن و دانوب و دریای سیاه منتشر بودند یکی از
 شاهزادگان خود را با اسم یونیکار پادشاهی برداشت و بعضی نیز جمع شده سه
 حکومت کوچک که موسوم به سیداریت و کوتریکور و او تور کور بود بایک
 حکومت بزرگ خازار یا خزر را تشکیل دادند اما بی سه حکومت صغیره در وسط
 ممالک اروپائی روس کنی داشتند و حکومت خزر حاوی اراضی و قعه
 بامین رود و خانهای پروت و دولکا و دریای خزر بود و حکومت های ثلثه صغیره
 تبعیت حکومت خزر داشتند و چون حکومت آوار رقیب آنها بود جنگها
 کردند تا آنرا منقرض ساختند و ممالک آنها را متصرف شدند و شهر خازار را
 در ایالت خیرسون (کرسن) نزدیک شبه جزیره قرم بنا کردند و این طایفه
 تا اسلام بول میا خشد و اغلب بر یونانیها غالب میشدند و قیصر مارا
 خراج گذار خود می نمودند و گاهی مغلوب آنها میگردیدند تا بعد از چندی
 حکومت خزر با قیصر رومیتة صغری یعنی پادشاهان قسطنطنیه رابطه دوستی
 و یگانگی به برسانید و بنای مودت دائمی را گذاشته از جنگ و جدل
 درگذشتند بلکه با اتفاق بهرا کلیوس (هرقل) بدولت ایران علان جنگ

نمودند و روستن ثانی هم بعد از خلع ملتی بجای حکومت خزر شد و طایفه خزر
 طوری بوحشگری و همسایه آزاری معروف بودند که امپراطورهای قسطنطنیه
 مقصرین را به خیرسون میفرستادند مثل اینکه دولت روس حالا بحرین را به
 سیمبری میفرستد و از همین راه بود که در سال ششصد و پنجاه و پنج میلادی
 کنشان اول قیصر قسطنطنیه مارتین اول پاپ رم را مغلول و پایده بخیرسون
 فرستاد و از فرط رنج مارتین در آنجا هلاک شد خلاصه حکومت خزر متقبل بود
 تا در سال ششصد و شصت و دو میلادی خانواده رودریک از آن منحل سا
 (جزایرا اسکاذینا)

دانمارک سود نروژ

در این سال شصت و یکم ردلف کراف پادشاه دانمارک و سود و نروژ شد
 و اما دخودگشته شد پوشیده نباشد که اول پادشاه دانمارک شخصی بود موسوم
 به دان نیکلای که در سال دویست و هفتاد میلادی در این مملکت بانهایت
 استقلال سلطنت داشته و لفظ دانمارک از اسم او مشتق شده است
 در سنه پانصد و نود و چهار و دو نفر که یکی هلر و دیگری رونام داشت مملکت
 دانمارک را قسمت نمودند و در آنوقت زنی حکمران سود بود و هلر لشکر بود
 کشید و این مملکت را بگرفت و وزیر که حکمرانی میکرد اسیر نمود و او را عطا متصرف
 شد و از او ردلف کراف بوجود آمد و جوانی شد بلند قامت و قوی جثه

و بابت پیر و حکومت مثلثه ممالک دانمارک و نروژ و سودر اسلنت واحد
 کرد و این همانست که کتیم در سال شصت و یک هجری بدست دامادش مقبول
 گردید و بعد از او باز مملکت دو چارلی نظمی شد تا در مقصدوسی پنج میلادی
 ایوانامی بنظم آن پرداخت امانی جزایر اسکاذینا و معروف بزشت من
 بوده اند یعنی مردم شمالی و دین آنها دین اودن بوده و آلمانها اودن را
 وودن میگویند بقیه امانی اسکاذینا و اودن نسبت به نامی اربابان
 سمت ابوت داشته و لقبش الفاد که معنی آن پدر همه است بوده معتمد
 و مجادله را او تقدیر میکرد در قصر و لها لایا و الهولی که در آسمانست جای داشت
 ارواح عشاق و مردمان رشید پس از انتقال از این عالم در قصر و ماوی
 مینمودند تا پنج سلاطین و اساطیر و معجزات عشاق و ربایند و دل معشوق
 او بود و با عقدا و مورخین و اساطیر تحقیق اودن اسم رئیس طایفه ایست از
 طوایف آسیا که تابعین خود را بملکت اسکاذینا و دلالت نموده و بشاد
 سال قبل از میلاد مسیح باین ساحت آورده مجتمه اودن را همیشه سوار میشد
 و بهشت پای برای اسب و قرار میدادند و نیزه در دست آن مجتمه داده با
 دو کلانگ که در دو شانه او علامت جوایس او بود و امانی اسکاذینا و دین سحرا
 قبول نکردند تا سال شصت و پست شش میلادی و آنوقت هم اولاد
 اودن در گوشه و کنار مردم را بدین قدیم میخواندند و همیشه حکومتها بملکت

مجزا و موضع ریاست شیخ الشانجی اعراب بوده است

(مجارستان و خرو اتان)

در این سال شصت و یکم سامون نامی در مجارستان و خرو اتان سلطنت
 داشت و اصلا از طایفه فرانک بود و پیش از سامون در این مملکت
 طوایف هون و اسلاوون و بلغار سکنی داشتند در سال شصت و پنج
 میلادی میان این طوایف و طایفه آوار جنگ در گرفت مقارن اینحال
 سامون مذکور بملکت آنها رفت و قصد او تجارت بود اما در جنگ با آنها
 همراهی نمود و شجاعت و مردانگی زیاد از او بطور رسید و او را بارها منهرم
 ساخت امانی این دو مملکت در اراء خدمات لایقه او ویرا پادشاهی خود
 انتخاب کردند و سی و پنج سال در آن مملکت سلطنت نمود

(بلغارستان)

در این سال شصت و یکم اسپاروک اول هر سکن و بنه و ناحیه بلغاریا
 حالیه را تصرف نموده مملکت با قدرت بلغارستان را تشکیل داد و وضع
 آنکه در سال شصت و سی و پنج میلادی ایل یگی بلغار موسوم بکورات بخت
 خوانین ترک خارج شده در کنار دریای آزف وضع سلطنتی برای خود مرتب
 ساخت و چون در گذشت فرزندان او مملکت پدر را قسمت کردند و اولاد
 که ارشد اولاد بود در ساحل رودخانه دن ماند و پسر دوم موسوم بکتران

آنطرف رودخانه مذکور را متصرف گشت پس سیم اسپاروک چنانکه ذکر شد
ترقیب سلطنت بلغارستان داد و در ساحل رودخانه دنی استرودانوب
جای گرفت پس چهارم مجارستان و خرواتسان را مالک شد پس پنجم
با پنجهزار مرد جنگی بطرف ایتالیا رفت خلاصه چون اسپاروک را شکی
حاصل گشت با امپراطورهای قسطنطنیه در انداخت و سکنه قدیم بلغار
که طایفه اسلاو بودند بخاک روس فرار کردند و ملت روس از این
فراریان وجود یافته

(رومانیا)

افلاق بغداد

در این سال شصت و یکم این دو مملکت موسوم بداجیا و آسیا بودند و در
پنجاه و نه هجری تا شصت و دو طایفه بلغار از سواحل رود و الکا بطور هجوم وارد
این مملکت شدند و مالی علاوه بر اینکه بجاگیری آنها پرداخته در کمال خوبی
آنها را پذیرفتند و قریب دوست سال طایفه بلغار در ساحل رود
دانوب با تسلط تمام حکمرانی داشتند

(پرتوغال)

در این سال شصت و یکم طایفه ویکوت (ویزی کت) در مملکت پرتوغال
تسلط و حکمرانی داشتند و در این وقت این ممالک موسوم بلوزیتانی بودند

پیش از طایفه ویکوت طایفه سیوکی یکی از طوایف ژرمن باشند در
این نواحی سکنی داشتند و غالباً تابع ملوک اسپانیا بودند چند سالی قبل
از هجرت لوویژل رئیس طایفه ویکوت بر طایفه سیوغاللب آمد
و بر این ساحت تسلط کردید و طایفه ویکوت با آنکه عیسوی بودند پیروی
مذهب آریوس نمیدادند

(اسپانیا)

در این سال شصت و یکم دامبانا می از پادشاهان طایفه ویکوت دین
مملکت سلطنت داشت جلوس دامبا در سال شصت و نه قتل
و دو میلادی بود و تا آخر شصت و شش سلطنت نمود و در آخر سال مذکور
ارویژ نامی از خواص وی او را خلع کرد و سر او را تراشید و بعد بر طبقه
آریانی فرستاده داخل در رهبانان نمود و قتی که میخواست سر او را بر
دوانی در غذا بخورد او داد که مدبوش شد

اما طریقه آرمانی مذهبی بود که آریوس نامی از رؤساء روحانی عیسوی در سکنیه
مصر ایجاد کرده و آریوس حضرت عیسی را خدا بلکه پیغمبر هم نمیدانست
و آن حواریین بطریس و پادلوس را از عیسی علیه السلام بزرگتر میدانست
این بود که رؤسای آرمین او را تکفیر کرده و کفر او را بپادشاه عرضه داشته
پادشاه او را جلای وطن داد خلاصه در او آخر سلطنت دامبا بود که عمار

افریقا با سفین جنگی بساحل اسپانیا آمد میخواست بغارت پردازند و
این اول ورود سفین اسلام بان سواحل بود و امپا چون واقعه را شنید
باقشون بجنگ اعراب رفت و بعد از مقاتله شدید و دیرت و هتاه
و دوفروندگشتی آنها را غرق نمود در این قتال سردار قشون اعراب عقبه
این نافع قهری بود که قبایل مور را که از امانی البحر اریو مرکش بود داخل
در دین اسلام نمود

(رویتہ الکبری)

در این سال شصت و یکم پاپ نرس طایفه کاتولیک در رم اکاتون معروف
بود و این پاپ شصت و یکم است و در همین سال مجلس شورای مذہبی
در اسلامبول منعقد گردید و پاپ پیروان مذہب مونوتولیت را
طعون خواند و سرقه مونوتولیت را عقیده اینکه حضرت عیسی علیه السلام
طبیعت واحد داشته و آن طبیعت خدائی بوده و عقل واحد داشته
و آن اراده خدائی بوده و بنابر این عقیده تکمیل عالم انسانی حضرت عیسی
رو نموده اند و بزعم آنها حضرت عیسی انسان کامل نبوده و اعتقاد سایر
عیسویها نیست که حضرت عیسی خدا بوده و با وجود خدائی قبول طبیعت
انسانی نموده و در عالم انسانی نیز او را کامل دانسته اند و مونوتولیت که نسبت
از دو لفظ یونانی که مونو بمعنی وحدت و تولیت بمعنی اراده باشد و مونو

مذہب مونوتولیت سرشویوس خلیفہ اسلامبول بوده و ہرا کلیسای قصر
از او حمایت مینمود

و ہم در این سال شصت و یکم اکاتون پاپ درگذشت و لئون دوم بجای
او نشست و ہم در این سال شصت و یکم طاعون شدیدی در رم و بعضی از بلاد
ایطالیا بروز کرد و ہمین ناخوشی سبب فوت پاپ گردید چه خود از مبتلا
شدگان این مرض مراقبت داشت خلاصہ پاپ و جمع کشیری را در این سال
طاعون ہلاک کرد و در او اسطابستان ہمین سال رعد و برق در حوالی
شہر رم بسیار ارا بود نمود و طغیان آبہا نیز خرابی زیاد باین شہر وارد آورد

(ایطالیا)

در این سال شصت و یکم تمامی ممالک ایطالیا بدو قسمت منقسم بود قسمت غربی
که آنرا ایطالیای غربی و ایطالیای وحشی نیز مینامیدند قسمت شرقی که بایطالیا
متحدہ معروف بود ایطالیای شرقی که عبارت از شہر رم و سیسیل و ناپل
و فلورنس و غیرہ بود تبعیت ہر طورہای قسطنطنیہ را داشت و از جانب
اتحادلات بعنوان اگر از آن شہر رم فرستاده میشد و در ایطالیای شرقی حکومت
میکردند و ایطالیای غربی کہ عبارت از فریبول و تورن و پاری و تسکان
و میلان بود بہلبار دہا افتاده و طایفہ ہلبار دہا اصلا از امانی اسکاندیناوی
پیا شد و وجہ اینکه باین اسم موسوم شدہ اند یا نیست کہ ریشہای دراز دارند

چه لنگت یعنی دراز است و بارب یعنی ریش و لنگت بارب و تلفظ
و استعمال لمبار داشته و ظاهر این صحیح باشد چه بارب یعنی زلفی است
در هر حال طایفه لمبار و تازمان سلطنت شارلمان ریشهای خود را بلند نگاه
میداشته اند و پادشاه لمبار در این سال شصت و یکم پرت هارت
بود که در قسمت غربی ایتالیا حکومت مینمود و پدر او که آری برت نام
داشت چون در شصت و شصت و یک میلادی در گذشت مملکتش
میان دو پسرش قسمت شد اما قسمت پرت هارت را که میوالد غاصب
سلطنت غصب نمود و پرت هارت را بفرانسه روانید در شصت و شصت
و هشتاد و یک غاصب ببرد و پرت هارت از فرانسه بازگشت سلطنت
موروثی خود را متصرف شد و شهر میلان پایتخت قرار داد و پانزده سال
سلطنت کرد که در نیل شاعر معروف فرانسه منظومه مخصوص در حق او دارد

(رومیه اصغری)

در این سال شصت و یکم قسطنطین چهارم قیصر رومیه اصغری بود و میتوان گفت
قیصره این مملکت در آن اوان بر تمام سلاطین اروپا و آسیا و افریقا مقدم
و دارای رتبه شاهنشاهی بوده اند و سلطنت آنها را امپراطوری شرقی و
یونان و پزانتین و امپراطوری قسطنطنیه و امپراطوری بازا پسیر میکشته اند و باز
آپسیر یعنی مملکت سفلی چه از طرف مقابل امپراطوری علیا که امپراطوری

و در میان که از این زمان

رومیه الکبری باشد قرار داده بودند و پایتخت این سلطنت و دولت
شهر قسطنطنیه که اسلامبول حالیه باشد بوده و مقصود از روم در کینه الم
غلبت الروم همین رومیه اصغری میباشد و برای توضیح بعضی وقایع که
از نگارش آن کزینست وضع تشکیل این دولت و شمه از تواریخ آنرا بطور
ایجاز و اختصار ذکر مینمایم تا مقصود چنانکه باید حاصل آید بنا بر این گوئیم امپرا
رومیه الکبری که پایتخت آن شهر رم واقع در ایتالیا بود قبل از قسطنطین تغییر بنا
مثل ریاست جمهوری ایلمان یا شپیه سلطنت مشروطه بود اگر چه امپراطور
کاهی حسب الوراثة پادشاهی نایل میشدند اما اغلب این مقام منبع سرور
برو شمشیر یا انتخاب مجلس اعیان دارا میکرد و بدین چنانکه بعد از دیو لکتیون
امپراطوری فیما بین کارلو کتانس قسمت شد بلا دیونان و تمامی اقطاع
شرقی بکار رسید و سایر اقطاع که فزینک حالیه باشد قسمت کتانس شد
و چون او در گذشت پسرش قسطنطین که معروف و ملقب بقسطنطین کبریا
مالک ممالک پدر کرد و او در سال دویست و هشتاد و چهار میلادی
از بطن زنی هلن نام که مذہب عیسوی داشت متولد شده و شهرنایک شهر
به بوغاز دار دانیل و حالا معروف به آتالردن کزی و در ساحل اروپا و است
مسطط از آنس قسطنطین کبریا بود و در سال سیصد و شش میلادی بجای پدر
جلوس نمود و بعد از نظم مملکت و ترتیب قشون برفع طایفه کل پرداخت

خط حصار را معین کرد و با سخن آن پرداخت و تاریخ بنای این شهر در سال سید
و پست پنج میلادی است و در حقیقت قطنیه در اندک زمانی مثل شهر رم
بزرگ و آباد گشت و چند سالی نگذشت که بواسطه نزدیکی یونان زبان و عادات
و رسوم این مملکت در قطنیه معمول شد و زبان لاتین که رومیها آن تکلم میکرد
مترک کرد و پس قیصره رومیتة الصغری که اصلا رومن و لاتین بودند بعد از
چندی یونانی شدند با بجمه قطنین در سال سید و سی پنج میلادی مضمیم
که با دولت ایران جنگ کند چون ضعفی در بنیه و حالت خود مشاهده نمود و
آبهای معدنی بروی رفت و در آنجا در گذشت عسرا و شصت و چهار سال
و مدت سلطنتش سی سال و دو ماه بود

قطنین در زمان حیات خود مقرر کرده بود که هر مملکتی از ممالک او ملک
فلان شاهزاده باشد و هنگام فوت او پسر و پیش کنش دوم که حسب
المقرر بایستی تخت امپراطوری بلاد شرقیه جلوس نماید در اطرش غلی باد و برادر
که قطنین (کنشانتین) دوم و کنستان باشد جمع شده ممالک و نیغیه را
قسمت کردند ممالک کل و انگلیس و اسپانیا بولد ارشد که قطنین (کنشانتین)
بود رسید پسر دوم که بهمن کنش بود امپراطوری شرق و یونان یا
پسریم که کنستان باشد پادشاه روم و ایتالیا و افریقا و قسمتی از مجاریستان
و افلاق و بغداد کردید و بعد از این تقسیم کنش امپراطور شرق و یونان

بموجب فرات شتافت و با شاپور و ذوالکثاف که بطرف ارفش
حمله آورده بود بجنگ پرداخت و او را مغلوب ساخت و ارفش را
نیز متصرف شد و در تمام مدت سلطنت که ابتدای آن از سال سید
وسی و هفت میلادی بود تا سید و شصت در کمال آسایش سلطنت
نمود اما در مغرب قطنین که راضی بقسمت خود نبود در سید و چهل میلادی
با ایتالیا حمله نمود اما مقصود خود را حاصل نکرد و هلاک شد و کنستان که
تمام بلاد مغرب را گرفته خود را امپراطور مغرب خواند و در سال سید و پنجاه
میلادی بدست یکی از سرداران کشته شد و آن سردار خود متقلد اعمال
سلطنتی گردید و المپی و هدیایان را از امپراطور شرق فرستاد و تکلیف کرد
که امپراطور خواهر خود را با وی بزمی دهد و او هم خواهر خود را در جاله جزاوت
امپراطور در آورد و مملکت را با تسویه قیمت کنند کنش امپراطور شرق
قبول نکرد و در ساحل رود را در اطرش حالیه با آن سردار مصاف داد
و پنجاه هزار نفر از طرفین کشته شدند و کنش تارم بتاخت ژولین که از
طرف کنش تارم عم خود سردار و والی مملکت کل بود عزم خود طیفان نمود
خلاصه در او اخر زندگانی امپراطور کنش تارم نظمی چندان در کار نبود اما او در
اوایل سید و شصت و یک میلادی در گذشت و سلطنت بر یونان
رسید و او دو سال سلطنت کرد اما در این مدت قلیل حوادث مهمه حادث

کردید بقیعه ژولین مذهب خاج پرستی امری نبود که باید مردم را بان
مکلف و مجبور نمود و بنا بر این رؤساء مذهب عیسوی از او رنجیده ملعون
و کافرش خواندند و از وقایع بزرگ آن ایام آنکه ژولین مالشگری جزا که
اعراب هم جزو آن بودند از قطنیه با حل فرات آمد تا با شاپور جنگ
کند و شهر طیسفون از بلاد ایران را که حصنی حصین داشت محاصره نمود اما
کاری آپیش نبرد و حصار را رها کرده با جمیعت زیاد داخل ایران شد فقط
آذوقه پست روز سه راه داشت و کمان میکرد از بلاد معمور و آباد میکزد
و انواع ارزاق برای او موجود است شاپور عمار با او مقابل نشد ولی راه
عبور روی را در داخله ایران از سکنه خالی ساخت و هر چه ارزاق در آن
راه بود بسوزانید امپراطور چون چند منزلی در داخله ایران طی کرد و بجای شهری
ری یا ماین ری و همدان رسید عمار که از عدم آذوقه دوچار سختی شد اندکگاه
سوارهای ایران از اطراف بر آنها تاختند امپراطور ناچار راه فرار
گرفت شاپور با فیلهایی که از هندوستان خواسته بود در رسیده امپراطور
تعاقب نمود در هر منزلی جمعی از قشون امپراطور کشته میشد عاقبت خود
نیز در منزلی قتل رسید و بعضی را عقیده اینکه از سردارهای خود امپراطور یکی
رنجی براورد بهر حال در خاک ایران هلاک شد و بقیه سیف لشکر روم بیدین
و جی مملکت خود رسیدند فوت ژولین در پست و ششم ماه شون سیصد

و شصت و سه میلادی اتفاق افتاد و چون دیویمدی تعیین نموده بود امراء
و سران سپاه ژوین نامی را که حاجب امپراطور بود با امپراطوری برداشته
چه از خانواده قطنین احدی در مشرق و مغرب وجود نداشت در این
مصاحبه سی ساله مابین ایران و روم منعقد گردید و در میان از حقوقی که در
ارمنستان و سواحل فرات داشتند چشم پوشیدند و شهر نصیبین را بگشاپو
و اکنداشتند سلطنت ژوین نیز دوامی نکرد و بعد از چند ماه امپراطوری در
سال سیصد و شصت و چهار میلادی بنا خوشی سکنه درگذشت و بعد از
و الانین را که نیز از امراء بود با امپراطوری انتخاب کردند و او هم در سال
سیصد و هشتاد و پنج در ساحل رود دانوب درگذشت و کراتین پسر بزرگ
او جای پدر نشست در زمان این امپراطور در قسطنطینیه عثم او در قطنیه بود
طایفه ویکوت از رود دانوب عبور کرده به سمت باسخان آمدند و بواسطه
نقاری که فیما بین رومیان و رؤسای قبایل وحشیه حاصل شده بود
جدال اشتعال یافته طایفه کوت قطنیه را محاصره نموده سواره طایفه
عرب که بحیر امپراطور بودند کوتهار را از اطراف قطنیه دور نمودند
کراتین امپراطور که در مغرب یعنی در روم بود نتوانست نامیرا بهت بجایی
ممالک مشرقی بقطنیه فرستاد و در این ایام زلزله های سخت بممالک
مشرقی امپراطور روم ضرر و خسارت کلی وارد آورد و جانشین ممالک

مشرقی خدمات بملکت و ملت نمود که او را امپراطور ممالک مشرق خوانند
و او طوائف وحشی کویت را بوعده و وعید و نوید و تهدید ایل نمود و در قشون
کشی از وجود آنها فواید عاید او کرد و پس از آن که تاتین امپراطور مغرب در
شهر لیون مقتول گشت و ما کسیم نامی که بر او عاصی شده بود تاج امپراطوری
مغرب را بر سر نهاد و نصیری نزد تنودس فرستاد و بعضی مطالب اظهار نمود
تنودس از در گرفتن جنگ داخلی تشویش نموده در سال سیصد و شصت
و سه عهده با ما کسیم بست بشرط اینکه والانتین دویم در ایتالیا و آفریقا
حکومت بماند تا چهار سال این معاهده برقرار بود بعد از آن ما کسیم به والانتین
حمله نمود تنودس چون این واقعه را شنید لشکری از قسطنطنیه بجهت کسیم
حرکت داد و او را منہزم ساخت و امپراطوری مغرب را ضمیمه امپراطوری
مشرق کرد و در هر دو ناحیه حکمرانی پرداخت عاقبت در سال سیصد و شصت
و پنج میلادی در شهر میلان درگذشت و حسب الوصیه و لدارشدن آرکا دیوس
امپراطور مشرق یعنی قسطنطنیه گشت و امپراطوری مغرب به پسر ویش
هونوریوس رسید آرکا دیوس چند سال در بی تسلطی بلکه بذلت سلطنت
کرد و در سال چهارصد و هشت و فات نمود تخت غیر مستقل خود را بر
پسر هفت ساله خویش میراث گذاشت و قبل از بدو و زنده گانی نه
یزدجرد اول پادشاه عجم نوشت و درخواست کرد که قیم طفل و باشد

یزدجرد این درخواست را قبول نمود و همین جهت تا آن طفل سلطنت میکرد
یزدجرد قشون بروم نکشید علاوه بر این از اثر نفوذ پادشاه ایران احدی
قدرت نداشت که در یونان سری بلند کند و فساد برپا نماید
طفلی که در حمایت پادشاه عجم در روم مشرقی سلطنت مینمود به تنودس موسوم
بود و خواهرش اکوتا که ترک دنیا کرده و ربانیت داشت بتکفل امور
امپراطور مشغول و با کمال تسلط با ستم طفل سلطنت مینمود لیکن از آنجا که نفوذ
پادشاه ایران حال را بر این منوال داشت میباید گفت ایران در روم
سلطنت میکرد هونوریوس برادر تنودس در مغرب سلطنت غیر مستقلی داشت
و غالب اوقات را بعیش میکرد و طوائف وحشی و اندال و غیره را
مسلط بودند و چون او فوت کرد پسرش والانتین سیم بجای او نشست
و در عهده والانتین سیم طوائف ترک موسوم بهون (هیاطله) بسر داری آستللا
یعنی آتلی سر دار از سواحل بحر خزر بطرف اروپا حرکت کردند و او را
بملکت مشرق حمله برده همداد شهر بزرگ از ساحل بحر اسود تا دریای ایتریا
قتل و نهب نمودند امپراطور مشرق تنودس برای آنکه ترکان حمله بای
تخت او ننمایند بمقتصد بزار شمال طلائع بانه داد و متقبل ادای خراج
سالیانه گردید و چندین دختر بکر که همه از نجبا بودند بار دوی آتلی سیر فرستاد
و در چهارصد و پست و هشت میلادی نسطوریوس کشیش بزرگ قسطنطنیه

ایجاد طریقه کرد برخلاف طریق و مذاهب معموله عیسوی و این اول اختلافی بود که در آئین عیسوی ظاهر شد و بعد ما سایر شعب را احداث کردند و چهارصد و پنجاه میلادی بنمودند و دوم از اسب افتاده هلاک شد و او پنجاه سال عمر داشت و چهل و دو سال سلطنت کرده بود و در این مدت دولت ایران بنا بر قوی که داده بود باروم جنگ نکرد خلاصه از بنودس جز نیک ختر که زوجه و الاتین سیم امپراطور مغرب بود فرزندی چون وجود نداشت خواهر بنودس که اکوتا نام او بود امپراطریس شده بجای وی جلوس نمود و این اول زنی است که تخت قیصره قطنیه بلطنت نشسته و اکوتا مارسن نام امپراطوری قبول کرد بشرط اینکه با او نزدیکی ننماید و چون چهار سال گذشت و امپراطریس و شوهرش در گذشت سلطنت سلسله بنودس قطنیه منقرض گردید و نوبت بخانواده اتراس رسید یعنی چون دیدند از نسل بنودس احدی در مشرق و مغرب نمانده مجلس سنای قطنیه مجبور تعیین امپراطوری گردید و لئون نام اتراسی که از صاحب منصبان پش قشون بود با امپراطوری اختیار نمود و این اول امپراطوریست که کشیش اعظم تاج بر سر او گذاشته و امپراطور مغرب را هم لئون تعیین کرد و امپراطور نامی را باین سمت نامور ایتالیا نمودند در سنه چهارصد و هشتاد و چهار میلادی لئون بر دو سلطنت بنواوده دخترى اولئون دویم که طفل بود دریا

روز تا جلداری طفل با شاره مادر تاج را از سر خود برداشت و بر فرق پدر خویش زنون نهاد اما لی قطنیه چون نیعل را ناشایسته دانسته و بان راضی نبودند شویش نمودند و باز لیکوس نامی را با امپراطوری برداشتند زنون بکوهستان آسیای صغیر فرار کرد و باز لیکوس دو سال سلطنت نمود چون معایب این امپراطوریش از زنون بود مردم پشیمان شدند در سنه چهارصد و هشتاد و شش مجدداً زنون را سلطنت دادند و بعد از آن امپراطوری برای مغرب معین شد قبائلی که در بلاد فرنگت سکنی داشتند مجبری شده هر یک برای خود رئیس معین نمودند و از آنجمله او ریک بود در اسپانیا و کلوریس در فرانسه و المان با بجمله زنون بعد از پانزده سال سلطنت در قطنیه بواسطه اوهان و افراط در شرب خمر در گذشت و اناستاس نام که یکی از حجاب پست بود چون آریادن امپراطریس میلی باو داشت بلطنت منتخب گردید و این در سال چهارصد و نود و یک میلادی بود و اناستاس چهل روز بعد از جلوس امپراطریس در جباله نکاح خود در آورد و حال آنکه زنی شصت ساله بود و پست و هفت سال در نهایت قدرت سلطنت نمود در زمان این امپراطور رومینا با دولت ایران و با اعراب چند جنگ کردند و پانصد و بیست و هشت میلادی برق اجل خرمین زندگانی اناستاس را بسوخت و آنجا

هشتاد و هشت سال از عمر او گذشته بود و فرزندى نداشت لهذا بخت
نام سردار قراول خاصه او را که از درجه پست شانی بسرداری رسیده بود
بسلطنت منتخب نمود و در شستن از صنعت علم و کتابت بقدرى بی بهره
بود که کلمه لثی را که حکم صحیح داشت و پیرا طورها در ذیل فرامین میشوشت
نیتوانست بنویسد این پیرا طور شصت و هفت ساله بود که در پانصد و
هچده میلادی جلوس نمود و در پانصد و پست و هفت درگذشت
و در شستن اول برادرزاده او بجای او منصوب شد و این یکی از پیرا طورها
بزرگ مشرق میباشد قباد پادشاه ساسانی بجهت میل مغرطی که پسر سیم خود و
انوشیروان داشت سفرا بقططنیه فرستاد و از پیرا طور خوشش نمود که این
پسر را فرزند خود خواند کیشهای عیسوی راضی نشدند و گفتند اگر پیرا طور
انوشیروان را فرزند خود خواند و انقلابی در دولت رود بکنت خسرو مدعی
سلطنت قططنیه شود چون قباد بانجهان رفت و دو سال از جلوس انوشیروان
گذشت جنگ فیما بین ایران و یونان در گرفت و این در سال پانصد
و سی و سه عیسوی بود و ذیل اینمنازعه وسعت یافته انوشیروان فلسطین
و انطاکیه را از تصرف روستن خارج ساخت و تا ساحل دریای خفید
(مدیرانه) بتاخت و برای تحویف پیرا طور پادشاه ایران در بحر ابض
استحمام نمود خلاصه جنگ ایران و یونان پست سال طول کشید

تا در شصت و پانصد و شصت و دو متار که پنجاه ساله فیما بین برقرار گردید و مقرر
شد که دولت ایران از ارمنستان و لازستان صرف نظر نماید و از
آنطرف سالی سی هزار سکه طلا از قططنیه بایران فرستاده شود و روستن بعد از
سی و هشت سال سلطنت در پانصد و شصت و پنج میلادی درگذشت
و فرزندى از او نماند که جای پدر گیرد لهذا چند نفر برادرزاده و بنی اعمام او را
سلطنت شدند و اینوضع اسباب فتنه و فساد بود و اجزای مجلس سنا یعنی
مجلس اعیان برای دفع شر در پانزدهم ماه نوامبر سال پانصد و شصت
و پنج شبانه بخانه روستن دویم رفته و او را از خواب بیدار کردند و بسلطنت
برداشتند در عهد این پیرا طور طایفه لمبار و بعلی که حالا در ایتالیا معروف
به لمباردی است حمله برده آنجا را متصرف شدند و متورخین آنزمان او را
سلطنت این پیرا طور را شوم دانسته اند چه ایتالیا و افریقیه دایماد
شورش بوده و زود و خور می نمودند و عساکر ایران با وجود معاهده از
حدود تخطی می کرده و ایالات بعیده و قریبه حتی پای تخت از تعدی حکام
در صدمه بودند و پیرا طور خود مردی خوش نیت بود اما علت مزاج او
از کار باز میداشت پسری جوان از او برد و فرزند او منحصر شد بیک دختر
و او را بزنی بناظر خود که با دو و ثر نام داشت و مقصود او این بود که با دو و ثر
و لیعهد نماید و اقوام نزدیک را از تخت و تاج دور کند و زوجه او پیرا طور

چون به تیر سربزنگ قراولان خاصه عاشق بود شوهر را مجبور نمود که تیر را بعهده نماید در سال پانصد و هشتاد و چهار ژوستین دوم پورت یعنی جنبه سلطنت به تیر پوشانید و خود از امپراطوری استعفا نمود بعد از فوت امپراطور امپراطور رومیان زن و جنه ای یقین داشت که تیر او را ترویج خواهد کرد ولی تیر با بغیل اقدام نمود و از وفات ژوستین تیر چهار سال سلطنت کرد و در سال پانصد و شصت و دو میلادی درگذشت و داماد او موریس که ولایت عهد داشت سلطنت نشست و پست سال سلطنت نمود

در عهد سلطنت تیر پاپای رم علاوه بر ریاست روحانی مکنوع حکومت ظاهر هم در رم و اطراف آن بهم رسانیدند و در زمان موریس امپراطور رومیان قسطنطیه که معروف بقیصره روم بودند بواسطه استقلال پاپا با امپراطور یونانیان سوء کردیدند و کتب قوانین و مراسلات رسمیه که بزبان لاتین بود یونانی شد و متورخین موریس را اول امپراطور یونان مینامند و از کارهای تیر که در این بود که مالیاتی که باید بایران بدیدند اهلناوشیروان با وجود کبر لشکر بقلعه دار کشیده آنجا را محاصره نمود و دارا بلده بود اما پنهان بزمین فرار کرد و از بلاد جزیره بشمار میآید و با غنای خرم و آبهای جاری دشته گیاه موسوم بجلب که اعراب خود را با آن خوشبو میکنند در نواحی دارا بدست میآید معمر دارا بن دارا بن قباد در این موضع بوده و در همین مکان با اسکندر کبیر ملاقات نمود

گشته شدن دارا اسکندر در جای اردوی او این شهر را بنا کرد و بنام او موسوم ساخت و شاعر این شهر را قصد کرده و گفته است که

دلعه قلمت لر جلی بن حمران و دارا

اصبری یا ر جل حتی یرزق الله حمارا

و حمزه اصفهانی گوید اکنون همانجا را دارا میکوبند خلاصه انوشیروان بعد از محاصره قلعه دارا را فتح کرد و طلائیه قشون ایران بنواحی شام تهاخت اما شکست فاحشی از لشکر یونان دید و انوشیروان سوار فیل شده فرار از فرا عبور نمود و ژوستین سردار عساکر یونان تا محاذی مداین براند و در برابر قصر انوشیروان اردو زد و انوشیروان از غصه جان بداد و قبل از تسلیم روح با اخلاف خود وصیت کرد تا انتقام این ننگ را از یونانیان بکشند و بعضی از متورخین در زمان این واقعه اختلاف کرده اند اما حق اینست که قوه مزبوره در زمان تیر واقع شده چه پادشاه معاصر موریس بر مرز بوده و هر مرز از او جلوس تا سه سال با کمال عدل پادشاهی میکرد بعد از آن متعلقین او را مغشوش کردند و این تغییر حال اسباب شورش حکام بلاد و بی نظمی لشکر یونان و قشون خاقان ترک بر نواحی ایران حمله و گشتند و بهرام چوپان اترک را از خاک ایران دور ساخت و خود را بر عساکر قیصر که در ساحل رود ارس اردو داشتند بزد یعنی از آنجا که مرد دلیری بود چون در کنار ارس

مقام نمود پس در قصر پیغام داد که پس فردا آماده کار و جهتی کارزار باش
و از دوش یکی را اختیار کن یا تو از آب بگذر و اقدام بجنگ نیا یا بجای
دفاع بمانجا بایست تا ما از آب عبور کنیم و باشتعال نایزه قتال پردازیم
سردار قصر چون مردی آزموده بود و پیروی تهور و غرور ننمود شوق خیر را قبول کرد
و شکست عظیمی بهرام داد هرگز بر سردار خود متغیر نشد و برای او چرخ پنبه ریسی
و لباس زمانه فرستاد و این سبب شورش و قتل بزرگی کردید که شرح
در تواریخ ثبت است

در تواریخ فرنگ مسمور است که اول پادشاهی از پادشاهان عجم که تبعه و رعایا
او ویران برای استنطاق در محضر قضاة حاضر کردند هرگز نبود این پادشاه است
بود و تمامی قضاة و مؤبدان شسته قباچ اعمال او را فخره فقره براو ثابت نمود
و چون معترف شد او را از حلیه پنهانی عاقل ساختند و پیشش خسرو و دویم
پرویز را بجای نشاندند بهرام که از پای تخت دور بود چون خود داعیه
داشت پادشاهی پرویز را پسند ننمود و بفرستاده او قسمی نهاد بلکه مطالبه
تاج پادشاهی پرداخت خسرو و ناچار پناه بقصر برد و باسی نفر از خواص و چند
تن از هسل محرم بقلعه سیراسیون که در حدود واقع و کو توالت قصر در آنجا بود
و این همان شهر قریاست که در توریة کاشیمت نوشته شده و از بلاد جزیره
میباشد و در موضع است که رودخانه شابر از داخل فرات میشود و کلین قصر

در آنجا قلعه ساخت و آن یکی از حصنهای حصین سرحدی قیصره بود و محمد
عجم خلاصه پرویز را از آنجا به پسر پسر فرستاده شد و به پسر پسر یعنی شهر مقدس
چون بعدی وقف آملین داشته باین اسم موسوم گردیده و کراسو پنجاه
سال قبل از میلاد مسیح علیه السلام آنجا را غارت کرد و این شهر بنا بر خبر افغان
حالیته یکی از شهرهای ولایت قونیة و در آسیای صغیر واقعست چون خسرو
پرویز بایشهر آمد امپراطور موریس تاج شاهی برای او فرستاد و عا کرشام
و از نستان را بر سردار قابلی که اصلا ایرانی و در خدمت قیصره بود سپرد
و قسم خورد که دست از جنگ نداشت تا پسر بر مرز را بجنگ نیاکان نشاند
دو بار با قشون امپراطور تقاتلی نمود و شکست خورد و آخر الامر بطرف جیحون
گریخت و در آنجا خود را بواسطه خطر از موسوم ساخت خسرو پرویز بعد از آن
بر عیت خود نهایت سخت میکرفت و در ازاء این محبتی که امپراطور موریس
با او کرده بود قلعه دارا را که نوشیروان از روی میان قلع ساخته بود با امپراطور
مسترد نمود و بمانی مودت از دو طرف استحکام گردید اما عاقبت کار موریس
بیبختی کشید تبیین آنکه امپراطور مشارالیه را اردوئی در کنار رود دانوب
بود این اردو بطغیان برخاست و فو کاس نامی که منصب یورشیکری
داشت در این اردو با امپراطوری منتخب شد و بمقت قسطنطنیه حرکت
کردند موریس باز وجه خود و نه نفر از فرزندان در قایقی شسته از قسطنطنیه

نمود و پس خود را بدر بار خسر و پرویز فرستاد تا واقعه را با و معلوم کند و خسرو
 بتلافی خدمتی که مویس با و کرده بود بر خیزد و کمکی برای او فرستد و کاس بعد
 از ورود بقسطنطنیه چند نفر میر غضب از عقب مویس فرستاد و بکلیسای
 پناه برده بود میر غضبها بآن کلیسا آمدند و اول اولاد مویس را فردا فرد
 در حضور او بکشتند بعد خود او را نیز هلاک کردند و پسر بزرگ مویس که بایران
 میرفت در پهن راه گرفتار و مقتول گردید مدت سلطنت مویس میت
 سال و سنین عمرش شصت و سه بوده است اما سلطنت فوکاس دوامی بهم
 نرسانید که میرا کلیوس (بر قل) حکمران افریقیه تمکین سلطنت او نمود و پس خود
 که نیز میرا کلیوس نام داشت تا مور قسطنطنیه کردانی قسطنطنیه چون باطنا با
 فوکاس عداوت داشتند سفاین میرا کلیوس را که در بوغاز دیدند فوکاس را
 گرفته مغلولا نزد او بردند و بکلم میرا کلیوس سرش از بدن جدا و شش طعمه آتش
 کردند و میرا کلیوس که اعراب او را بر قل میگویند در ششصد و ده میلادی
 جلوس کرد و در این ایام که او ان قرت سلطنت قیصره قسطنطنیه بود و
 پرویز بهانه خونخواهی مویس قلاع ماردین و دارا و آمد که حالا بدیار بکر معروف
 و ادس (شهر ارفه) را بگرفت و همه حصنهای آنها را خراب کرد و شهر
 انطاکیه را محاصره نمود و در ابتدای جلوس میرا کلیوس انطاکیه و قیصر فتح
 شد و در ششصد و چهارده یا پانزده میلادی پیت المقدس را عساکر خسرو

منقوج ساختند و سرداری که فتح پیت المقدس نمود از قراریکه موزین یونان
 ضبط کرده اند شمار باز (شهر باز) نام داشت و هشتاد هزار عیسوی در این واقعه
 مقتول شده اند و صلیب حقیقی که حضرت عیسی علیه السلام را بدان مصلوب
 ساخته بودند بتصرف قشون خسرو درآمد یعنی آنرا از کلیسا پرون آورده در
 تابوتی نهاده سر تا بوت را کشیش بزرگ موسوم بزرگتر یا مهر کرده در جز و غنایم بزرگ
 خسرو آوردند در سال شصت و شانزده لشکر خسرو پرویز مصر را استیلا نمود
 و در ششصد و هفده قشون ایران تا ساحل بوغاز قره دکنیز آمد و انالی قسطنطنیه
 تا ده سال اردوی ایران را در آن طرف بوغاز میزدند خسرو پرویز چون میداشت
 ملت عیسوی برضا تبعیت او را قبول نمینمایند تمام بلاد را که متصرف
 شده بختارت و چپاول نمود و آنچه از نفایس در آنها یافته بود بقصر شیرین
 و صنعتگران قابل یونانی و رومی را بایران روانه ساخت و در این پیت
 بر ا کلیوس طوری متاصل شده بود که میخواست با فریقیه فرار کند و
 مرکز دولت را در شهر کارتاژ (قرطاجه) که در ایالت تونس حالیه است قرار
 دهد و نقل مکان نماید شیش بزرگ قسطنطنیه او را ازین عمل منع کرد و میرا کلیوس
 که خود را دوچار استیصال بدید ناچار بار دوی ایران آمد و بسر دار ایرانی
 متبجی شد سردار با کمال عزت و احترام مقدم او را پذیرفت و چند نفر ایلمچی
 با بدایای قیصر مدبر بار خسرو فرستاد خسرو نامه مبتنی بر ملامت و توبیخ

بهر دارنوشت و در آن برج کرد که من میخواستم خود میرا کلیوس را مغلوله
 پای تخت من آری تو ایلیچیان او را میفرستی امپراطور روم مرا با خود در
 عالم صلح نخواهد دید مگر آنکه دست از پرستش صلیب کشد و آفتاب
 پرست کرد این بجفت و سفر از حبس فرستاد و پس از گفتگو با امپراطور و
 خسرو صلح کردند بشرط اینکه هر سال از قسطنطنیه هزار تالان طلا و هزار تالان
 نقره که کلاما عادل نوزده کرو و دو ویت و هفتاد و پنجهزار تومان حالیه پیا
 هزار قبای دیبا و هزار سراب و هزار نفر دختر بدربار خسرو و وزیر فرستاده
 شود میرا کلیوس طوری بی محنت شده بود که قنایل طلا و نقره کلیان
 سکه زده بایران میفرستاد و آخر الامر مجبوراً با طوائف آوار معاهده بست
 و خود لباس پانفی سربازی در بر کرد و کوشش قسطنطنیه را در این بلد نشین
 خود نمود و بایران آمد در شص و هشت و دو میلادی که سال اول هجری
 میرا کلیوس در کشتی نشسته بمواحل شام فرود آمد در ساحل ایسوس که حالا
 معروف به ایاش و در ولایت اطنه واقعست میرا کلیوس بقصد تین
 در جانی اردو زد که اسکندر کبیر وقتی در آنجا اردو زده بود و صفوف خود را
 در آن محل آراسته بعد از آن در دوسه تلافی بر قشون ایران غالب آمد ناکاه
 از قسطنطنیه خبر رسید که طایفه آوار پای تخت او را محاصره نموده اند و ناچار
 با سلامبول مراجعت کرد و با پنجهزار نفر لشکر زده در سال شص و هشت و دو

و سه میلادی مطابق سال دوم هجری بطبر از نون آمد و رامنه چون بهم تنب
 بودند با و کمک نمودند و جبری بر رود ارس بستند و او را از حصار عبور دادند
 و اردو بریز کردند و بریز در این وقت موسوم بقانزاک یا کند ساکن بود و میرا کلیوس
 زمستان را در معان قشلا میشتی نمود و از قرار معروف طلاعیش که او بقزوین ملکه
 باصفهان رسید خسرو و وزیر لشکر خود را با جمیل از کنار نیل و ساحل بوغاز
 بایران خواست و جنگ سختی با میرا کلیوس کرد و اما شکست خورد و
 قشون میرا کلیوس شهر سالیانرا که از بلاد داخله ایرانست غنچه محاصره
 کرده فتح نمودند در سال شص و هشت و پنج میلادی مطابق سال
 چهارم هجری در فصل بهار میرا کلیوس از کوهستان کردستان عبور کرد
 و بحاصره خطه آمد و دیار بکرا پرداخت و تاسیوس باخت این جنگ
 سه سال طول کشید و شهر با نامی را سردار لشکر کرد و با پنجاه هزار نفر قسطنطنیه
 فرستاد و با طایفه اتراک آوار مصاحبه نمود و خاقان ترک از طایفه آوار در چنگ
 سلطان سال شص و هشت و شش میلادی (هجری) با حاکم آنجا
 باردوی ایران ملحق گردید و شهو کالدون را که امروز معروف بقاضی کونی
 و در جنب اسلامبول است شروع بحاصره کردند و میرا کلیوس که در آنوقت
 در کرجستان بود با طایفه غرر که در ساحل بحر خزر سکنی داشت عهده وفا
 بست و بخاقان غرر که زیر بل نام داشت وعده مصاهرت داد و چهل هزار

سوار جزار بک از آنها گرفت در اینحال بعضی از مفسدین سردار ایران را نزد
 خسرو شتم کردند و خسرو فرمانی خطاب بسردار دویم ایران جدا کرد که سر
 سردار اول را بریده بپای تخت فرستد حامل فرمان خط کرده بسردار کل
 داد سردار کل چون از مضمون باخبر شد اسم چهار صد نفر از امرای عسکریه را بر اسم
 خود افزود آنجا مجلس آراست و آن چهار صد نفر را خواست و فرمان
 خسرو را بآنها نشان داد و امرای چون این بدیدند از خسرو برنجیدند و گریه از
 خدمت خسرو بهمرسانیده از قاضی کوئی عقب نشستند و از آنطرف در
 موصل در محل شهر قدیم میوادکن را زاب بزرگ فیما بین عساکر ایران و
 یونان جنگ سختی در گرفت و طول زمان محاربه پیست و چهارست
 رسید و قشون ایران بکلی مغلوب شد و این در ماه قوس سال شصت و
 بیست و هفت میلادی مطابق سنه شش هجری بود بعد از این شکست و تحرد
 یا دستگرد که یکی از قصور سلطنتی سپرویز بود و یونانیها آنرا آرتیقا می گفتند
 بتصرف یونانیها درآمد و این قصر همان شیرین معروفست و واقع در کنار
 که آنوقت در زر رود یعنی کرار رود نام داشته و خسرو پوز را چون متجسس
 بودند ترا در طیسفون یا در مداین قزاقست و اگر اینجا بمانی بزودی خواهی مرد
 بنابراین آن پادشاه قصر شیرین را بساخت و بنفایسی که معادل آن
 در کجای جمع نشده میباشد و بیست و دو سال و بروایتی بیست و چهار سال

کتابخانه خصوصی
 غلامحسین - سرو

این قصر مقر سلطنت و محل اقامت خسرو پوز بود و کویند هر چه خسرو از یونانیها
 میگرفت در این قصر میکشید و آنجمله بدست میرا کلیوس افاد و جمل
 چیزها که در این قصر بچکان آورد سیصد پرق بود که سلاطین ساسانی برور
 از یونانیها گرفته بودند بعلاوه خروارها طلا و نقره و انواع عطریات و پارچها
 حریر و خیام زر بفت و ادانی و ظروف مرصع و نفایس دیگر از مجتمه های چند
 که بیکل پرویز را از فلزات با انواع مختلف ساخته بودند و سر پرده مخصوص
 خسرو که بتارهای زر بافته و با حجار کریمه صیغ یافته بود نیز میرا کلیوس رسید
 و از حد و رشک آنرا بسوزانید تا باغ قصر شیرین پر بود از طاقوس و قرقاول
 و دراج و سایر طیور خوش احسان و اهو و شوکا و مرال و گراز که همه بحالت طبعی
 میچریدند و حیوانات درنده از قبیل ببر و شیر و پلنگ و قفسها بسیار بودند
 که خسرو با آنها در باغ شکار میکرد و در غرقات قصر دختران جوان ماه نظر اریانی
 و یونانی در رمی جای داشتند و اسباب عیش و عشرت خسرو بودند و بمصنفین
 معتبر در بنا قصر شیرین و وسعت و عظمت آن چیزها نوشته اند از جمله شهاب
 الدین یا قوت حموی در معجم الیلهان میگوید قصر شیرین نزدیک کرمانشاه و
 ما بین همدان و خلوان است و خرابه های آن اسباب تعجب و دلیل گشت
 و اقتدار بانی پشاد محمد بن احمد همدانی از دیگران نقل کرده می نویسد خسرو پوز
 که در کرمانشاه منزل داشت حکم کرد در این محل که قصر شیرین نیست نامی سعی

بازند که دو فرسخ مربع وسعت آن باشد و از جنس حیوان یک بزج
در آن گذارند تا زاد و ولد کنند و زیاده را بفرستند مأمور اینکار شدند و
به یک روزی پنجقرص نان و دو رطل گوشت و یک مشک شراب
میدادند مدت هفت سال طول کشید تا باغ ساخته و حیوانات جمع
آوری شد آنگاه به پهلبد (باربد) مطرب خسرو اظهار داشت که پادشاه
از اتمام عمل آگاه سازد او نعمه در وصف باغ و تخمیرهای آن بساخت و در حضور
پادشاه بخواند خسرو نهایت مسرور شده پهلبد را خلعت داد و کارگرها را
تیز مشمول انعام و احسان نمود روزی پرویز در این باغ سرخوش بود شیرین
گفت هر چه از من بخواهی ترا بمذول دارم شیرین گفت دور و خانه
میخواهم در باغ جاری کنند که از کوه پروین آید و در میان باغ قصری برآید
من بازند که در تصور دولتی نظیر آن نباشد خسرو انجام مقصد او را وعده داد
اما چون بهوش آمد آنرا فراموش کرده بود شیرین یارای آن نداشت که در
باره یادآوری کند به پهلبد گفت اگر آن وعده را بنحاطر پادشاه بیاوری آنچه
اراضی و املاک در صفهان دارم به تو میبخشم پهلبد شرح وعده را نظم کرد و به جمع
خسرو رسانید خسرو خوشنود و بساختن قصر فرمان داد و شیرین هم بوعده وفا
کرد و سوزن را دو تخمه بار برد آن املاک را از خطه اسپهان و سایر مضافین نیز
در باب قصر شیرین چیزی نا نوشته اند که نقل آن بطول می انجامد خلاصه مطلب

اینست که چون این قصر بدست عساکر میرا کلیسوس افتاد و ذخایر و نفایس آن
بغارت رفت آنرا آتش زدند و خسرو که در اینحوالی بود با معشوقه خود سیرا
(شیرین) فرار کرد و تا میان غمان نکشید و این آن غلبه موعود است که در قرن
کریم قبل از وقوع و بعد از مغلوبیت سابقه در حق روم خبر داده شده که
الم غلبت اروم و هم من بعد غلبهم سیغلبون

این آیه شریفه بخیال قبل از هجرت نازل شد و آنوقت حضرت رسول صلی الله
علیه و آله در مکه معظمه بودند ابو بکر در خانه کعبه مضمون آیه را بر رؤساء قریش گفت آنها
استهزا نمودند و یکی از آنها که ابی بن خلف نام داشت با ابو بکر قرار داد که
اگر تا سه سال دیگر عجم مغلوب روم شود چند شتر بآورد و الا بکیرد ابو بکر با جبارا
بعرض حضرت رسالت پناهی رسانید فرمودند سه سال کمت هفت سال
قرار ده ابو بکر بخانه کعبه بازگشت و هفت سال بعد شتر نذر بست و در سال
دویم هجرت روم بر عجم غلبه نمود میرا کلیسوس با این فتح و غلبه مایل بصلح بود
اما خسرو تن در نداد و بزرگان ایران این اباء او را ناپسند شتر دزدیدند و نزدیک بود
شورش عظیم و غوغای خلیج برپا شود خسرو ملتفت شده خواست از سلطنت
استعفا کند و از شاهپوران و ملکت زادگان پسر عزیز خود مرداس را که معروف
بر درازنای بود و از بطن شیرین بعمل آمده بجای خود پادشاهی نشاند پسر بزرگ
شیرویه که با امراء شاکلی متحد شده بود در ماه دلو ششصد و پست و شصت و شش

مطابق سینه هفت هجری علم طغیان برافراشت و تاج سلطنت بر سر نهاد و چون این بنیدجهتای فرار شد اما شیرویه او را بچنگ آورد و سس کرد و او در زندان از کرسنگی در گذشت و سلطنت خاص شیرویه کردید و سفران نزد هیراکلیوس فرستاده او را از فوت خسرو و جلوس خود خبر داد و عهد صلح فیما بین بسته شد و رایاتی که از رومیان بچنگ عساکر ایران افتاده بود با صلیبی که در زمان خسرو از پست المقدس آورده بودند با امپراطور تسلیم نمودند و تمامی اسرای رومی که در ایران میزیشتند آزاد گردیدند و معاهده شیرویه و هیراکلیوس در بهار سال شصت و هشت میلادی مطابق سینه هفت هجری بوده و این بنا بر مسطورات تواریخ فرمات است که با کمال دقت نگاشته اند و مؤرخین عز که تاریخ این معاهده را نیز در هم جادی الاولی سینه هفتم هجری مطابق هفدهم پست سال شصت و هشت میلادی دانسته اند سو کرده اند ابو الفدا و صاحب معجم التواریخ سلطنت خسرو پرویز را سی و هشت سال نوشته اند ولی از قرار تحقیق سی و هفت سال و چند ماه بوده و فصل بهار مخلص و مقبول گردیده نه در پاییز که مؤرخین عرب نوشته اند خلاصه بعد از هلاک خسرو و باز آن که از جانب این پادشاه حکمران یمن بود قبول دین اسلام نمود و یمن باستان و یمن که آنرا میله در تصرف داشت جزو ممالک اسلامیته گردید و مؤرخین یونان میگویند حضرت رسول صلی الله علیه و آله بنفیس مبارک در شهر کس (حصص) بایر کل

ملاقات فرموده اند و این در وقتی بود که امپراطور برای ادای شکر از فتح عجم به پست المقدس میرفت و عهد مودت و تجارتی فیما بین آنحضرت و امپراطور درین ملاقات منعقد گردید و در این معاهده امپراطور یک قسمت از عربی بطری یعنی تمام واقع در طرف طور سینار با آنحضرت و انکار کرد و مشایخ بنقسمت عربستان در نزاع خسرو و هیراکلیوس طرف ایران را گرفته بودند و حال آنکه پیش از آن بفتح و طرفدار بودند و نیز شهر دوتنه ابجدل که در آنوقت در تحت حکومت شیخی بود موسوم با کیدربن عبد الملک کنزی در این معاهده بحضرت رسالت پناهی و انکار شد و حال آنکه این شهر در پنج منزلی دمشق و پانزده منزلی مدینه واقع بود و آن عیسوی بودند و در معاهده مزبوره مقرر شد که همین دوتنه ابجدل سرحد متصرفات اسلام و امپراطور باشد لیکن اکیدر لکین بواکه اردن دوتنه ابجدل ننمود تا خالداً آنجا را عنوة فتح کرد و مؤرخین یونان قول نویسنده های عرب را که میگویند حضرت رسول صلی الله علیه و آله نامه بواسطه دجته بن خلیفه کلبی به هیراکلیوس نوشته اند تصدیق مینمایند اما مسلمان شدن او را در باطن انکار میکنند و دجیه در ظاهر بعنوان تجارت و در باطن برای سفارت بقسططنیه رفت و هدایای زیادی دریافت کرده مراجعت نمود بنشین مؤرخین یونان در باب نیکوس که در تواریخ ما با اسم نجاشی مسطور است و نام او اشمه بن ابهر بوده معتقد بقبول دین اسلام نیستند این پادشاه و سلسله

او در ایتمیونی که نوبه وجسته و کرد فان و مصر علیا باشد سلطنت میکرد و اندوخته
عیسوی دشته اند چنانکه هنوز هم در جسته دارند در سال شصت و پست و
میلادی در ماه سپتامبر مطابق ماه جمادی الاولی از سنه ششم هجری جنگ
عرب با روم شروع شد و این جنگ شصت و سه سال طول کشید تا قسطنطنیه مفتوح
سلطان محمد فاتح گردید و کار با تمام رسید و از این اشارات واضح میشود
که پیش از عرب دولت یونان سلطنت ایران را متزلزل داشته و برای
اضمحلال آن از پیشرفت کار عرب در مملکت اغماض میکرد و اعراب که
ایران را تصرف و سلطنت ساسانی را منقرض ساختند تخریب کار یونانیان
پر داختند و مجربت که چون دو قوی بحرانی هم جد کنند ضعیفی در میان پیدا
شود و هر دو را نابود سازد خلاصه اول جمله پیش عرب بر نصرانیان مایوس
حارث بن عیمره از دی بود بصری که حضرت رسول صلی الله علیه و آله او را
بدانجا فرستاد و شهر بصری در نهایت صحرائ عربستان و در اول معموره
شام و اوقت والی بصری عرب نصرانی و از جانب میرا کلیوس در آنجا
حکومت میکرد حارث بن عیمر چون بشهر مومنه من محال بلغا رسید عمر بن
شبرجیل غسانی بحکم حاکم بصری او را بخت همینکه آنجا رسید بدین رسید و بر اثر
لشکر زنده بسر داری زید بن حارث غلام حضرت رسول صلی الله علیه و آله
مأمور شد که بجنگ و تدبیر حاکم بصری رود و حوالی شهر مومنه قشون امپراطور

و عا کر عرب تلافی کردند و بزد و خورد مشغول گردیدند زید و عبدالل بن روه
و جعفر بن ابیطالب شهید شدند و خالد که سردار چهارم بود و وایت را
در دست داشت فراریان عرب را جمع کرد و برو میان حمله ور شد و بانکه
فته گیره بودند بر آنها غالب آمد و غایم بسیار از اردوی لشکر قیصر بخت او
اقا و بیدینه بازگشت سردار قشون روم تودور نامی بود و یکی از قریش مومنا
بجای که عنادی با اسلام داشت و از اردوی مسلمین سردار کرده و در پیش
به تودور خبر داده بود که هتیا باش که عا کر اسلام آمدند و گرنه مسلمانان غلظه
بموت و رویدند و بموجب مسطورات موزین یونان حفظ حدود و ثغور
عربستان و سوریه بعهده اعراب نصرانی بود و هر سال مواجب آنها از
فرستاده میشد در ای سال که رجال دولت میرا کلیوس بایستی نظم حدود و
احوال حافظین آن توجیهی زیاده نمایند یکی از خواجه سرایان عمارت سلطنتی
قسطنطنیه بدادن مبلغی پیشکش تحویل داری و اداء مواجب و مرسوم اعراب
سرحد دار برقرار شد و بصری آمد و چون عربهای برهنه دید بطمع افتاد و بخوا
و مقرری آنها را نصف داد آنها شکایت کردند بدشنام آنها پرداخت و
امپراطور بشل شانکهای مبروص محتاج نیست اعراب بخششیدن سخن
خواجه سرار را بجا با در مانجا کشد و بدین اسلام داخل شدند و این در اوایل
سال نهم هجرت بود

۱۷۲ و در پست و یکم رمضان مطابق ششم رانویه سال ششصد و سی میلادی
حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم مکّه معظمه را فتح کردند و در سال نهم هجرت
قشون امپراطور بعلقا آمدند و عساکر اسلام که سی هزار نفر و در رکاب مبارک خود
حضرت سید الانام بودند و زحمت زیاده قبول که ما بین مدینه و شام است
رسیدند و یوختابن ربیع که پادشاه ایله بود و ملکش در قنای خلیج عربستان
قبول تبعیت اسلام و خراج کرد که سالی سه هزار دینار طلا که هر دینار آن معادل
پانزده هزار پول این زمانست بدهد و بدین نصراست باقی ماند و حضرت
رسول خرقه مبارک خود را یوختا خلعت دادند و آن خرقه را سلطان مراد خان
ثالث عثمانی بخزانة دولت داخل کرد و اهلالی دو شهر از شهرهای شام داخل
در تبعیت شدند و هر شهری دوست دینار قبول خراج کردند و بدون آنکه
جنگی واقع شود حضرت نبوی بمدینه باز گشتند و در سال ششصد و سی و دو میلادی
در هشتم ماه ثور مطابق سنه یازدهم هجرت حضرت رسول صلی الله علیه
و آله اشغال فرمودند و چون مقصود و انکارش تا بیخ اسلام نیست و فقط منظور
تعرف از سلاطین رومیه اصغری میباشد بکراسامی بلا و مفتوحه اکتفا نمائیم و بصل
مطلب میر داریم بنابراین کوئیم در زمان سلطنت امیر اقلیوس عرب تمام
سوری یعنی ممالک شام و بیت المقدس و حلب و انطاکیه و قیصریه و مصر و
اسکندریه را که از ممالک یونان بود فتح کردند

و در ماه خوریه سال ششصد و چهل و یک میلادی امیر اقلیوس از غصه آنکه
پشتر از بلاد او بتصرف اعراب درآمد و بواسطه عارضه تب شدید در گذشت
و مدت سلطنتش سی سال و چهار ماه بود و از این امپراطور دو پسر ماند پسر بزرگ او
کنستانتین نام داشت و در جنگهایی که قشون رومی با عساکر اسلام نمودند و غالباً
او سردار بود پس از امیر اقلیوس کنستانتین تخت امپراطوری جلوس کرد اما
بعد از صد و سه روز سلطنت زوجه امیر اقلیوس او را مسموم و معدوم ساخت
و مقصود این زن آن بود که پسر خویش امپراطور شود اما مردم قسطنطنیه کنستانتین
پسر کنستانتین نواده امیر اقلیوس را سلطنت برداشتند در عهد این امپراطور
اعراب که اسکندریه مصر را محاصره کرده بودند شهر را تسخیر نموده کتابخانه
آنرا بسوختند و ایچی و هدایا از جانب این امپراطور بدر بار خاقان چین رفت
و در همین عهد اعراب داخل افریقیه شده جزیره قبرس را بکرفتند و بطرف نوبیه
رانده و اردبیل شدند و تمام ارمنستان را تصرف گشتند و در ویرانیه بکشدند
و قتیقه معاویه میخواست بجنگ صفین رود و از بیم آنکه امپراطور کنستان از حضرت
امیر المنوین علیه السلام طرفداری نماید و از طرف بنادر شام حمله بدش آید
قرار خراجی برای امپراطور داد که هر ساله ادا نماید
کنستان برادر خود را بگشت و بعد از آن بتلابنوعی از جنون گشت و نهایت
در پای تخت خود بماند و بطرف ایتالیا رفت و مدت ها سریر سلطنت خود را

در آنجا قرار داد و بعد از پست و هشت سال حکمرانی در سینه شصت و هشت میلادی مطابق سال چهل و هفت هجری تقریباً در حاتم مقبول گردید و پسرش کنستانتین معروف به پوکونات در قسطنطنیه بجای پدر نشست و معروف به پوکانات اینست که بقصد خوخواهی پدر با یطالیا رفت و هنگام مراجعت از آنجا ریش خود را اصلاح نمود

در سال شصت و هشت و نیمیلادی مطابق چهل و هشت هجری تقریباً که او آن خلافت معاویه بود سفاین اعراب بعد از فتح اسکندریه مصر بطرف سیل و داخل بندر سیرکس شده هر چه در آن شهر و نواحی بود غارت کردند چون سال شصت و هشتاد و سه میلادی مطابق پنجاه و دو هجری تقریباً رسید آنجا بختی در سلطنت رومیان و یونانیان پیدا آمد باین معنی که اولاد بهار ایصال قوس و قزح عجیبی در آسمان نمایان گردید و اهالی قسطنطنیه از آریات شام پست و ثانیاً ناخوشی طاعون و سایر امراض رذیه مسریه در اغلب نقاط بروز کرد و اینها نیز اسباب وحشت اهالی قسطنطنیه گردید اما معاویه که از این حالات برکنار بود امر نمود سفاین جنگی زیاد از بندر اسکندریه مصر بابتیه و سلاح بطرف قسطنطنیه حرکت کنند و آن جهازات روانه شدند و راههای آنها و نفر تازه مسلمان بود که پیش از این دین عیسوی داشتند و بعد از قبول اسلام یکبار محمد بنامیدند و دیگری را قیس و آن سفاین اغلب جزایر و بنادر اتریشیل را با سواحل آسیا

صغری قتل و غارت نمودند اما رستمان در سیده هوا سر شدند و آنها را مانع از وصول بمقصود گردید لهذا ایام برودت را در خلج از میر بماندند و بطور هم در قسطنطنیه بتدارک دفاع مشغول بودند و میدانست که اعراب بزودی قسطنطنیه را محاصره خواهند نمود و از برای این پای تحت در این موقع اتفاقی خوش افتاد و آن اینست که شخصی موسوم بکالینوکوس وارد این شهر شد و دارای صنایع بود که برای مدافعه نهایت مفید و اہمیت زمامدی داشت کالینوکوس کس هل بعلبک شام و عیسوی بود و بضرر شمشیر او را مسلمان کرده بودند و بوقت فرار نموده خود را بقسطنطنیه رسانید و مکتوبی صنعتی اظهار کرد که در سفرهای سابق خود در ایران و ترکستان و سرحدات چین فرا گرفته بود و آن بکار بردن ماده مخمرقی بود که از استخراج نفت و کبریت بدرجه معین بعمل میآمد و شام و دیگر هم از قبیل شوره و غیره ضمیمه نمود در هر حال آن ماده حالت باروتی بهم میرسانید و بکن که کسی از بار و طچه بار و طختر است که چنہا در قدیم بوده و چندین قرن قبل از میلاد مسیح از بکار برده اند و از آنها با مالی توران ایران نشر کرده و قبل از اسکندر کبیر بار و طرا استعمال میکردند و از او دار و میکشند و توب و چمبار داشتند و دیکت مینامیدند و مرحوم استاد اجل الفخر الامام امیر الشعراء رضا قلیخان متخلص بہدایت طاب شراہ در فرهنگ انجمن ادبی ناصری در لغت دیکت میفرماید

دیکت معروفست که از مس سازند و در آن طعام پزند و در حاکما برای کرم کردن
در خرینه با نصب کنند و بعضی توپ بزرگ نیز آمده است که در قدیم از آن
در قلاع و حصار برای حفظ داشته و میکشاده اند و باداروهای تاشین انباشته
بجانب خصم میافکنند بعضی در از ترچانکه هست و بعضی کوتاه تر بترکیبی که انز
خیماره می نامند که پیازه خم ماند که زبر او شکسته و زیر او قدری باقیست و کلونه
از اسنک و غیره میکرده اند چنانکه حکیم علی اسدی در کراشاسب نامه در سخن
قتل زریمان در پای کوه سپند درستان گفته

یکی دیکت منجر در آن قلعه بود	که تیرش بداند یک صد من فرد
بدار و مران رعد انباشتند	همه روزه تا شب نکه داشتند
از آن برج آن سنک آمد	بدان آتش دو دو چون اردا
دباره چو آن رعد انداختند	جهان از زریمان پر خرواستند

و آن دیکت را دیکت خرشنده میگویند که از آتش میدرخشند و هم حکیم
اسدی طوسی گفته است

بهر گوشه عراذه ساختند	همه دیکت رخشنده انداختند
-----------------------	--------------------------

انتی

و هم اکنون اسل خراسان خیماره را دیکت و باروت را دارو می نامند پس
کالینوکوس چیز را که در ایران یا ترکستان یا حد و چین فرا گرفته بار و طیا ماده

محرقتی شبیه بآن بوده که آنم نوعی از بار و ط می شود در هر حال چون کالینوکوس
عرض منر خود را در قسطنطنیه نمود و داری اورا امتحان کردند و وجود او را غنیمت شمرند
و همینکه عساکر و سفایین عرب قسطنطنیه را محاصره نمود آن ماده محرق را بوضع
مختلف بکار میبردند و سفایین محاصرین خسارت وارد میآوردند و آن احتمال
این ماده کی نوع کافی بود که آنرا را بالت میکشند و تیری بطول دو ذراع تقریباً
و بقطر دو کره تریب داده پارچه یا پنبه را با ماده مزبوره آلوده کرده بدان بسته
و در وقت رمی آتش زده بطرف دشمن می انداختند و تیر را بواسطه چرخ برف
میکشادند و کماز می پچانیدند که زده بخوبی جمع میشد و قبل از استعمال بار و
بوضع حالیه این اسباب و ماده بهترین آلت مدافعه بوده چنانکه امالی
قسطنطنیه عساکر تری و بحری عرب را با همین آلت از دخول شهر مانع بودند و خط
و سهو عظیم اعراب این بود که در بهار و تابستان بقسطنطنیه حمله نمودند و همینکه
پایز میشد مراجعت میکردند و قاطر بهار میشدند و بهین جهت اعراب جنگ
بار و میان را صافه میکشیدند

ابوالفتح متوخر که از اعراب عیسوی و از امالی شام است در بیان خود میگوید
اعراب قبل از پیدا شدن این ماده محرق که معروف بتش کرش و اچاشد
همیشه بر رویان غلبه میکردند تا بعد از شیوع این ماده رویان بر اعراب
غالب شدند طبرانی از ابو زرعه دمشقی روایت کرده است که گفته ابو شهر

شنیدم که کشتی یزید بن معاویه بدیرمان بود که شنود لشکر اسلام را در روم چشم خمی سخت افتاده است و اسروقتی در ایشان روی داده پس این دو شعر خواند

و اما ابالی بالافت جبهوهم	بالقد قدوة من جمی ومن موم
اذا انکلت علی الاناط مرتقا	بدیرمان عندی ام کلثوم

و این ام کلثوم که یزید حاضر بر زم خلوت بوده زن اوست که دختر عبداللہ بن عامر بن کریر بود و همین ام کلثوم ہند نام داشته و ام کلثوم کنیت اوست و این همان ہند زن یزید است کہ در حین ورود و خبر قتل حضرت ابو عبد اللہ علیہ السلام مجلس یزید آمد بلیس آنکہ یا قوت حموی در ذیل این دو بیت تصریح میکند و میگوید کہ ام کلثوم ہی بنت عبداللہ بن عامر بن کریر زوجه و ابن شیرازی در انواقہ تصریح میکند و میگوید کہ فوضعوا الراس بین یدیه و قد ثوبہ فسمعت الحدیث ہند بنت عبداللہ بن عامر بن کریر و کانت تحت یزید یخ پس محقق میشود کہ این ام کلثوم همان ہند است و آن ہند ہمین ام کلثوم کجا بہما مذکور شدہ و جای دیگر کنیتها الا آنکہ کسی بگوید ہند و ام کلثوم خواہر بودہ اند و یزید ہر دو دختر عبداللہ عامر را داشته در یانچ این جنک صائفہ کہ این شعر را گفتہ ام کلثوم دختر ابن عامر را داشته است و در یانچ اوایل سال شصت و یک خواہر او ہند دختر ابن عامر را و این بعد است و اگر بگوئیم ہر دو خواہر را با ہم داشتہ بعد تر است اگر چہ فاضل مقرر محقق الحدیث میرزا محمد اخباری نیشابوری

مقتول در ترجمہ یزید می نویسند کہ و جمع بین الاختین و کیفما کان چون معاویہ شنید کہ وقت استماع این خبر یزید این شعر را فر خواندہ گفت حالی کہ بی اندوہی از حادثہ مسلمین اظهار کردہ ناچار خود بشخصہ باید بشکر مقیم دہنہ روم کہ مور چنین سانچہ شدہ اند لمحتی شوی تا بدانچہ ایشا را بر خورده است بر خوری و کرنہ از ولایت عہدت معزول میکنم یزید لا علاج بسج سفر شمر روم کرد و این دو شعر معاویہ نوشت کہ

تجنی لا تزال تعد ذنب	لتقطع جبل و صلت من حبالی
فیوشک ان یرجک من بلا	نزولی فی المہالک و ارجالی

خلاصہ ہفت سال متوالی عمار اسلام در ماہ آوریل کہ اول بہار است ہجری قطنیہ آمدہ و در ماہ سپتامبر کہ اوائل پائیز باشد معاودت می نمودند و چہد ماثور از حضرت سید کائنات صلی اللہ علیہ وآلہ کہ فرمودہ بودند ہر کس در فتح و حصار پای تخت قیصر حاضر شود کناناں او آمرزیدہ است مسلما نازایان اقدام تحریش می نمود و ابو ایوب انصاری و دو نفر دیگر از صحابہ کبار در او محاصرہ قطنیہ وفات کردند و یانچ عرب در نکارش شرح این ہفت سال محاصرہ خبر صریحی نمیدہد و از غالب و مغلوب شدن مطلقا اظهار نمی نماید و از وقایعی کہ معین است نیست کہ فتح جزیرہ کریت بسر داری عبداللہ ابن قیس در این اوان شد

در سال شصت و ہشتاد و نہ میلادی مطابق سنہ شصت ہجری چند ما قبل از فوت

کتابخانه خصوصی
غلام حسین - سرود

معاویه کلیسای بزرگ شهادت که حالا معروف به اورفه و داخل در ولایت حلب است بواسطه آسیب زلزله بر سر جمعی از عیسویان خراب شد معاویه با نفوذ بیت المال مجدداً آنرا عمارت و آباد نمود و هم در این سال در ولایات شام و عراقین ملخ خواری شد و اسباب قحطی گردید و چند ماهی بغوت معاویه نه بود که سلیمان در در قسطنطنیه شکست خورده فرار نمود و سی هزار نفر از عساکر آن که سفیان بن عوف بر آنها سردار بود دست رو میان کشته شدند معاویه بعد از این شکست بواسطه ضعف مزاج و کبر سن تحلیل قوی و یقین برک با امپراطور کنتانتین قرار صلح داد و چند نفر از اعراب نصرانی را با هدایای بسیار قسطنطنیه روانه کرد و آن هدایا عبارت از غنایمی بود که اعراب از بلاد ایران و ترکستان و حدود چین آورده بودند بعد از ورود سفرای معاویه قسطنطنیه و گفتگوی مصاحبه امپراطور پتریکودس نام را که ملقب به پتریس یعنی شخص اول دولت بود به سفرای معاویه بدشقت فرستاد و بعضی از مورخین عیسوی که ابوالفرج شامی از آن جمله است اسم سفیر امپراطور را ران که بمعنی یحیی است نوشته اند در هر حال مصاحبه فیما بین معاویه و امپراطور منعقد و عهد صلح مشتمل بر چهار فصل و فصول آن را قرار ذیل بود فصل اول این مصاحبه که بمنزله تمارک نهی ساله است مابین امپراطور کنتانتین پادشاه تمام بلاد و ممالک مشرقی و مغربی فرنگ و پادشاه روم و یونان و مصر و غیره و معاویه بن ابی سفیان خلیفه پادشاه تمام بلاد عرب و ایران و توران

و ماوراء سین و میان ولایه عمو و سرداران طرفین برقرار خواهد بود فصل دوم معاویه و اخلاف او همه ساله بدون استثنای سی هزار مسکوک طلا و هشتصد نفر از اسرای عیسوی و هشتصد رأس اسب عربی به قسطنطنیه ارسال خواهند داشت

فصل سیم امپراطور و اخلاف او متعهد میشوند که در این مدت سی سال و جهان الوجود به تصرفات حایه عرب تاخت و دست اندازی ننمایند فصل چهارم معاویه بن ابی سفیان مبلغ و مسطورات فوق را با اسم خراج بدر بار طرا خواهد فرستاد

مورخین یونانی و ابوالفرج شامی اظهار تعجب مینمایند که اعراب با آن قدر قوی که آنوقت داشتند بعد از شکست قسطنطنیه چگونه بر خود هموار گردند که با جلد از نصیرها شوند اما بعقیده نگارنده جای تعجب نیست چه معاویه میدانست که غنایم میسر و بعد از او اعتشاش داخله لابد بطور خواهد رسید و سلطنت یزید را آن استعداد نخواهد بود که هم رفع اعتشاش داخله را نماید و هم بار و میان زد و خورد کند متوسل شد بهمان تدبیری که در وقت جنگ صفین نمود یعنی با امپراطور مصاحبه کرد و با فادخلی با امیر المومنین علی علیه السلام جنگ کند خلاصه یزید این خراج را با چیزی علاوه میپرداخت و این باج داد میشد تا زمان ولید بن عبد الملک این خلیفه از ادای آن امتناع نمود و بر روی میان غلبه کرد

آیا تیزگیو دس بغیر امپراطور که از کلین رجال دولت امپراطوری و از ایران قوم
بود آنقدر در دمشق توقف داشت تا معاویه در گذشت و زید بجای نشست

تنبیه و تحبیه

باید دانست که این اول سفر تیزگیو دس بمرکز اسلامیت و پای تخت خلافت
نمود که در ایام خلیفه ثانی نیز سفری بدین رفته و عقد مرصعی از جانب امپراطور
امپراکلیوس امپراطور روم برای ام کلثوم دختر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
که در خانه خلیفه ثانی بود برده و تفصیل آن از این قرار است که سیر دس کشین زن
مصر که در اسکندریه بود و با اعراب سازش داشت و بدین واسطه با عمر و حسان
فاتح مصر را بی پیدا کرده بود بهیرا کلیوس نوشت اگر امپراطور دختر خود او را
بهمر زنی دهد من طوری میکنم که مصر باز در تحت تصرف امپراطور باشد و اصل
ذات این دنیا هم بهیرا کلیوس جواب داد که عمر زنی مثل ام کلثوم دارد چگونه
راضی بمصاهرت من خواهد شد چون این خبر بدیدند اشتها ریافت خلیفه را
اینکه بقصر معلوم کند که حرمی بسیار نجیب و محترم دارد و ممکن نیست دختر امپراطور
زنی بخواند ام کلثوم را بگفت که بعضی بدایا از جانب خبر برای دختر زن امپراطور
فرستاده باش و چون بدایا و اصل شد زوجه بهیرا کلیوس نیز عقد مرصعی صحیح
همین تیزگیو دس برای ام کلثوم فرستاد شیخ عزالدین علی بن ابی اکرم بن ابی عمر
در ذیل و قریب هفتم سال پست و هشتم هجری از کتاب الکامل فی التلیخ بفتح

جزیره قبرس المام نموده میگوید پادشاه روم جنگ را واکذاشت و از در
آشنائی و دوستداری با عمر بن الخطاب کتاب برنگاشت و دلمودی
کرد و نزدیکی و رزید و ام کلثوم دختر امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام
که در خانه عمر بود از عطریات و برخی اشیاء و اسباب زنا نه سختی بآید
برای زن قیصر اتفاقا فرمود و آن زن هم در ازاء این تحفه هدیه لایق تقدیم نمود
و از جمله عقدی فاخر بود که بهای کران داشت و قتیکه برید آنها را رسانید عمر
بمسجد شد و احضار مردم را صلاهی عام در داد چون وجوه مهاجر و ایمان انصاف
همه حاضر آمدند و استان همدات بگفت و پرسید که اینک هدیه زن
قیصر از آن کیست مردم همه گفتند حضرت ام کلثوم را میرسد بدلیل اینکه
این اشیاء عوض و مقابل اشیاء وی واقع شده و زن قیصر فقط فرستاده
عطر و ضایم آنرا بنظر آورده است و بجز او احدی را منظور نداشته تا بقدر ملاحظه
حق در اینها بهرساند حتی تراچه آن زن از مالی دارا محرب است و دوتا
نیت تا بخواند با تو نیز ضمن خصوصیت و رزیده باشد و بعضی بر همین دعوی
اختصاص بدایا بحضرت ام کلثوم وجه دیگر تقریر کردند و گفتند ما خود همواره یکدیگر
بدایا میفرستیم بقصد اینکه عوض بستانیم و بجز او ما بالازاء فرارسیم پس بحقیقت
از سخت بر سپیل معاوضه و بقصد داد و ستد هدیه فرستاده میشود عمر بن
خطاب هر دو تقریر را ناصواب دانسته گفت لکن الرسول رسول

المسلمین والبرید بریدیم و المسلمون عظمویانی صدر با و بفرمود تا هدیه زن قیصر را
بخرا نه بردند و مال المسلمین اضافه نمودند و ام کلثوم را بقدر قیمت عاده و خرج
و نفقه آن طیب و اشیائی که فرستاده بود عطا نمود با جمله پنجاه میکه اسراء اهل
بیت حضرت سید الشهدا علیه السلام را بشام بردند و مجلس یزید حاضر کردند
پتیز کو دس چنانکه در ضمن مسئله معاهده و مصاحبه ما بین معاویه و امپراطور اشرار
کردید در دمشق حضور داشت و در مجلس یزید بود و مشاهده نمود که هر دو بستان
بطنائی بسته اند و گرفتاران جمله در حالت انکار و از پنج بسیار محزون و زار
از این حال بسی متاثر گردید و یزید را دو وزیر بود یکی سر ریوس رومی و دیگری عبد
ابن اوس پتیز کو دس سفیر از سر ریوس وزیر پرسید که این چاره باز چه طایفه اند
گفت از عرب گفت از کدام قبیله گفت بنی ماسم گفت آن سر بریده که
بر و ساد یزید است از کیست گفت از رئیس این اسراست و نامش حسین
پسر علی و او بود که بر خلیفه یا غی شد سفیر گفت کدام علی گفت علی داماد پیغمبر ما
صلی الله علیه و آله گفت یکی از دختران علی زن عمر بود گفت آری یزید خود
با پتیز کو دس توجه نمود و پرسید که مگر تو زن عمر بن الخطاب را که دختر علی
ابن ابیطالب بود می شناسی گفت بلی آنوقت که من او را دیدم از امپرا
طرس ما با نشان تر بود یزید گفت برادر همان زن عمر و دختر علی در عراق بر ما
طغیان کرد و حاکم عراق او را بقتل رسانید و اهل قمش را اسیر کرد و شام

فرستاده است سفیر گفت و الله اگر از حضرت عیسی علیه السلام فرزند ی
مانده بود ما او را می پرستیدیم این قطعه خوبی را که میگویند صلیب آنحضرت
هیرا کلکوس امپراطور ما سالها با دولت ایران جنگ کرد تا آنرا با یک
اور و تاپس نگرفت دست نکشید شما با نوادگان و بنای پیغمبر خود چگونه بطلب
رفار میکنید ستمنا مردی از این قوم طغیان کرده بود میگوید صلاح در قتل او
بود این اطفال صغیر و زنان بچاره چه قصیر کرده اند من چگونه بعد شما مطمئن شوم
و حال آنکه می پستم شما بخدا و پیغمبر خود اعتقاد ندارید اسراء شمار او قبطی و قبطیه
میا و زنند اگر چه مثل برده خرید و فروش فیما بیند اما نهایت مهربانیه با انها می
باری شما که باید با جمعی بحضرت امپراطور بدید و شصت نفر از سرای عیسوی را
امسال بقبطی و روانه دارید این اسرا را بجای آن اسرا بمن تسلیم کنید تا ایشان را
بقبطی بپریم و از این رنجها آسوده دارم یزید را این خطاب خوش نیامد و فرط
غور و پلچگی بدگفت و خواست تا عهد نامه را باطل سازد بلکه سفیر را بکشد
ضحاک بن قیس و سلم سرف و سایر امرا که استیما بعضی که خود اصلا از املاک
شام بودند و سنوز در باطن کیش عیسوی داشتند و در حق قیصره و دولتی
میکردند شفاعت نمودند و یزید را تبرئتانیدند و گفتند که تو خود در حوالی قبطیه
بوده و قدرت و جلالت قیصره را دیده حالا که اوایل سلطنت است و عراق
و خراسان و سیستان بلکه غیر از شام تمام ممالک بی نظم و خطه مقدسه حجاز

بواسطه طغیان عبدالقبن زپر ترزل و طایفه مارونیت لبنان تخریب
امپراطور یا بتعصب دینی در حوالی دمشق تاخت و تار میکنند بصلحت
نیست که امپراطور را از خود مکدر سازی و معین است که چون امپراطور بجز
قشون او به بنا در سوریه ورود نماید نیزید نصیحت امرای خود را قبول کرد و نیز
عذرخواهی نمود و بعد از چند روز با کمال احترام او را بقسططنیه فرستاد و بهین غیر
گفته است کلام من قسی بیزید اثر کرد که سر بار بتبرستان دمشق فرستاد
دفن کردند و اسرار او را خاک و لباس داده از او نمودند و چند روز پیش از
آنکه از شام بیرون آیم در دو مجلس مردی را که با آن اسراؤدیم بازید ملاقات
میکرد روزی در مسجدی که در جنب خانه یزید و دیوانخانه او بود آمد و در آنجا
وساده کیزید خود بر آن جلوس کرده بود نشسته یا قثم تا پنج سفر و فرط مشقت و
محرومی از هر گونه لوازم آسایش بجدی او را ضعیف و منحل ساخته بود
و استقامت مزاج را از او دور کرده که گمان نمیکند بعد از من جیاتی و بقا
بهرسانیده باشد

پوشیده ماند که ام کلثوم بنت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب صلوات الله
علیه که پسر نکودس رسول ملک روم گفت من او را در زوجیت عمر بن
اختطاب دیده بودم و از جانب امپراطور ملکه دار السلطنه گفتا بتینل را
وی حل هدایا نمودم در اینوقت حاضر مجلس یزید نبود و او از بطن مطهر حضرت

صدیقه کبری فاطمه زهرا صلوات الله علیهاست و عمر این خویشاوندی را
از قراریکه در داستان این وصلت و ازدواج تصریح کرده اند فقط برای
بقاء پیوند رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم سرانجام داد چه از پیغمبر صلی الله علیه
و آله شنیده بود که میفرمود هر پیوند خویشاوندی روز رستخیز منقطع است مگر
پیوند خویشاوندی من و نقله حدیث و خبر از طرق متین و معتبر نقل نموده اند
که ام کلثوم بنت علی علیه السلام زوجه عمر بن الخطاب مادر یزید بن عمر قریه
بنت عمر در حیات حضرت امام ابو محمد حسن بن علی صلوات الله علیها بود
البحره مدینه وفات یافت و رحلت او و فرزندش زید در یکروز اتفاق
افتاد و تقدم و تاخر موت احدی معلوم نکردید تا حکم توارث ایشان مشخص
بوده باشد و در جنازه آن محدثه عظمی حسان صلوات الله و سلامه علیها مرده
شرف حضور داشتند با جماعتی از شاهیر مشایخ عصر مانند عبدالقبن بنی
و عبدالقبن بن عمرو ابو هریره دوسی و حضرت امام ابو محمد حسن علیه السلام علیه
پسر عمر خطاب را برای نماز مقدم داشت و در حین نماز جنازه زید بر پشت
امام و جنازه ام کلثوم علیها السلام را بجانب زید نهادند و کفشدنست جای
برایگونه است که ذکر بر انانث مقدم باشد و قهلاً با تخیر عمل کرده اند و از
آن فتوی داده اند شیخ اجل علامه متاخری المتحذین محمد اختر در کتاب مستطاب
حاوی حافل المرحم بالوسائل فی دلائل المسائل خبر ناوثر مذکور چنین مروی

و مسطور ساخته است که اخراجت جنازه ام کلثوم بنت علی علیه السلام و بنیها
 زید بن عسرو فی اجازة الحسن علیه السلام و احسین علیه السلام و عبادت بن عمر
 و عبادت بن عباس و ابو هریره فوضوا اجازة العلام قیامی الامام و المرأة
 و رائه و قالوا هذا هو نسوة و اخبار و آثار در این معنی بسیار است و ام کلثوم
 بنت علی علیه السلام که نهش در واقعه طفوف همه جا مذکور می افتد و خطبه و شعرها
 با وی منسوب می گردد و ام کلثوم دیگر است از دیگر زنان حضرت امیر المؤمنین
 علیه السلام چه علی القول اصح امیر المؤمنین علی صلوات الله علیه را از بنات
 دوزینب بود و و ام کلثوم زینب کبری زوج عبادت جعفر و ام کلثوم کبری زوج
 خطاب از بطن صدیقه مطهره علیها السلام بودند و زینب صفری و ام کلثوم
 صفری از دیگر ائمهات فرزندان امیر المؤمنین علیه الصلو و السلام در وجود
 آمده اند و در باب انکار این از دو وجو می صابرت که اشارت شد از طرق
 شیعه حدیثی روایت گردیده است که نقل و تصحیح و اتقاد و توجیه آن را این
 مقام متحمل نیست

آورده اند که معاهده زید و پدرش کنستانتین طوری او را در بلاد فرنگ متعجب
 نموده بود که سلاطین آن قطار تمام بدوستی او بمبایات می نمودند بلکه بعضی حکام
 او شدند

و هم در ایصال ثقت و یکم حادثه در جبل للبنان حادث شد و اولاً پویه

نماند که لبنان کلمه ایست که اصل آن عبری بوده و لاتینها و رالیبا نوس نموده
 و معنی آن سفید است پس جبل للبنان معنی کوه سفید است چون قلل این
 کوه غالباً مستور در برفت باین اسم موسوم شده ثانیاً شرح انجاء نیست
 که طایفه در جبل للبنان ناکن بوده و هشتم که معروف بمار و نیست چنان
 و غالباً بطغیان برخاسته و قننه های عظیم بر پا کرده اسباب رحمت بزرگ
 حکومت شام میشوند و میتوان گفت یکی از جهات مصاحبه معاویه با امیر ^{طو}
 قطنیه قننه همین طایفه بوده و صدقه مار و قننه برای اعراب از صدقه ریو
 گذشته و آنها انتقام صدمات اعراب را بعیسویان کشیده اند و بابت
 حد و بنزله چوبی سبک وزن بوده اند در محیط انقلابات عربها و رویها
 که بر روی آب مانده غرق شده اند و از آن زمان الی الآن هزار و دویست
 و چهل و پنج سال میگذرد و هنوز بحال خود باقی هستند و ابتداء ظهور آنها در سنه
 ششصد و سی و چهار میلادی مطابق سال سیزدهم هجری بود و توضیح آنکه
 چند سال قبل از آنکه خسرو پرویز بر بلاد شام غلبه کند و آنحدود را بحیطه تصرف
 در آورد و در نزدیکی طرابلس شام ما بین دریا و کوه قلعه احداث کرد و ساخلود
 آنجا قرار داد و در قلیل زمانی این قلعه و نواحی موسوم بخسروان شد یکی از امالی
 خسروان که یوسف نام داشت و مرد دلیر رشیدی بود بدون اجازه
 امیر اطور با جمعی از ابطال نصاری بشهر میلوس که حالاً بحیثیل معروفست حمله برد

آنجا را متصرف شدند بعد از یوسف ثوب نامی رئیس قوم خود گردید و
تا حوالی پست المقدس او را مسلم گشت بلکه قیصریه را هم فتح کرد و میرا کلیوس
آنوقت امپراطور بود خیلی میل داشت که این نواحی بدست یکی از عیسویان
باشد اگر چه نسبت با امپراطور بحالت طغیان بوده باشد و آنجا را در تصرف
ایران نمیخواست و حال آنکه آنوقت دولت ایران با او دوست و موافق
بود بنا بر این سکوت داشت و هیچ نمیکفت الیا که بعد از یوسف حکمران
شد معدودی از عیسویان تبعه خود را که در ارفه با اعراب جنگ میکردند
از آنجمله پرون آورد و خود گشته شد یوسف دیگر بجای حکمران گردید و با
آنکه عساکر عرب تمام ممالک شام و مصر را متصرف بودند آن شخص در شهر
میلوس خود را نگاهداری کرد و جبل لبنان را معقل قرار داد و بجای نام بعد
این یوسف رئیس طایفه شده چهل هزار نفر عیسوی دور خود جمع کرد و پست
المقدس را از اعراب فتح نماید تا کوشش او پفایده شد و در مملکت
معاویه عساکر عرب یکی از قلاع آنها را که با وج نام داشت محاصره کردند
و هفت سال تمام با آنها زد و خورد و گشتند تا قلعه را مفتوح و قلعه کیان را غارت
و منکوب ساختند بعد از این واقعه قدری از قدرت و شوکت این طایفه گاست
اما باز سالم نامی بر آنها رئیس شده غالباً با اعراب در جدال بود و تبعه او تا
حوالی دمشق آخت میاوردند و معاویه را بستوه داشتند

در همین سال شصت و یک هجری با این طایفه قوتی حاصل کرده از پست
دیوار دمشق که پای تخت یزید بود اسیر میکردند و اموال مردم را بغارت
میردند این بود که یزید بدان خرج کراف با امپراطور قسطنطین و برقرار بودن
مصاحبه تن در داد اما از شر این طایفه محفوظ ماند و شوکت و قدرت یزید
بحال خود بود تا نوبت سلطنت بعد الملک بن مروان رسید عبد الملک
علاوه بر خراجی که معاویه و یزید برای امپراطور قسطنطین قرار داده بودند متقبل شد
مالیات جزیره قبرس را با امپراطور و اگر از کنه بشرط آنکه او را از تطاول آنها
ایمن سازد و قلع و قمع آنها پردازد و در اینوقت ثولین دوم امپراطور قسطنطین
بود امپراطور لئوس سردار را بظاهر بمعاونت بجای رئیس طایفه مارونیت
و در باطن بدفع او مأمور ساخت لئوس با دوازده هزار نفر قشون حرکت کرد
بعد از ورود بمیان طایفه مارونیت بجای را بخیله هلاک نمود و عساکر عرب که
از عقب میآمدند با لشکر امپراطور بمردست شده جمعی از مارونیتها را
و جمعیت زیادی از آنها را با زبستان و سایر اماکن کویچانیدند و معدودی از
آنها که زارع و پیچاره بودند بماندند و بعد از چند سال مجدداً طایفه مارونیت را
تشکیل دادند اما توجه تسبیح این طایفه با اسم مارونیت بعقیده بعضی نیست
که چون اصلاً از ناخیه مارونیا که در حوالی دمشق بوده حرکت کرده اند آنها را مارونیت
گفته اند زمره دیگر گویند چون این طایفه مقصد بطریق مارون که یکی از رؤسای این

مقرئہ نصاری است بوده اند معروف بارونیت شده اند اما اقرب
بصواب و اختیار باب تحقیق آنست که چون در زمان صلح امیر اطور
قطنیہ با خلفای بنی امیہ این طایفه بواسطہ اعتماد و طمینان بمعاقل و استحکام
خود مطلقا ملاحظہ مصاحبت و تمارک نہ کرده با اعراب زد و خورد نمودند لهذا
آنها را مار دین می گفتند و مار بمعنی سرکش است پس مارونیت صحیح
مار دین میباشد

و ہم در این سال شصت و یک هجری کنستانتین دوبرادر خود امیر اکیون قیصر را
که بر او یاغی شده بودند کشته کوش و دماغ برید

و اسپین امیر اطور پسر اس بابا را امیر یارویتہ الصغری که چون اسلاف خود
در قطنیہ پای تخت داشت کنستانتین چهاردهم ملقب بدو کاس
از سلسلہ پالنوبو که در سال ہزار و چار صد و پنجاہ و سہ میلادی مطابق
و پنجاہ و ہفت ہجری کہ سلطان محمد دوم معروف بفاتح قطنیہ را محاصره
کرد در او ان محاصره امیر اطور مذکور مقتول شد و سلطان محمد قطنیہ را بکشت
و پای تخت قرارداد و از اسلامبول نامید و تاریخ فتح ایشہر (بلد طینہ)
میشد و مدت سلطنت امیر اطور های قطنیہ از زمانیکہ سلطنت مشرقی و
مغربی در اروپا از ہم تفکیک شد و سلاطین مذکورہ در قطنیہ مستطاب
و امیر اطور بوده اند تا سلطنت کنستانتین چهاردهم کہ آخرین شخص آنها

بودہ ہزار و پنجاہ و ہشت سالست و قیمت سیم از سہ قیمت کلیتہ تواریخ
عالم کہ اصح اقسام ثلثہ است از فتح قطنیہ شروع میشود و اعراب کنستانتین
قطنطین و کنستان ر قنطان گفته اند

تمت الکتاب بعون الملک الوہاب و الحمد لله رب العالمین اولاً
و آخر اذ صلی اللہ علی محمد وآلہ الطاہرین کتبہ العبد المذنب محمد باقر لائمی تبریز
فی ثالث و العشرین من شعبہ ربیع الثانی سنۃ ثلثہ عشر و ثلثہ
بعد الف من الهجرة النبویة علیہ وآلہ آلاف التحية
و در دار السلطنہ تبریز در دار الطباعة عالیجاہ عز
و سعادت سمرایہ شہدی استقامت
سمت انطباع پذیر
لومی نیل

بخواند تعالی شاه

کتاب حجة السعادة فی حجة

الشهادة که محتوی است بر ابتهات حوادث

و مهمات و قریع سال ملالت اشغال شست و یک

جبری علی الخصوص من اخبار مقتل حضرت ابوالاثنه و کشف الائمة سینا

ابو عبد الله حسین روحا و ارواح العالمین فداء موافق آنچه در کتب تاریخ

صحیح و مقاتل معتبر است چون سابقا بحروف قدیمه غیر مفرقه بطبع

رسیده فی الحقیقه رد انت خط از مزایای اصل این تصنیف فیضی

کاسته و از همه جانب و هر ضلع مالی ممالک محروسه در صد و مطالبه

نسخه متعدد و طبع جدید بودند محض سلامت وجود بندگان اعلی حضرت

قدس بایون شاهنشاه اسلام پناه خلد الله سلطانه و تقرب بآستان

مظهر حضرت سید الشهدا ارواحاله الفدا در ده اسنه ۱۳۱۰ هجریه

بمقتصد نسخه بخط خوش و خوانا در دار السلطنه تبریز بطبع رسانیده تمام

آن را بجانان و بلا عوض و نیوی اهداء محضر علماء عظام و

مالی خبر و سایر مسلمین داشت و نا انصافی

الکتاب حسن بن علی المرغی

اعتماد السلطنه



چون معدودی غلط و سقط و طبع اتفاق افتاده است از کسانیکه دارای این کتاب مستطاب باشند تا غایب شود که اول آن چند مقام را از روی این فهرست تصحیح و اصلاح بفرمایند و بعد بمطالعه و قرائت پردازند چون رحمت مختصری پیش نیست صاحبان ملکات فاضله و فقه الله تعالی دیرغ نخواهند فرمود

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲	آخر	رخار	رخار	۳۲	۲	اقدام	اقدام
۴	۱۰	برکه پیکه نشسته	برکه پیکه نشسته	۳۳	۷	اولی	اولی
۵	۲	خردستان	خردستان	۳۴	۲	منشی	منشی کرد
	۴	اسیانه	اسیانه	۳۵	۲	بن ایبه	بن ایبه
۱۶	۲	نصت	نصت	۳۶	۱۵	بذایت	بذایت
	۱۵	موضوع	موضوع	۳۸	۵	برکتش	برکتش
۲۰	۱۱	واقعه	واقعه		۷	برشق	برشق
۲۷	۲	میبرد	میبرد	۳۹	۱۲	بذایعه	بذایعه
۲۸	۹	کوفه	کوفه	۴۱	۴	شعبه اول	شعبه اول
	آخر	قیس	قیس	۴۲	۱۴	تقریظ	تقریظ
۲۹	۱۶	آینه	آینه	۴۳	۱۰	درجایک	درجایک

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۶۰	۵	اررد	اررد	۹۵	۱۱	نواود	نواود
	۸	پس برید	پس برید	۱۰۳	۱۲	او باک	او باک
۶۲	۱۱	انصرانی	انصرانی	۱۰۴	۸	ما بود	ما بود
۶۳	۱	انطانیته	انطانیته	۱۰۶	۳	مرافعه	مرافعه
	۱۱	ابجصاصه	ابجصاصه		۴	جرا	جرا
	۳	عصیلته	عصیلته	۱۱۰	۲	آش	آن
۶۷	۱۱	سپاه در	سپاه در		۱۰	برده	برده
۶۸	۶	زایبه	زایبه	۱۱۶	۲	افریقیه	افریقیه
۶۹	۶	ادوالعین	ادوالعین	۱۱۹	۱۵	شده	یشده
۷۰	آخر	انقار	انقار	۱۶۶	۱۳	درکنار	درکنار
۷۱	۲	ادوالسکوا	ادوالسکوا		۱۳	کرار	کرار
۷۹	۸	ایبه	ایبه	۱۶۹	۵	ازدم	ازدم
	آخر	افزار	افزار	۱۸۵	۱۵	و بجز	و بجز
۸۴	۵	الفانومین	الفانومین	۱۸۹	۱۵	قطار	قطار
۸۵	۱۵	اولی	اولی				

